



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در جستجوی حقیقت

علیرضا روزبهانی بروجردی

روزبھانی،، ۱۳ -
..... / روزبھانی، - قم: انتشارات: ۱۳۸۸
ج: ISBN :
فہرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
مندرجات:
مشخصات کتاب و نویسنده
.....
.....

شناسنامہ

- نام کتاب: آشنایی با فرقہ ضالہ بھائیت
- مؤلف: علیرضا روزبھانی بروجردی
- ناشر: انتشارات مرکز مدیریت حوزہ علمیہ قم
- ویراستار: احمد رضانی
- صفحہ آرا: محمدعلی قربانی
- نوبت چاپ: اول
- شمارگان: ۱۰۰۰۰
- چاپخانہ: باقری
- قیمت: ۴۶۰۰
- شابک: ISBN ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۲۶۳۸ - ۳۲ - ۱

◆ حق چاپ برای ناشر محفوظ است ◆

فهرست مطالب:

مقدمه

۱۳

فصل اول: شیخیه

۱۷

شیخ احمد احسائی

۲۰

تحصیلات

۲۰

سفر به ایران

۲۲

شیخ احمد و دربار قاجار

۲۲

بهشت فروشی

۲۴

نقطه جدایی و اختلاف با علما

۲۵

تکفیر کنندگان شیخ

۲۶

شیخ و صاحب «جواهر»؛

۲۸

سرانجام

۳۲

آرای خاص

۳۲

معاد با جسم هور قلبیایی

۳۳

جسد دوم

۳۴

امامت و نقش ائمه: در آفرینش

۳۵

نحوه حیات امام زمان 4

۳۶

تألیفات

۳۸

سید کاظم رشتی (۱۲۱۲-۱۲۵۹ق)

۴۰

..... ۴۳	ویژگیهای منفی
..... ۴۳	دشمنی با علما
..... ۴۴	همنوایی با دشمنان شیعه
..... ۴۶	سرانجام
..... ۴۷	فرقه‌های شیخیه
..... ۴۷	الف) شیخیه کرمانیه
..... ۴۸	باقریه
..... ۴۸	ب) شیخیه آذربایجان
..... ۴۸	حجة الاسلامی
..... ۴۹	ثقة الاسلامی
..... ۴۹	احقاقیه
..... ۴۹	اختلاف نظریات کرمانیه با آذربایجانیها
..... ۵۰	مسئله رکن رابع
..... ۵۳	فصل دوم: باییه
..... ۵۵	زندگینامه سیدعلی محمد باب
..... ۵۵	ولادت و کودکی
..... ۵۶	سفر به بوشهر
..... ۵۶	۱. رفتارهای مرتاضانه
..... ۵۷	۲. حضور در شرکت تجاری ساسون
..... ۵۸	سفر به کربلا
..... ۵۸	بازگشت به شیراز
..... ۵۸	آغاز ادعا
..... ۶۱	حروف حی (نخستین یاران باب)
..... ۶۱	جایگاه و اهمیت علمی حروف حی
..... ۶۳	اسامی حروف حی

.....۶۳.....	۱. ملاحسین بشرویه‌ای؛
.....۶۴.....	۲. میرزا محمد حسن بشرویه‌ای؛
.....۶۵.....	۳. میرزا محمد باقر بشرویه‌ای؛
.....۶۵.....	۴. ملا علی بسطامی؛
.....۶۵.....	۵. ملا خدابخش قوچانی؛
.....۶۵.....	۶. ملا حسن بجمستانی؛
.....۶۵.....	۷. سید حسین یزدی؛
.....۶۵.....	۸. میرزا محمد روضه‌خوان یزدی؛
.....۶۵.....	۹. سعید هندی؛
.....۶۵.....	۱۰. ملا محمود خوئی؛
.....۶۵.....	۱۱. ملا جلیل ارومی؛
.....۶۵.....	۱۲. ملا ابدال مراغه‌ای؛
.....۶۵.....	۱۳. ملا باقر تبریزی؛
.....۶۵.....	۱۴. ملا یوسف اردبیلی؛
.....۶۶.....	۱۵. میرزا هادی قزوینی؛
.....۶۶.....	۱۶. میرزا محمدعلی قزوینی؛
.....۶۶.....	۱۷. ملا محمدعلی بار فروشی ملقب به قدوس؛
.....۶۶.....	۱۸. زرین تاج قزوینی (قره‌العین)؛
.....۶۸.....	آغاز حرکت علی محمد شیرازی
.....۶۹.....	نخستین توبه
.....۷۱.....	سفر به اصفهان
.....۷۲.....	ادعاهای مختلف
.....۷۳.....	مهدویت
.....۷۴.....	رسالت و نبوت و مظهریت
.....۷۵.....	واقعه بدشت
.....۷۷.....	فتنه‌های بابیان در ایران
.....۷۸.....	فتنه مازندران (قلعه شیخ طبرسی)

.....۷۹.....	فتنه زنجان
.....۸۲.....	واقعه نیریز
.....۸۳.....	واپسین منزل باب
.....۸۳.....	محاكمه و مناظره باب در مجلس ولیعهد
.....۸۴.....	توبه نامه کتبی
.....۸۵.....	اعدام
.....۸۶.....	ترور ناصرالدین شاه
.....۸۷.....	ترور شهید ثالث
.....۸۹.....	آثار باب
.....۹۱.....	عقاید و آرای باب
.....۹۴.....	رفتار بابیان در عراق
.....۹۵.....	جانشینی باب
.....۹۶.....	۱. شیخ علی ترشیزی عظیم
.....۹۷.....	۲. میرزا یحیی صبح ازل
.....۱۰۰.....	نگاهی کوتاه به فرقه ازلی
.....۱۰۱.....	۳) میرزا حسین علی نوری
.....۱۰۳.....	من مظهره الله موعود باب

فصل سوم: بهائیت

.....۱۰۸.....	زندگی نامه میرزا حسین علی نوری
.....۱۱۳.....	حمایت سفیر روس چرا؟
.....۱۱۴.....	بهاء الله در بغداد
.....۱۱۴.....	از پیشکاری ازل تا ادعای خدایی
.....۱۱۷.....	سفر به استانبول
.....۱۱۹.....	تبعید و اقامت در عکا
.....۱۲۰.....	آثار بهاء الله

.....۱۲۲.....	عبدالبهاء (عباس افندی)
.....۱۲۵.....	سفر عبدالبهاء به اروپا و آمریکا
.....۱۲۶.....	سرانجام
.....۱۲۶.....	آثار
.....۱۲۸.....	شوقی افندی ربانی
.....۱۳۰.....	نخستین و واپسین حلقه از سلسله ولایت امرالله
.....۱۳۱.....	وقایع دوره شوقی افندی
.....۱۳۱.....	تشکیل دولت نژادپرست اسرائیل
.....۱۳۲.....	طراحی و اجرای نقشه ده ساله مهاجرت
.....۱۳۲.....	انفصال و جدایی مبلغان برجسته از بهائیت
.....۱۳۲.....	میرزا احمد سهراب
.....۱۳۳.....	عبدالحسین تفتی آواره
.....۱۳۳.....	فضل الله صیحی مهتدی
.....۱۳۳.....	میرزا حسن نیکو بروجردی
.....۱۳۴.....	میرزا صالح اقتصاد مراغه‌ای
.....۱۳۴.....	مرگ شوقی
.....۱۳۵.....	تألیفات شوقی افندی
.....۱۳۸.....	فصل چهارم: نقدی بر اعتقادات بهائی
.....۱۴۰.....	۱. توحید
.....۱۴۶.....	۲. نبوت
.....۱۴۸.....	۳. معاد (رستاخیز)
.....۱۵۲.....	فصل پنجم: نگاهی به تعالیم دوازده گانه بهائیت
.....۱۵۵.....	۱. تحری حقیقت
.....۱۵۵.....	نمونه‌هایی از آیات قرآن

.....۱۵۸.....	۲. وحدت عالم انسانی
.....۱۶۲.....	۳. تشکیل دادگاه بین‌المللی
.....۱۶۳.....	۴. مداخله نکردن در امور سیاسی
.....۱۶۹.....	۵. ترک تعصبات جاهلیه
.....۱۷۰.....	۶. تساوی حقوق زن و مرد
.....۱۷۳.....	نظر اسلام
.....۱۷۴.....	۷. صلح عمومی
.....۱۷۵.....	۸. تعدیل معیشت عمومی و رفع مشکلات اقتصادی
.....۱۷۶.....	۹. جهان بشری، محتاج نفثات روح القدس
.....۱۷۸.....	۱۰. تعلیم و تربیت عمومی و اجباری
.....۱۷۸.....	۱۱. الفت و محبت در دین
.....۱۸۱.....	۱۲. مطابقت دین با علم و عقل
.....۱۸۳.....	فصل ششم: سرپی کوتاه در احکام بهائیت
.....۱۸۵.....	طهارت
.....۱۸۶.....	وضو
.....۱۸۷.....	نماز
.....۱۸۹.....	روزه
.....۱۸۹.....	حج
.....۱۹۰.....	حقوق شرعی
.....۱۹۰.....	ازدواج
.....۱۹۲.....	طلاق
.....۱۹۴.....	نمونه‌ای از حدود
.....۱۹۴.....	نمونه‌ای از کفارات
.....۱۹۵.....	تقویم

.....۱.۹۵.....	ضیافات
.....۱.۹۶.....	تعویض اثاثیه منزل
.....۱.۹۶.....	جواز ربا خواری
.....۱.۹۷.....	کتمان عقیده
.....۱.۹۹.....	فصل هفتم: نظام و تشکیلات اداری
.....۲:۲.....	بیت العدل
.....۲:۵.....	وظایف بیت العدل
.....۲:۶.....	هیئت مشاوران قاره‌ای
.....۲:۶.....	محافل روحانی ملی و محلی
.....۲:۸.....	بیت العدل و بحران مشروعیت
.....۲:۱۳.....	فصل هشتم: بهائیت و سیاست
.....۲:۱۵.....	الف) بهائیت و استعمار
.....۲:۱۷.....	بهائیت و روسیه
.....۲:۲۰.....	بهائیت و انگلیس
.....۲:۲۲.....	نمونه‌هایی از وابستگی بهائیان به انگلستان
.....۲:۲۵.....	بهائیت و اسرائیل
.....۲:۳۳.....	ب) بهائیت و ایران
.....۲:۳۶.....	وزرای بهائی در دوره پهلوی
.....۲:۳۷.....	بهائیان و قیام ۱۵ خرداد
.....۲:۳۸.....	بهائیان و جمهوری اسلامی
.....۲:۴۱.....	فصل نهم: مروری بر ادله اثبات بهائیت
.....۲:۴۳.....	دلیل تقریر

..... ۲۴۵.....	نقد
..... ۲۴۷.....	دلیل استقامت
..... ۲۴۸.....	نقد
..... ۲۵۳.....	دلیل واجدیت و ویژگیهای خاص انبیا
..... ۲۵۵.....	نقد
..... ۲۵۶.....	دلیل احتجاج به آیه نگاریهای باب و بهاء
..... ۲۵۷.....	نقد
..... ۲۵۸.....	چند سؤال از بهائیان
..... ۲۶۰.....	دلیل استمرار فیض (فیض مقتضی)
..... ۲۶۰.....	نقد و بررسی
..... ۲۶۲.....	اعتراف باب و بهاء
..... ۲۶۵.....	استدلال به آیات قرآن کریم
..... ۲۶۵.....	۱. آیه پنجم سوره مبارکه سجده
..... ۲۶۸.....	۲. آیه ۳۴ سوره اعراف
..... ۲۷۰.....	استدلال به احادیث
..... ۲۷۰.....	الف) حدیث لوح فاطمه 3
..... ۲۷۱.....	نقد
..... ۲۷۲.....	ب) حدیث ظهور موعود در سنه سنخ
..... ۲۷۳.....	نقد
..... ۲۷۸.....	آلبوم تصاویر بهائی
..... ۳۰۴.....	فهرست منابع و مآخذ:

مقدمه

بهائیت، طریقتی است که در اواسط قرن ۱۹ میلادی از بطنِ بابیت، زاده شد. بابیت، محصول اندیشه‌های ساختار شکن و البته بسیار بی‌بنیادِ جوانی از علاقه‌مندان نحله نوبنیاد شیخیه بود که او را سید علی محمد می‌خواندند.

او در شب پنجم جمادی‌الاولی ۱۲۶۰ قمری در شیراز در مقابل چشمان بهت‌زده یکی از شاگردان سید کاظم رشتی به‌نام ملا حسین بشرویه‌ای، مدعی امری شد که هم زندگی دنیوی و حیات اخروی خود را به تباهی کشید و هم جمعیتی از مردم مظلوم ایران را - که فریفته او شدند - به نکبت کلمات دروغین و سخنان سراسر واهی خود گرفتار کرد.

او ابتدا خود را باب امام زمان خواند و بعد با ادعای قائمیت، خود را مهدی موعود معرفی کرده، سپس ببنگارش کتاب «بیان» که شریعت‌نامه وی بود، خود را از انبیا دانست و پس از کوتاه زمانی، نعره «انا ربکم الاعلی» زد.

نه سال پس از این تاریخ و دو سال پس از آنکه باب به جوخه اعدام سپرده شد، رندی از یارانش به نام میرزا حسینعلی مازندرانی نوری مطرح شد که خود را بهاءالله نامیده بود. وی آن گاه که در زندان تهران به جرم مشارکت^۱ در ترور ناصرالدین شاه زندانی بود، از لا به لای کلمات مفهوم و نامفهوم سید باب عباراتی یافته، سپس به مرور با حذف برادر خویش میرزا یحیی نوری - که سمت جانشینی باب را داشت - خود را همان موعودی خواند که باب، وعده آمدن او را پس از دو هزار و یکسال یا هزار و پانصد و یازده سال پس از ظهور باب داده بود.

او هیچ کدام از نشانه‌های آن موعود را نداشت؛ اما به کوشش استعمارگران، دروغش چونان آئینی حقیقی به باور جمعی گمراه ساده لوح نشست و بهائیت در پس آئین نیم‌بند بایبه خلق شد تا اربابانش به مرادشان - که از بایبه داشتند و نرسیده بودند - دست یابند. و البته به گواهی مدارک و اسناد تاریخی، کمک‌های بی دریغ و البته هدفدار روس‌ها و انگلیس‌ها به باب و بهاء، سهم اصلی را در ترویج این تفکرات پوشالی ایفا کرد.

با آنکه بهائیان، هر اثری را که طریقت شبه‌دینی آنها را به نقد و چالش بکشد، ردیه می‌نامند و صاحب اثر را به بی‌دانشی، ناشکیبایی و بهائی ستیزی و... متهم می‌کنند؛ اما بنای ما در این اثر، آشنا کردن طالبان آگاهی با اندیشه بهائی، نمایاندن راه و رسم اهل بهاء و نقدی بر ادعاهای این طریقت خواهد بود.

در این نوشتار از فرقه‌ای سخن خواهیم راند که:

۱. البته بنا بر برخی شواهد، رهبری این توطئه بر عهده وی بوده است.

الف) تاریخش مملو از تاریکی و وابستگی است؛

ب) آموزه‌هایش سراسر سفسطه و مغالطه آشکار است؛ آموزه‌های عاریتی از اندیشه‌ها و ادیان حق و باطل که: از تحری حقیقت می‌گوید؛ اما گوشها را کر و چشم‌ها را کور می‌خواهد، از تساوی حقوق زن و مرد می‌گوید؛ اما آثار بازمانده از بنیانگذارش ثابت می‌کند که او هرگز به این ادعا اعتقادی نداشته است و از وحدت عالم انسانی می‌گوید؛ اما در پس این وحدت، تنها به منافع خود می‌اندیشد. مروری بر تاریخ فرقه نشان می‌دهد که وی هرگز در پی ایجاد این وحدت، حتی میان پیروان خویش نبوده است و همواره میان اغنام الله، نزاع، درگیری و انشعاب برقرار بوده و هست.

احکام و حدودش، تقلیدی از احکام و حدود ادیان قبل است که از ارزش حقوقی آنها کاسته و به گونه‌ای باور ناپذیر، متضاد و نارسا است.

در این مختصر در فصولی نه گانه، بهائیت را از زوایای مختلف به تماشا می‌گذاریم و اطلاعاتی اگرچه مختصر را در اختیار مطالعه‌کنندگان خود قرار خواهیم داد. نهایت آرزوی نگارنده از این نوشتار، اعلان تبری از دشمنان حضرت «م ح م د» بن الحسن العسکری، مهدی موعود⁴ است.

در انتها از مساعدتها و راهنماییهای همه سروران ارجمند، به ویژه از مسئولان مربوطه در معاونت تبلیغ و آموزشهای کاربردی حوزه علمی قم و نیز حجج اسلام حاج سید هادی صالحی و دکتر مهدی فرمانیان - زید عزه م -، کمال تشکر و امتنان را دارم.

فصل اول: شيخيه

مسلک نوظهور شیخیه هیچ ارتباطی از نظر اعتقادی با باییت و بهائیت ندارد؛ ولی ارائه عقاید و آموزه‌هایی متفاوت و خارج از چهارچوبهای مقبول شیعی، بستر لازم فکری و فرهنگی را برای ادعای دروغین سید علی محمد شیرازی فراهم کرد. سید علی محمد بر مذهب شیخ احسائی و از شاگردان سید کاظم رشتی، رهبر وقت مسلک شیخیه بوده است. او بنیان بسیاری از دعاوی اولیه خویش را بر آموزه‌های شیخیه نهاده است.

و میرزا حسین علی نوری، ملقب به بهاء‌الله نیز با توجه به اهمیت دعاوی این دو فرد، برای شکل‌گیری هسته اولیه باییت، شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی را «نورین نیرین» لقب می‌دهد و آنها را مبشران ظهور خودش و باب می‌خواند.^۱ نخستین گروندگان به بابیه، از پیروان و طرفداران شیخیه به‌شمار می‌رفتند؛ بنابراین ابتدا به نقد و نظر درباره جریان شیخیه می‌پردازیم.

۱. حسین علی نوری، ایقان، نسخه الکترونیک، ص ۴۳.

شیخ احمد احسائی

شیخ احمد بن زین‌الدین الاحسائی در روستای مطیرفی واقع در استان الاحساء دیده به جهان گشود. الاحساء در ساحل غربی خلیج فارس از قدیم الایام یکی از کانونهای تشیع بوده است. اکنون نیز بیشتر شیعیان عربستان در این استان سکونت دارند. اجداد شیخ احمد بر طریقه اهل سنت و جماعت بودند و در محل دیگری سکونت داشتند تا آنکه یکی از آنها به نام «شیخ داغر» به دلیل اختلاف با پدرش ترک وطن کرد، و در «مطیرفی» اقامت گزید. مطیرفی یکی از روستاهای «احساء» است. وی در این منطقه از مذهب اجدادی خود دل برید و به مذهب شیعه اثنی‌عشری دل سپرد.^۱

تحصیلات

او دانش خویش را اکتسابی نمی‌داند، بلکه خود را ملهم از ائمه اطهار: و بهره‌مند از دانش آنان معرفی می‌کند؛ اما بررسی زندگی وی، از تحصیلات رسمی او حکایت دارد. در مکارم الآثار آمده است:

۱. سید محمد باقر نجفی، بهائیان، ص ۱۷.

تحصیلات خود را با فراگیری قرآن نزد پدرش، شیخ زین‌الدین احسائی آغاز کرد. دروس مقدماتی متداول عصر خویش را در همانجا نزد عالمان محلی فرا گرفت و در سال ۱۱۸۶ق چون در آن سامان (زادگاهش) کسی را برای رشد و هدایت نیافت، راهی نجف و کربلا شد...^۱

آقا محمدباقر وحید بهبهانی، سید علی طباطبایی صاحب ریاض، میرزا مهدی شهرستانی، و سید مهدی بحرالعلوم و شیخ جعفر کاشف‌الغطاء، اساتید برجسته‌ای هستند که شیخ احمد از وجود آنها بهره‌ور شد.^۲

او پس از ارائه شرحی بر کتاب «تبصرة المتعلمین علامه حلی»^۳ از جانب مرحوم آقا سیدمهدی بحرالعلوم، مرحوم مبرور آقا سید علی صاحب ریاض، مرحوم مبرور شیخ جعفر بن شیخ خضر و... درجه اجتهاد در روایت و درایت را اخذ کرد. احسائی افزون بر فقه، اصول و حدیث، در طب، نجوم، ریاضی قدیم، علم حروف و اعداد، طلسمات و فلسفه، مطالعاتی در سطوح مختلف داشته است.

۱. محمد علی حبیب آبادی، مکارم الآثار، ج ۴، ص ۱۱۳۵.

۲. دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۶۶۳.

۳. «تبصرة المتعلمین فی أحكام‌الدین»؛ کتابی در فقه امامیه است که شرحهای متعددی از جانب فقهای شیعه بر آن نگاشته و بسیاری نیز منتشر شده است. شرح شیخ احمد به نام «صراط‌الیقین» در مجموعه آثار شیخ (جوامع‌الکلم) منتشر شده است. این شرح، تنها شرح مبحث طهارت از کتاب «تبصرة المتعلمین» است.

سفر به ایران

او پس از شیوع بیماری وبا در عراق به موطن خود بازگشت و پس از ازدواج با مریم بنت‌خمیس آل‌عصری، چهار سال در بحرین اقامت کرد.^۱ سپس در سال ۱۲۲۱ق به قصد زیارت عتبات به کربلا و نجف سفر کرد و سپس به قصد زیارت حضرت رضا 7 عازم خراسان شد. وی در بین راه در یزد توقف داشت. گرمی استقبال اهالی یزد دلیلی شد تا پس از بازگشت از مشهد، آنجا را مسکن خویش قرار دهد. شهرت فراگیر شیخ از این شهر آغاز شد.

پس از مدتی به دعوت فتحعلی‌شاه به تهران رفت و چند ماهی در جوار سلطان اقامت کرد. با وجود تمام اکرامی که توسط شخص شاه و درباریان در حق شیخ اعمال می‌شد، وی تهران را ترک کرد و به یزد بازگشت.

شیخ احمد و دربار قاجار

روابط میان او و دربار قاجار با روابط میان دربار و سایر علمای شیعه متفاوت است. شیخ در نوشته‌های مختلف، فتحعلی‌شاه را به نحوی متملقانه ستوده است. به عنوان نمونه، شیخ در «رساله سلطانی» وی را چنین می‌ستاید:

«عزالمؤمنین و حامی الملة والدین، طالب الحق والیقین، مسفرالملوین، و قرّةالعین، وجامع کلّ زین، سلطان البرّین و خاقان البحرین، حافظ الأمان و مارس أهل الإیمان، عالی‌القدر و الشّان، و سامی الرّقبة والمکان، السّلطان بن السّلطان بن السّلطان و

۱. هانری کرین، مکتب شیخی، ترجمه دکتر فریدون بهمنیار، ص ۲۸.

الخاقان ابن الخاقان بن خاقان السلطان، فتحعلی شاه، شدالله عضده، و هزم الله به جنود الكافرين والمنافقين، و شرد الله بما يمدّه من النصر جيوش المعتدين، و شيد بنیان سلطنته بالإمداد والتحصين، و مدالله ظلال عزّه و نصره على جميع المؤمنين، بحرمه الميامين و خيرالخلق أجمعين محمد و آله الطاهرين - صلواةالله عليهم أجمعين - آمين رب العالمين»^۱

همین مطالب، شاهی است که می توان به وسیله آن به صحت گفته های مرحوم تنکابنی اطمینان کرد که می نویسد:

«شیخ احمد در هر بلد، مطاع و ممجد و سلطان عصر، مرحوم فتحعلی شاه را با او نهایت خصوصیت...»^۲

و به نتیجه ای رسید که مرحوم سید محمد باقر نجفی به آن رسیده است؛ وی در کتاب بهائیان می نویسد:

«تمامی این اسناد تاریخی نشان می دهد که تملق گویی شیخ نسبت به فتحعلی شاه و شاهزادگان قاجار یک شیوه همیشگی بوده است.»^۳

۱. شیخ احمد احسائی، جوامع الكلم، ج ۲، ص ۲۴۴.

۲. قصص العلماء، ص ۴۲.

۳. بهائیان، ص ۳۱.

بهشت‌فروشی

شیخ در سال ۱۲۲۹ق در راه زیارت عتبات به کرمانشاه رفت و با استقبال مردم و شاهزاده محمدعلی میرزای دولت‌شاه حاکم کرمانشاهان روبرو شد و به اصرار حاکم در آنجا اقامت کرد.

میرزا محمد تنکابنی، در باره عمق ارادت شاهزاده محمد علی میرزا به شیخ، داستان ذیل را نقل می‌کند که البته حاکی از رندی شیخ و شاید عمق ارادت شاهزاده است:

«در بعضی از ازمه، شیخ را قروضی پیدا شده بود. پس شاهزاده آزاده، محمدعلی میرزا به شیخ گفت که یک باب بهشت به من بفروش، من هزار تومان به تو می‌دهم که به قروض خود داده باشی. پس شیخ یک باب بهشت به او فیوخت و به خط خود وثیقه نوشت و آن را به خاتم خویش مختوم ساخته، به شاهزاده داد و هزار تومان از او گرفته و قروض خود را پرداخت.»^۱

شیخ عبدالرضا ابراهیمی، آخرین رهبر شیخیه از اولاد کریم‌خان کرمانی، ضمن رساله‌ای کوتاه در رد کتاب «مزدوران استعمار در لباس مذهب»، اصل قضیه را انکار نکرده، می‌نویسد:

«شاید یک چیزی بوده و شاخ و برگ بر آن افزوده‌اند.»^۲ سپس با ذکر حدیثی از از پیامبر ۹ می‌کوشد تا به توجیه این داستان بپردازد. وی در توجیه می‌گوید:

۱. قصص العلماء، ص ۳۶.

۲. عبدالرضا خان ابراهیمی، پاسخ به کتاب مزدوران استعمار، ص ۵۱.

«هرکسی تطوع کند برای خداوند به نمازی در این روز (اوّل شعبان) پس به تحقیق به شاخه‌ای از درخت طوبی آویزان شده است ... هرکس تخفیف بدهد از تنگدستی از قرضش یا از آن کم کند، پس به تحقیق آویزان شده است به شاخه‌ای از آن...» مثلاً ذکر این حدیث یا امثال این حدیث در میان بوده و شاهزاده محمدعلی میرزا خواسته با ادای قرض شیخ به این ثواب برسد و به همین منظور، قرض ایشان را پرداخته [است؛ ولی در مقابل،] اشخاصی مانند نویسنده کتاب مزدوران، به آن دامن زده‌اند که شیخ، بهشت فروخته [است]...^۱

شیخ احمد پس از مرگ دولت‌شاه در سال ۱۲۳۷ق اعازم مشهد شد و در میانه راه، مدتی در قزوین توقف کرد.

نقطه جدایی و اختلاف با علما

وی در قزوین به علت عقیده خاصش در باب معاد جسمانی از جانب ملامحمدتقی برغانی، معروف به شهید ثالث، تکفیر شد. در پی آن، جمعی از علما و بسیاری از مردم، خود را از شیخ دور کردند. تلاش «شاهزاده رکن الدوله علیتقی میرزا»، حاکم قزوین نیز برای آشتی دادن شیخ احمد و مرحوم برغانی نه تنها فایده‌ای در بر نداشت، بلکه سبب انتشار هر چه بیشتر خبر این تکفیر شد.

در نتیجه وی از قزوین به مشهد و سپس به یزد و از آنجا به اصفهان و کرمانشاه رفت؛ ولی این بار در تمام شهرها با سردی از او استقبال شد. البته او تا اندازه ای از

۱. همان.

پایگاه مردمی برخوردار بود؛ اما انتشار خیر تکفیر از سوی برغانی به عنوان عالمی نامدار، تأثیر خود را گذاشت و باعث نگرانی علما از وی و صدور فتاویی مشابه در کربلا و نجف شد!^۱

ابوالقاسم خان ابراهیمی می‌نویسد:

«تا یکی دو سال به آخر حیات ایشان مانده بود و قضیۀ عجیبی پیش آمد... و آن قضیه، حکایت تکفیر شیخ بزرگوار بود که در شهر قزوین حادث شد و من در صدد ذکر جزئیات قضیه نیستم... صاحب قصص العلماء هم شرحی از مسموعات خود در این باره نوشته... و فقط چیزی که مسلم است و قابل انکار نیست و از مجموع روایات مختلفه پیدا است، همانا مسرعه تکفیر است که قطعاً واقع شده و مرتکب اول آن، مرحوم ملا محمدتقی برغانی معروف به شهید ثالث بود.»^۲

تکفیر کنندگان شیخ

میرزا محمدباقر همدانی، مؤسس فرقه شیخیه باقریه به برخی علمای شیعه

مخالف شیخ احساسی اشاره می‌کند^۳ که عبارت‌اند از:

۱. قصص العلماء، ص ۴۲.

۲. ابوالقاسم ابراهیمی، فهرست، ص ۱۹۰.

۳. محمدباقر خندق آبادی همدانی، الاجتناب، ص ۳۰.

۱. حاج ملا جعفر استرآبادی؛^۱ وی کتاب «حیة الأرواح فی الرد علی الشیخ احمد البحرانی (الاحسائی) و اتباعه» را در رد این فرقه نگاشته است.^۲
۲. ملا آقا دربندی، مؤلف کتب «خزائن الاصول» و «خزائن الاحکام» (متوفی ۱۲۸۵ق)؛^۳
۳. سعید العلماء مازندرانی؛^۴
۴. ملا محمد تقی قزوینی (شهید ثالث) (متوفی ۱۲۶۴ ق)؛
۵. شیخ محمد حسن صاحب «جواهر» (متوفی ۱۲۶۶ ق)؛^۵
۶. سید محمد مجاهد؛ نویسنده «مناهل» (متوفی ۱۲۴۲ ق)؛
۷. سید مهدی طباطبایی، فرزند نویسنده «ریاض» (متوفی ۱۲۶۰ ق)؛^۶
۸. شیخ محمد حسین، نویسنده «فصول» (متوفی ۱۲۶۱ ق)؛^۷

-
۱. بهائیان، ص ۷۰، به نقل از: مظاهر الآثار، نسخه خطی، ج ۱، ص ۱۰۶۴.
 ۲. ر.ک. سید محسن امین، اعیان الشیعة، ج ۴، ص ۸۵.
 ۳. شرح حال وی در فهرس التراث، ج ۲، ص ۱۶۶ آمده است.
 ۴. قال الشیخ عباس القمی فی الکنی و الألقاب: کان من أجلاء تلامیذ شریف العلماء، مسلماً فی الفقه و الأصول ر.ک: فهرس التراث، ج ۲، ص ۱۵۰.
 ۵. ابوالقاسم خان کرمانی، فهرست، ص ۲۰۰.
 ۶. قصص العلماء، ص ۴۴.
 ۷. فهرست، ص ۲۰۰.

۹. سید ابراهیم قزوینی، مؤلف «ضوابط» (متوفی ۱۲۶۲ ق)؛^۱

۱۰. شیخ شریف العلماء (متوفی ۱۲۶۵ ق)؛^۲

شیخ و صاحب «جواهر»؛

از حکایت‌هایی که علیه شیخ احمد نگاشته شده است، ماجرای شیخ با مرحوم صاحب جواهر است:

شیخ احمد احسائی می‌گفته است که من قطع به احادیث دارم و از نفس حدیث برای من قطع می‌شود که کلام امام است و حاجت به رجال و عنوان ندارم... مجملاً در وقتی از اوقات، شیخ احمد به نجف رفت. شیخ محمدحسن صاحب جواهر الکلام، اگرچه فن او منحصر به فقه بود؛ لیکن در محاجه و مجادله ید طولایی داشت؛ به نحوی که غلبه بر او در غایت اشکال بود. پس شیخ محمدحسن خواست که این سخن را مکشوف کند که شیخ احمد از نفس عبارت می‌تواند که قطع کند که این کلام امام است یا نه؟!

پس شیخ محمدحسن؛ حدیثی جعل کرد و کلمات مغلقه در آن مندرج ساخت که مفردات آن در نهایت حسن و مرکبات آن بی‌حاصل بود و آن حدیث مجعول را در کاغذی نوشت، آن ورق را کهنه کرد از مالیدن و بالای دود و غبار نگه داشت. پس آن را به نود شیخ احمد برد و گفت: "حدیثی پیدا کرده‌ام. شما ببینید که آن

۱. همان.

۲. سید محمد باقر خوانساری، روضات الجنات، ج ۲، ص ۱۲۶.

حدیث است یا نه و معرّای آن چیست؟" شیخ احمد آن را گرفت و مطالعه کرد و به شیخ محمدحسن گفت که این حدیث، کلام امام است. پس آن را توجیّهات بسیار کرد. پس شیخ محمدحسن، آن ورقه را گرفت و بیرون رفت و آن را پاره کرد...^۱ سید جلال‌الدین آشتیانی، ضمن اشاره به موقعیت شیخ احمد در اصفهان می‌نویسد:

«شیخ احمد احسائی اگرچه معروف به زهد است و حاجی سبزواری در شأن او گفته است که علم او در مقابل علمای اصفهان نمودی نکرد، ولی در زهد بی نظیر بود؛ لیکن از نحوه رفتار او معلوم می‌شود که مردی دنیاطلب و مریدباز بوده است و همچنین هوای نفس و توغل در دنیا او را به دنبال ریاست برانگیخت. در شهرهای مختلف مسافرت نمود و آرای عجیب و غریب از خود ظاهر ساخت و حب نفس او را وادار کرد که در علم فلسفه و عرفان، بدون تخصص و دیدن استاد وارد شود.^۲ البته برای رعایت انصاف باید به این نکته نیز توجه شود که برخی علما درباره شیخ احمد احسائی نظر منفی نداشته و منزلتی نیز برای وی قائل بودند که از آن میان می‌توان به افرادی نظیر کاشف الغطاء اشاره کرد. او در باره شیخ احمد احسائی می‌نویسد:

۱. قصص العلماء، ص ۵۴.

۲. بهائیان، ص ۹۰، به نقل از: ملاصدرا، شرح رساله المشاعر، ص ۲۹.

اختلاف مردم درباره شیخ احمد، بین کسانی است که او را غالی^۱ دانسته و کسانی که او را از آنهایی می‌دانند که شأنی برای ائمه قائل نیستند؛ میان آنها که قائل به رکعت اویند و کسانی که قائل به کافر بودن اویند؛ اما میانه‌روی، بهترین کار است و حق آن است که او مردی از بزرگان علم و عرفای امامیه است؛ آن گونه که ما از معاصران او که مورد وثوق ما بوده و او را دیده‌اند، شنیده‌ایم وی در نهایت ورع و زهد و پرتلاش در عبادت بوده است.^۲

برخی دیگر از علما نیز مانند مرحوم میرزا محمدباقر خوانساری صاحب روضات الجنات تفصیل داده و شیخ را از شیخیه جدا دانسته‌اند. نظر وی درباره شیخ احمد احسائی چنین است:

«برترین حکیمان متأله و زبان عرفاء و سخنوران، برگزیده روزگار، فیلسوف عصر، آگاه به اسرار مبانی و معانی، شیخ ما احمد بن الشیخ زین الدین بن الشیخ ابراهیم الاحسائی البحرانی...»^۳

اما ایشان درباره پیروان فرقه شیخیه نظر بسیار نامساعدی داشته است؛ زیرا آن گاه که درباره شیخ رجب بررسی نوشته است، رویه او و اتباعش را به سبب تأویل، شدیداً خلاف اسلام خوانده و شیخیه را به لحاظ تأویل، اتباع اتباع شیخ رجب تلقی کرده است. وی، تداوم راه شیخ رجب را صریحاً در شیخیه و پشت سریه می‌داند که

۱. آنان که درباره ائمه غلو می‌کنند و ایشان را تا حد الوهیت بالا می‌برند.

۲. رک: سید محمد حسین حسینی جلالی، فهرس التراث، ج ۲، ص ۱۱۹.

۳. روضات الجنات، ج ۱، ص ۸۸ و ۸۹.

درحقیقت، آلت معطله تأویل هستند: «و هم فی الحقیقة أعمهون» او درباره شیخیه می‌نویسد:

«پیروان این جماعت که آلت معطله لتویل هستند، در این اواخر پیدا شدند و در حقیقت از بسیاری از غلات تندتر رفته‌اند... نام ایشان شیخیه و پشت سریه است. این کلمه از لغات فارسی است که آن را به‌شیخ احمدبن زین‌الدین احسائی منسوب داشته‌اند و علت آن این است که ایشان، نماز جماعت را در پائین پای حرم حسینی می‌خوانند؛ به‌خلاف منکران خود، یعنی فقها که در بالای سر نماز می‌خوانند و به بالاسری مشهورند. این طایفه به‌منزله نصارا هستند که درباره عیسی غلو کرده و به تثلیث قائل شده‌اند. شیخیه، نیابت خاصه و بابیت حضرت حج ت 4 را برای خود قائل هستند.»^۱

البته مرتضی مدرس چهاردهی، شیخ را نیز مشمول این جملات دانسته، در این باره می‌نویسد:

«درحقیقت، فتوای مرحوم میرزا محمدباقر خوانساری درباره مرحوم شیخ احمد و شیخیه است که او را از جرگه سایر شیعیان جدا ساخته، و در ردیف غلات قرار داده است.»^۲

۱. همان، ج ۳، ص ۳۴۲.

۲. شیخ‌گیری و بایگیری، ص ۶۵.

سرانجام

به هر حال، احسائی همزمان با حمله وهابیان به عتبات، از کربلا به مکه رفت و سپس از راه مکه به سوی وطنش عازم شد؛^۱ ام در نزدیکی مدینه در سال ۱۲۴۱ ق درگذشت.^۲

نبیل در تاریخ خود، سال مرگ شیخ را این‌گونه بیان می‌کند:

«وفات شیخ احمد احسائی در سال ۱۲۴۲ هجری اتفاق افتاد. مدت عمرش هشتاد و یک سال بود. قبرش در مدینه منوره در قبرستان بقیع، پشت دیوار مرقد حضرت رسول ۷ است.»^۳

میرزا محمدباقر خوانساری در روضات الجنات، تاریخ فوت شیخ را ۱۲۴۳ ق در ۹۰ سالگی ذکر می‌کند.^۴

آرای خاص

شیخ نظریت متعددی را از خود در مباحث مختلف اعتقادی برجای گذاشت که عالمان شیعه، همه آنها را انکار نمی‌کنند، اما به برخی اندیشه‌های وی انتقاد کرده

۱. دلیل‌المتحیرین، ص ۵۲.

۲. شیخ جعفر سبحانی، موسوعه طبقات الفقهاء، ج ۱۳، ص ۸۱.

۳. عبدالحمید اشراق خاوری، مطالع الانوار و نبیل زرنندی، تلخیص تاریخ، ص ۱۶.

۴. روضات الجنات، ج ۱، ص ۹۴.

و حتی به سبب آنها فتوای تکفیر وی صادر کرده‌اند. این اندیشه‌ها به شرح ذیل است:

معاد با جسم هور قلبی

چالش برانگیزترین عقیده شیخ احمد که مرحوم برغانی به سبب آن به تکفیرش فتوا داد، بحث معاد است. شیخ احمد، تفسیری از جسم ارائی می‌دهد که نزد سایر عالمان شیعی مقبول نیست؛ زیرا در نظر آنان، معاد جسمانی، این است که انسان در روز رستاخیز با همین بدن عنصری دنیوی، بی‌هیچ تفاوتی به دنیا باز می‌گردد؛ در حالی که شیخ معتقد است بدن، پس از تصفیه از عناصر دنیوی عود می‌کند.

شیخ احمد درباره معاد جسمانی چنین معتقد است:

«انسان دارای دو جسد است: یک قسم آن از عناصر زمانی تشکیل شده است و این بدن، مانند لباس است که بدن پوشیده است؛ ولی از بدن کنده می‌شود؛ نه او را لذتی است و نه رنجی، نه طاعتی و نه معصیتی. آیا نمی‌بینی هنگامی که زید بیمار می‌شود، تمام گوشت‌های بدنش آب می‌شود و از آن گوشته چیزی نمی‌ماند؛ ولی زید فرق نمی‌کند. زید، همان زید است و تو بالبداهه می‌دانی این همان زید عاصی است و از گناهانش چیزی کاسته نشده است. اگر گوشت‌های ذوب‌شده از زید بود (یعنی دخیل در حقیقت زید بود) باید آنچه مربوط به زید است، از خیر و شر را با خود می‌برد. همچنین اگر ضعیف شود، یا چاق شود بعد از این بیماری، او همان زید است؛ نه نقصی از لاغری در ذات، صفات، طاعات و معاصی در او پیدا می‌شود و نه زیادتی بر اثر چاق شدن.

حاصل آنکه این جسد از زید نیست و جز این نیست که این بدن، نسبت به زید مانند سنگ و خاک است، نسبت به شیشه. هنگامی که سنگ ذوب شد و سنگ و خاک کنار رفت، شیشه ظاهر می‌شود و این شیشه در واقع، همان سنگ و خاک کثیف (قبل) است که ذوب شده و کثافات از او خارج شده است... و این جسد، مانند کثافتاتی که در سنگ و خاک است و ذاتی آنها نیست، ذاتی زید نیست. مثال دیگر، لباس است که در حقیقت، همان تار و پود به هم بافته شده است و رنگهای لباس، اعراض هستند که رنگی را می‌پوشند و رنگی را خارج می‌کنند و لباس، هم‌چنان، همان لباس است....

جسد دوم

این جسد، باقی و همیشگی است و این جسد، همان طینت است که انسان از آن آفریده شده است. وقتی زمین، جسد عنصری را خاک کرد و بین اعضای آن، جدایی افکند، هر جزء آن به جایگاه خود بر می‌گردد؛ هوا ملحق می‌شود به هوا و آب ملحق می‌شود به آب و خاک ملحق می‌گردد به خاک و آن بدن اصلی باقی می‌ماند.

هذا الجسد الباقي هو من ارض هورقليا و هو الجسد الذي فيه يحشرون و يدخلون به الجنة او النار فان قلت ظاهر كلامك ان هذا الجسد لا يبعث و هو مخالف لما عليه اهل الاسلام من انها تبعث كما قال تعالى و ان الله يبعث من في القبور، قلت هذا الذي قلت هو ما يقوله المسلمون قاطبة؛ و این جسد باقی از عالم هورقلیا می‌باشد و همین

جسد است که در آن محشور خواهد شد و به بهشت یا جهنم خواهد رفت . اگر کسی بگوید که این بر خلاف عقیده مسلمانان است، می‌گویم عقیده همهٔ مسلم‌انان همین است و غیر از آن چیزی نمی‌گویند...»^۱

نکته قابل تأمل آنکه، شیخ اصرار دارد اندیشه خود را مطابق با سخنان ائمه اطهار: معرفی کند و این گونه وانمود کند که آنچه می‌گوید از نصوص صادره از معصومان دریافت کرده است؛ چنان‌که گفته است:

«من ذکر نکرده‌ام؛ مگر آنچه رأی ائمه: است و هر کس اعتراضی می‌کند، از این جهت است که مقصود مرا نفهمیده و ندانسته است که فرمایش ائمه است.»^۲

امامت و نقش ائمه: در آفرینش

یکی دیگر از عقاید شیخ احمد احسائی، امامت و نقش ائمه در آفرینش است . بر اساس اندیشه شیخ، معصومان: در خلقت نقش دارند. وی می‌گوید: خدای تعالی وقتی معصومان: را خلق کرد، به آنان اذن داد تا موجودات دیگر را بی‌افرینند.

بر اساس نظریهٔ شیخ احمد، ائمه، باب الله به سوی خلق هستند و آنها بازوان آفرینش‌اند. خداوند ایشان را برگزید بعد از آنکه تنها آنها را آفرید و همراه آنها آفریده دیگری نبود؛ خدا را عبادت می‌کردند و هزار دهر، تسبیح و تحمید و تهلیل و

۱. شیخ احمد احسائی، شرح‌الزیاره، ج ۴، ص ۳۶۵.

۲. محمد خان کرمانی، رساله ناصریه، ص ۳۸.

تکبیر و تعظیم جلال و عظمتش می‌نمودند. سپس از اشعه انوارشان خلق را برای آنان آفرید. پس به این سبب، ائمه علت فاعلی اند؛ زیرا ایشان جایگاه مشیت خداوندگارند.

همچنین آنان، علت مادی نیز هستند؛ زیرا تمام آفریدگان از شعاع انوار آنها هستند و آن شعاع، قائم به انوار آنها است؛ آن هم به نحو قیام صدوری؛ و نیز ایشان علت صوری خلقت اند؛ زیرا هر فرد از جمیع خلایق از غیب و شهادت و جواهر و اعراض پس صورتش اگر طیب باشد از انوار هیاکل آنها است یا از نور هیاکل هیاکل آنها است؛ زیرا ائمه، رحمت خدا و مظاهر رحمت خدایند و بدکاران به شکل عکس انوار هیاکلهای ائمه هستند.

همچنین آنها علت غائی خلقت اند؛ زیرا جز این نیست که خداوند سبحان، خلق را برای آنها آفرید و بازگشت خلایق به سوی آنها و حساب خلق با آنها است.^۱

چنین دیدگاه غلوآمیزی، زمینه پدید آمدن افکار دیگری، مثل ادعای الوهیت، تجلی ذات حق، حلول حق تعالی در افراد و... شده است.

نحوه حیات امام زمان 4

۱. شیخ احمد احسائی، شرح زیارت جامعه کبیره، ج ۱، ص ۵۹.

از دیگر اندیشه‌های احسائی، اعتقاد به حیات امام زمان⁴ بدون جسد عنصری و با بدن هورقلیایی است.^۱ وی معتقد است که آن حضرت با بدن غیرعنصری و هورقلیایی در شهر جابلقا و جابرسا زندگی می‌کند. آن امام را زنده و در عالم هورقلیا می‌داند.^۲ او می‌گوید:

«امام زمان⁴ هنگام غیبت در عالم هورقلیا است و هر گاه بخواهد به اقلیم سریع تشریف بیاورد، صورتی از صورتهای اهل این اقلیم را می‌پوشد و کسی او را نمی‌شناسد. جسم، زمان و مکان ایشان، لطیف تر از عالم اجسام و از عالم مثال است.»^۳

به عقیده اکثریت قریب به اتفاق علمای شیعه، این نظریه در واقع به معنای انکار امام زمان⁴ در روی زمین است؛ زیرا:

-
۱. هورقلیا از کلمه عبری هبل قرنیم گرفته شده است. هبل به معنای هوای گرم، بخار، تنفس و قرنیم به معنای درخشش و شعاع است که این ترکیب به معنای تشعشع بخار است. شیخ احمد احسائی در نوشته‌های خود بارها این کلمه را به کار برده و شرح داده است. شیخ ابوالقاسم خان ابراهیمی در تنزیه الاولیاء به نقل از ملا هادی سبزواری آورده است: هورقلیا هم عالمی از عوالم است که خداوند خلق فرموده است. مراد از آن عالم اجمالاً عالم مثال است به معنای عالم صور... عالم هورقلیا چون فوق این اقلیم است و از حدود ظاهر این اقلیم خارج است اقلیم ثامنش گویند (لغت‌نامه دهخدا).
 ۲. محمد کریم خان کرمانی، ارشاد العوام، ص ۱۵۱.
 ۳. جوامع الکلم، رساله رشیتة، قسمت ۳، ص ۱۰۰.

اگر مراد آن است که حضرت مهدی 4 در عالم مثال و برزخ زندگی می‌کند، آن چنان که آنان قبر را از عالم هورقلیا می‌دانند؛ پس آن حضرت، حیات با بدن عنصری ندارد و حیات او مثل حیات مردگان در عالم برزخ است؛ این مطلب با احادیث متواتر «عدم خلوص زمین از حجت» سازگاری ندارد. ضمن اینکه این اعتقاد با ادله عقلی موجود بر ضرورت وجود امام زمان 4 در این عالم نیز مناسبت ندارد.^۱ پس ادعای وی مبنی بر اینکه حضرت مهدی 4 با بدن هورقلیایی زندگی می‌کند، فقط یک ادعا است و هیچ دلیل عقلی و نقلی بر آن اقامه نشده است؛ بلکه طبق نصوص قطعی، مهدی موعود 4 در همین عالم خاکی و با بدن عنصری به زندگی طبیعی خود ادامه می‌دهد تا روزی که بنابر مشیت الهی قیام و ظهور فرماید.

تألیفات

برخی از تألیفات احسانی عبارتند از:

۱. جوامع الکلم

این کتاب در دو جلد چاپ شده است و حاوی پاسخهای او به سؤالات و نیز دربردارنده قصایدی در رثای امام حسین 7 است.

۲. شرح الزیارة الجامعة الکبیره

۱. علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب شریف منتخب الاثر، تألیف حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی (مدظله) مراجعه فرمایند.

بزرگ‌ترین و معروف‌ترین اثر او است که در چهار مجلد منتشر شده است.

۳. حياة النفس في حظيرة القدس

کتابی مختصر است که به اصول عقاید می‌پردازد.

از دیگر آثار احسان می‌توان از شرح العرشیه، شرح المشاعر، العصمة و الرجعة،

الفوائد، مجموعة الرسائل، و مختصر الرسالة الحيدرية في فقه الصلوات اليومية نام برد.

سید کاظم رشتی (۱۲۱۲-۱۲۵۹ق)

سید کاظم رشتی فرزند سید قاسم بن سید حبیب از سادات حسینی مدینه ، زبده‌ترین شاگرد شیخ احمد احسائی بود که پس از مرگ شیخ ، رهبری شیخیه را برعهده گرفت. او در سال ۱۲۱۲ق در رشت متولد شد و در حدود شانزده سالگی بهای تلمذ نزد شیخ احمد احسائی آمد و تا پایان عمر استاد، غیر از اوقاتی که به دستور او به بعضی شهرها مسافرت می‌کرد در خدمت وی بود.^۱

نص صریحی از سوی شیخ احمد برای جانشینی سید کاظم موجود نیست؛ اما چون وی از احترام و مقبولیت بسیاری در میان شاگردان و رهروان شیخیه برخوردار بود، به عنوان جانشین شیخ احمد و مرجع و مقتدای پیروان مکتب شیخیه شناخته شد؛ هرچند همزمان، افراد متعددی از شاگردان شیخ برای خود حوزه درس مستقل از یکدیگر داشتند.

میرزا عبدالرسول احقاقی از مشایخ شیخیه تبریز در این باره می‌نویسد:

۱. فهرست، ص ۱۴۶.

«بعد از مرحوم شیخ احسان^۱، ... عموم تلامذه آن بزرگوار، در عرض واحد، دارای رسائل و رأی و مریدانی بودند. مرحوم شیخ علی نقی (فرزند شیخ) در کرمانشاه، مرحوم سید کاظم رشتی و مرحوم میرزا حسن گوهر در کربلا و مرحوم ملا محمد حجت الاسلام در تبریز و مرحوم ملا عبدالرحیم در قلعه شیشه (قره باغ) و امثال ایشان در انحای بلاد که هر کدام را حوزه و تابعی بود و در شهر و حومه خویش، مرجع و پیشوا بودند. آری، در مرکز، یعنی کربلای معلی، مرحوم سید کاظم رشتی، حوزه علمیه اش بزرگتر و احترامش نزد همدوشان خود بیشتر بوده است.»^۱

سید کاظم از سادات حسینی بوده؛ اگر چه بعضی او را اساساً سید نمی دانند.^۲

زمانی که شیخ در یزد بفرست می برد، نزد وی شتافت و تلمذ نزد او را آغاز کرد. حاج ابوالقاسم خان از رهبران شیخیه کرمان در کتاب فهرست چنین آورده است:

«سید کاظم] در سفر و حضر ملازم خدمت شیخ بزرگوار بود تا آنکه اخیراً (شیخ اعلی الله مقامه) در حق او فرمود: «ولدی کاظم یفهم و غیره لا یفهم.»^۳ در سفر اخیر شیخ به عتبات عالیات که شیخ (اعلی الله مقامه) به علی - که در کتاب شرح حالاتشان ذکر شده - مهاجرت کردند و سید را امر به توطن کربلای معلی فرمودند،

۱. عبدالرسول احقاقی، حقایق شیعیان، ص ۱۲.

۲. محمد بن محمد مهدی خالصی، خرافات و کفریات ارشاد العوام، ص ۴۶.

۳. فرزندم کاظم می فهمد و دیگران نمی فهمند.

سید متوطن و مشغول افاضه و تدریس و ترویج شریعت جد بزرگوار و بیان فضایل آل اطهار سلام الله علیهم ما کر اللیل و النهار شد.^۱

تألیفات وی بالغ بر ۱۵۰ مجلد است.^۲ محمدعلی مدرس، صاحب ریحانة الأدب با کنایه لطیفی به منظور هجو سید کاظم درباره این تألیفات به نقل از کتاب «أحسن الودیع» آقا سید مهدی موسوی اصفهانی می نویسد:

«سید رشتی دارای تألیفات بسیاری است که احدی چیزی از آنها نفهمیده است و گویا که با زبان هندی حرف می زند...»^۳

برخی از محققان تاریخ شیخیه، سیدکاظم رشتی را منشأ اکثر آرای نادرست شیخیه، می دانند و معتقدند که احساس بدانها اعتقاد نداشته است. برای پی بردن به نوع دانش وی، قدری از نوشته های او را مرور می کنیم:

افندی عبدالباقی عمری فاروقی موصلی، قصیده ای در مدح سلطان عثمانی دارد که در آن به حدیث شریف «انا مدیق العلم و علی بابها» از حضرت رسول 9 در فضائی امیرمؤمنان، علی 7 اشاره می کند. مطلع شعر چنین است:

هذا رواق مدیق العلم الذی من بابها قد ضل من لابد خل

۱. فهرست، ص ۱۴۷.

۲. همان، ص ۱۵۴.

۳. محمد علی مدرس، ریحانة الأدب، ج ۲، ص ۳۰۸.

سید کاظم این بیت را شرح کرد و گفت: «این مدینه‌ای عظیم در آسمان است و ائمه: در آن ساکن هستند.» سپس در توصیف آن می‌گوید که این مدینه، ۲۱ محله و ۳۶۰ کوچه دارد. سپس برای هر یک از آنها نامی عجیب و صاحبی با اسم عجیب ذکر می‌کند.

وی در جای دیگر می‌نویسد:

«کوچه‌ای است که صاحبش به نام شلحلون... در کوچه است که دارند ه آن سگی به نام کلحلون است... در کوچه ۴۲، زنی است که دف می‌زند و نامش ضغض است و در کوچه ۴۹، زنی است که نی می‌زند و نامش شطیحال است و در کوچه ۷۱، زنی است که میمونها با او زنا می‌کنند و نامش شطیثال است و...»^۱

ویژگیهای منفی

دشمنی با علما

رشتی در ایام اقامت خود در عراق در نقطه مقابل سایر علمای شیعه قرار داشت. مرحوم تنکابنی صاحب قصص العلما که خود به مجلس درس سید کاظم رفته است، می‌نویسد:

۱. قبلی، ص ۱۰۳.

«در زمانی که در مجلس درس حاجی سید کاظم حاضر می‌شدم و می‌خواستم از مذهب ایشان اطلاعی حاصل کنم، غالباً فقها را مذمت می‌کردند و [حتی] سخن درشت، بلکه - العیاذبالله - به فقها شتم می‌کردند.»^۱

سید کاظم رشتی، مرحوم صاحب جواهر را^۲ «احمق مستضعف» می‌خواند و او را شیعه نمی‌دانست.^۳ در مقابل، تمام علمای شیعه غیرشیخی، نیز بدون استثنا از مخالفان جدی وی بودند.^۴

شیخ انصاری به روایت شاگردش، حاج میرزا نصرالله تراب دزفولی در کتاب لمعات البیان درباره سید کاظم رشتی احتیاط می‌کرد و او را لایق در تصرف مال امام 7 نمی‌دانست.^۵

همنوايي با دشمنان شیعه

وقتی نجیب پاشا به کربلا حمله کرد، چنان وحشیگری از خود بروز داد که در تاریخ، فقط با حمله مغولها قابل قیاس است؛ حتی حرمین مطهر حضرت امام حسین

۱. ر. ک: قصص العلماء، ص ۵۸.

۲. چنین شخصیتی در میان علمای شیعه از زمان خود او تا به امروز کم نظیر بوده و در اهمیت او، همین بس که کتاب جواهر الکلام، نگارش اوست.

۳. قصص العلماء، ص ۵۸.

۴. محمد کریم خان کرمانی، هدایة الطالبین، ص ۱۴۴.

۵. رک: زندگانی و شخصیت شیخ انصاری قدس سره، مرتضی انصاری، تهران، حسینعلی نوپان، ج ۳، ۱۳۶۹، ص ۱۱۰-۱۰۹.

و حضرت ابوالفضل ۸ نیز در امان نبود و بسیاری از مردم بی دفاع و پناهنده به اماکن مقدس کشته شدند و در خون خود غلطیدند. به اعتراف حاج محمد کریم خان: «کسانی که در روضه مقدسه حضرت عباس بودند، ایمن نبودند از قتل؛ حتی آنکه در رواق و حرم، هر که بود کشتند؛ حتی آنکه کسی در اندرون ضریح پناه برده بود و در همان اندرون ضریح او را گلوله زدند و کشتند. و پاشا خود از قرار مذکور با اسب داخل رواق مطهر سیدالشهدا شده بود. خلاصه، احدی در آن نایره ایمن نشد.»^۱

اما خانه سید کاظم رشتی، خانه امن بود و تنها عده‌ای از مردم و مریدان سید که به خانه ایشان پناهنده شده بودند، از حمله ددمنشان عثمانی جان ببردند. مرحوم سید محمد باقر نجفی می‌نویسد: «در حالی که سپاهیان نجیب پاشا حتی به مقدس‌ترین اماکن شیعه در کربلا احترام نمی‌گذاشتند و مردم پناهنده در ضریح حضرت را هم می‌کشتند و با اسب به رواق مطهر هجوم می‌بردند و می‌تاختند، خانه سید کاظم رشتی از هر لحاظ در امان و شخص او مصون از حوادث بود و هر که به خانه وی پناهنده می‌شد، مصون از بلا بود.»^۲

اکنون این پرسش مطرح است که آیا عثمانیها به مرتبه فضل و تقوای سید کاظم شیعه مذهب احترام می‌گذاشتند؟ در این صورت می‌بایست در مراتب بالاتری به بقاع متبرکه شهدای کربلا احترام می‌گذاشتند.

۱ هدایة الطالبین، ص ۱۵۲.

۲ بهائیان، ص ۱۰۸.

بی‌تردید واقعیت داستان، همنوایی سید کاظم با عثمانیها بود و این مطلب بیشتر قابل درک است وقتی دانسته شود که سید احمد فرزند سید کاظم رشتی، جزو چهار نفری بود که، در دربار و مجلس خلیفه و امپراطور عثمانی کرسی ثابت داشت.^۱

همچنین علیرضا پاشا از والیان بغداد - که از سنیان متعصب بود و اهل محمره (خرمشهر) و خوزستان را به علت تشیع، قتل عام کرده بود؛ چرا قصیده‌های عبدالباقی عُمَری را به سید کاظم رشتی داد؛ در حالی که براساس ادعای خود او، یک شیعه متعصب است. پس از آن سید کاظم، شرح مفصلی به نام «شرح قصیده» بر او نگاشت و از این طریق، روابط حسنه خود را با بغداد حفظ می‌کرد و...^۲

سرانجام

سید کاظم رشتی در سال ۱۲۵۹ق عازم زیارت کاظمین و سامراء شد. وی پس از دیدار با نجیب پاشا به سختی در بستر بیماری افتاد و در پی همین بیماری در شب ۱۱ ذی الحجه ۱۲۵۹ق وفات کرد و در رواق پایین پای حضرت سیدالشهدا 7 دفن شد.^۳

۱. شیخیگری و بایگیری، ص ۲۳۸.

۲. همان، ص ۱۳۸.

۳. تلخیص تاریخ، نبیل زرنندی، ص ۳۵.

فرقه‌های شیخیه

سید کاظم، جانشینی برای خود تعیین نکرده بود و تمام منابع بابی و بهائی علت آن را اعتقاد وی به قرب ظهور قائم موعود ذکر کرده‌اند. اما برای تصاحب مسند جانشینی میان شاگردان او اختلاف شدیدی واقع شد. یکی از علمای شیخیه می‌نویسد:

«علت آن (اختلاف) بروز عقیده بابیت و رکنیت (ناطقیت) بود که برخی گروه‌ها مدعی آن بودند و برخی دیگر منکر آن شمرده می‌شدند.»^۱

الف) شیخیه کرمانیه

مؤسس این فرقه که به نام کریم‌خانیه نیز خوانده می‌شود، حاج محمد کریم‌خان قاجار (۱۲۲۵ - ۱۲۸۸ ق) نوه دختری فتح علی شاه و فرزند حاج ابراهیم خان

۱. حقایق شیعیان، ص ۵۴.

ظهیرالدوله حاکم کرمان است که پس از او فرزندش محمدخان (۱۲۶۳ - ۱۳۲۴ ق) رهبری فرقه را بر عهده گرفت.

همزمان با محمدخان، محمدباقر خندق آبادی، نماینده حاج محمدکریم خان در همدان اعلام انشعاب کرد و فرقه شیخیه باقریه را در همدان بنا نهاد. پس از محمدخان، برادرش زین العابدین خان (۱۲۶۰ - ۱۲۷۶ ق) به رهبری برگزیده شد. پس از وی ابوالقاسم خان ابراهیمی و سپس عبدالرضاخان به ریاست شیخیه کرمانیه برگزیده شدند. عبدالرضاخان در سال ۱۳۵۸ ش ترور شد.^۱

باقریه

همزمان با دوره ریاست حاج محمدخان، محمدباقر خندق آبادی، نماینده حاج محمدکریم خان در همدان اعلام انشعاب کرد و فرقه شیخیه باقریه را در همدان بنا نهاد.

ب) شیخیه آذربایجان

حجة الاسلامیه

میرزا محمد مامقانی معروف به حج ت الاسلام (م ۱۲۶۹ ق) نخستین عالم و مجتهد شیخی آذربایجان است. او شاگرد شیخ احمد احسانى بود و از وی اجازه روایت و اجتهاد دریافت کرد و نماینده اش در تبریز بود. وی، حکم تکفیر و اعدام علی محمد باب را در تبریز صادر کرد.

۱. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۵۹۰.

ثقة الاسلامیه

میرزا شفیع تبریزی معروف به ثقة الاسلام از شاگردان شیخ احمد احسائی بود. فرزندش میرزا علی شهید در سال ۱۳۳۰ ق به جرم مشروطه خواهی و مبارزه با روسها به دست مزدوران روس اشغالگر تزاری در تبریز به دار آویخته شد.

احقاقیه

بزرگ این خانواده، میرزا محمدباقر اسکویی (۱۲۳۰ - ۱۳۰۱ ق) شاگرد میرزا حسن، مشهور به گوهر (م ۱۲۶۶ ق) از شاگردان شیخ احمد احسائی و سیدکاظم رشتی بوده است. فرزند میرزا محمدباقر، میرزا موسی احقاقی (۱۲۷۹ - ۱۳۶۴ ق) نیز از علما و مراجع بزرگ شیخیه است. او کتابی تحت عنوان «احقاقالحق» نگاشت و در آن عقاید شیخیه را به تفصیل بیان کرد. پس از این تاریخ، او و خاندانش به احقاقی مشهور شدند. در این کتاب، از برخی آرای شیخیه کرمان و محمد کریم خان انتقاد و سپس آن آراء ابطال شده است.

امروزه عمده شیخیه آذربایجان از پیروان این خاندان هستند.

اختلاف نظریات کرمانیها با آذربایجانیها

شیخیه کرمان و آذربایجان در اعتقادات، خود را پیرو آرای شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی می دانند؛ اما تلقی آنان از اندیشه ها و آرای شیخ احمد و سید کاظم متفاوت است؛ به گونه ای که شیخیه آذربایجان اساساً کرمانیها را گمراه می دانند.

مسئله رکن رابع

یکی از عمده‌ترین اختلافات شیخیه کرمان و آذربایجان، مسئله رکن رابع است. شیخیه کرمان، اصول دین را چهار اصل توحید، نبوت، امامت و رکن رابع می‌دانند. مراد آنها از رکن رابع، شیعه کامل است که واسطه میان شیعیان و امام غایب است. همین اعتقاد، میان شیخیه (کرمان) و بابیه، ارتباط ایجاد می‌کند. سید علی محمد باب مدعی شد که شیعه کامل و رکن رابع است و واسطه میان شیعیان و امام غایب می‌باشد. در نتیجه او مقام بابیت امام عصر را از آن خود دانست و خود را دروازه اتصال با مهدی موعود معرفی کرد؛ اما شیخیه آذربایجان به شدت منکر اعتقاد به رکن رابع هستند.

شیخیه آذربایجان، اصول دین را پنج اصل توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت می‌دانند و معتقدند نظر شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی نیز چنین بوده است. آنها مدعی اند که در هیچ‌یک از کتب و رسایل این دو نفر، نامی از رکن رابع برده نشده است.

میرزا عبدالرسول احقاقی در کتاب «حقایق شیعیان» می‌نویسد:

«مرحوم شیخ، طبق علمای اثری عشریه، اصول دین و مذهب را پنج [عدد] می‌داند و روشن‌ترین بیانات ایشان در این زمینه، نخستین رساله‌ای است که در جلد اول کتاب جوامع الکلم به نام حیوة النفس نوشته‌اند...»

وی پس از ذکر مواردی از نوشته‌های شیخ که مانند سایر شیعه، اصول دین را پنج اصل توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت دانسته است می‌نویسد:

«...اگر بعضی شاگردان ناخلف شیخ و سید، اصول دین را تحریف نموده اند و عقیده فاسدی از خویش اظهار داشته‌اند، تقصیر این مظلومان چیست؟»^۱
همچنین درباره مسئله رکن رابع می‌گوید:

«مرحوم شیخ احساسی، گذشته از اینکه بفرکن رابع و واحد ناطق عقیده ندارد؛ بلکه با دلایل محکم و براهین قوی این داعیه فاسد را رد فرموده و علاوه بر کتب و تألیفات خویش قائلین به این عقیده باطل را ملحد شمرده و در حقیقت، اساس و بنیان رکنیت و بابت را خراب و منهدم ساخته است.»^۲

البته این ادعا چندان هم نمی‌تواند مطابق با واقع باشد؛ زیرا در نوشته‌های شیخ چنین جملاتی را نیز می‌توان یافت که به طور تلویحی مشعر بر ادعای بابت تلقی می‌شود، مانند:

«یقین خود را در علم خود، مدیون ائمه الهدی هستم. اگر اظهارات و بیانات من از اشتباه مصون است، در این حد است که تمام آنچه در کتابهایم به ثبوت رسانده‌ام، مدیون تعلیم ایشان هستم و ایشان، خودشان از خطا، نسیان و لغزش مبرا و

۱. حقایق شیعیان، ص ۷ تا ۹.

۲. همان، ص ۲۸.

معصومند. هرکس از ایشان تعلیم گیرد، مطمئن است که خطا در او راهبر نیست...»^۱
همچنین است این ادعا که شیخ در رابطه خود با ائمه اطهار: تا آنجا رفت که گفت :
«سمعت عن الصادق 7»^۲

۱. ابوالقاسم خان ابراهیمی، فهرست، ص ۲۴۶.

۲. کیوان نامه، ج ۱، ص ۴۷.

فصل دوم: بلیه

زندگی‌نامه سیدعلی محمد باب

سید علی محمد شیرازی، محوری‌ترین شخصیت قصه بابت و آغازگر داستانی است که هر سطرش رنجنامه‌ای برای ایران و اسلام است.

ولادت و کودکی

وی در ۱۲۳۵ق در شیراز به دنیا آمد. او فرزند سید محمدرضا بزاز و فاطمه بیگم بود که احتمالاً از سادات حسینی شیرازند. در کودکی، پدر را از دست داد و سرپرستی او بر عهده مادر و داییش سید علی افتاد. با رسیدن به سن مکتب، وی را به مکتب‌خانه قهوه اولیاء فرستادند که امروزه بیت‌العباس نامیده می‌شود. وی سالیانی چند در این مکتب به تحصیل پرداخت.^۱ گلپایگانی، مبلغ بهائی، مدت تحصیل او را در این مکتب پنج سال دانسته است.^۲

۱. تلخیص تاریخ، ص ۵۹.

۲. روح الله مهربخانی، رسائل و رقائم حضرت ابوالفضائل گلپایگانی، ص ۹۳.

معلم این مکتب‌خانه، شیخ محمد عابد، به او خواندن، نوشتن فارسی و سیاه‌مشق را آموخت. سید علی محمد باب، شاگرد درس‌خوانی نبود و گاه به‌گاه نیز در مکتب‌خانه تنبیه می‌شد؛ به گونه‌ای که تا پایان عمر، خاطره آن کتکها او را می‌آزرد. وی در کتاب بیان نیز این مسئله را یاد آور شده، می‌نویسد:

«قل ان یا محمد معلمی فلا تضربنی قبل ان یقضی علی خمسة سنه ولو بطرف عین
فإن قلبی رقیق رقیق وإذا أردت ضربا فلا تتجاوز عن الخمس ولا تضرب علی اللّحم.»^۱
شیخ عابد، از مریدان و دوستان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی بود و از همان دوران، سید علی محمد را با نام رؤسای شیخیه آشنا کرد.

سفر به بوشهر

سید علی محمد در پانزده سالگی همراه با داییش برای تجارت راهی بوشهر شد و پنج سال در این شهر ماند. اقامت باب در بوشهر برای محققان از دو جهت حائز اهمیت است:

۱. رفتارهای مرتاضانه

وی در تابستانهای بوشهر و در گرم‌ترین ساعات شبانه روز، به پشت بام می‌رفت و به سوی آفتاب به گفتن اذکار و اوراد می‌پرداخت. نبیل زرنندی مورخ بهائی در این مورد چنین آورده است:

۱. بیان عربی، واحد ۶، باب ۱۱.

۲. عبدالحمید اشراق خاوری، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۶۰.

«حضرت باب غالب اوقات در بوشهر به تجارت مشغول بودند و با آنکه هوا در نهایت درجه حرارت بود، هنگام روز چند ساعت بالای پشت بام منزل تشریف می بردند و به نماز مشغول بودند.... حضرت باب در هنگام طلوع آفتاب به قرص شمس نظر می فرمودند و مانند عاشقی به معشوق خود به او توجه کرده با لسان قلب با نیر اعظم به راز و نیاز می پرداختند. گوئی نیر اعظم را واسطه می ساختند ... مردم نادان و غافل چنان می پنداشتند که آن حضرت آفتاب پرست هستند و نیر اعظم را ستایش می کنند با آنکه توجه به شمس ظاهر، رمز از توجه حضرتش به شمس جمال محبوب مستور بود.»^۱

۲. حضور در شرکت تجاری ساسون

این شرکت با مدیریت [دیوید] ساسون اداره می شد که از یهودیان بغداد و عامل آشکار سیاستهای امپراطوری بریتانیا به شمار می رفت. این شرکت یهودی - انگلیسی، در کشت و خرید تریاک در منطقه برای صادرات به چین فعالیت می کرد.^۲ بنا به تحلیل برخی محققان، سید علی محمد باب در این دوره، روابطی نسبتاً نزدیک با تشکیلات ساسونها داشته است.^۳

۱. عبدالحمید اشراق خاوری، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، صص ۶۳ و ۶۴.

۲. عبدالله شهبازی، جستارهایی از تاریخ بهائیگری در ایران، ص ۲۱.

۳. همان.

سفر به کربلا

علی محمد در نوزده سالگی برای ادامه تحصیل به کربلا رفت و در درس سید کاظم رشتی حاضر شد.^۱

بازگشت به شیراز

وی در سال ۱۲۵۷ق به شیراز بازگشت؛ اما باز هم از مطالعه و آگاهی بر اندیشه‌های مختلف خودداری نمی‌کرد.

در سال ۱۲۵۹ق سید کاظم رشتی بدروود حیات گفت و آن‌گونه که پیش تر نیز گفته شد، با مرگ وی، میان برخی از شاگردانش برای کسب مقام جانشینی، رقابتی آغاز شد.

آغاز ادعا

سید علی محمد شیرازی نیز با کم‌ترین بضاعت علمی، مدعی این جایگاه شد. البته داعیه او بسیار فراتر از جانشینی سید کاظم رشتی بود. ادعای وی بابت و نیابت خاصه امام دوازدهم شیعه بود؛ گرچه بهائیان می‌کوشند او را برتر از آن چیزی معرفی کنند که وی خود را معرفی کرده است.

فاضل مازندرانی در داستانی بدون سند، می‌نویسد:

«تا سیدباب به محضر سیدرشتی ورود فرمودند با اینکه حضرت باب، جوانی بود بیست و چهار ساله و سید (رشتی) مردی پنجاه ساله؛ این تاجری محقر و آن

۱. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآلئو خصوصی، ج ۱، ص ۱۹۲ و ۱۹۳.

عالمی موقر، درس را احتراماً له موقوف کرد و توجه تلامیذ را به صحبت حضرت باب معطوف فرمود و در حین صحبت، چنان احترامات فائقه و تکریمات لائقه از مورود، نسبت به وارد ظاهر می شد که همگی در شگفت و حیرت افتادند و مسائلی از آثار ظهور موعود در میان آوردند که پس از این مقدمات و بروز داعیه ایشان، همگی طلاب آن مسائلی را راجع به سید باب دانسته و غرض سیدکاظم رشتی از این مسائلی و اذکار، آن بود که به طلاب بفهماند حضرت باب، قائم موعود و مهدی منتظر است.^۱

وی در حضور ملاحسین بشرویه‌ای در شب شصت و پنجم نوروز، مطابق با شب ششم خرداد از سال نهنگ و پنجم جمادی هزار و دویست و شصت هجری^۲ در این اثر نخست خود به نام تفسیر سوره یوسف^۳ مدعی بابت امام دوازدهم شیعه، حضرت حجت بن الحسن المهدی شد. وی در آن کتاب چنین آورده است:

«الله قد قَدَّرَ أَنْ يُخْرِجَ ذَلِكَ الْكِتَابَ فِي تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْقِصَصِ مِنْ عِنْدِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلِيَّ عَبْدِهِ لِيَكُونَ الْحِجَّةَ اللَّهُ مِنْ عِنْدِ الذِّكْرِ عَلِيَّ الْعَالَمِينَ بَلِيغًا؛^۴

۱. اسدالله فاضل مازندرانی، رهبران و رهروان در تاریخ ادیان، ج ۲، ص ۲۳۱ - ۲۸۰.

۲. تلخیص تاریخ، ص ۴۹.

۳. البته باب آثار دیگری نیز پیش از این اثر داشته است؛ اما این تفسیر در واقع، نخستین اثری است که او آشکارا در آن مدعی شده است.

۴. سید علی محمد باب، تفسیر سوره یوسف، ص ۳.

همانا خدا مقدر کرده است که این کتاب، از نزد محمد، پسر حسن، پسر علی ،
پسر محمد، پسر علی، پسر موسی، پسر جعفر، پسر محمد، پسر علی، پسر حسین ،
پسر علی، پسر ابی طالب بر بنده اش برون آید تا از سوی ذکر (سید علی محمد)
حجت بالغه خدا بر جهانیان باشد.»

حروف حی (نخستین یاران باب)

ادعای باب، نزد ملا حسین بشرویه‌ای - که فردی شیخی مذهب و از شاگردان سید کاظم بود - آغاز شد و با تبلیغات وی طی پنج ماه، هفده نفر دیگر از شاگردان مکتب شیخیه، پیرامون باب جمع شدند و او این ۱۸ نفر را حروف حی نامید.

جایگاه و اهمیت علمی حروف حی

در منابع بابی و بهائی درباره جایگاه و اهمیت علمی آنان، اغراقهای عجیب و غریبی شده است؛ اما در همین منابع، گاه سخنانی یا رفتاری از آنها نقل شده است که حاکی از قلت معلومات آنها است.

سید علی محمد شیرازی در فرازهای گوناگون به تمجیدهای گزاف از حروف حی پرداخته و مقاماتی فوق تصور به آنها نسبت داده است. جملات ذیل نمونه‌ای از این گزافه‌پردازیهاست.

«و در باب تاسع العشر از واحد ثامن می‌فرمایند:

هر وقت ذکر شود من یظهره الله صلوات فرستید بر او و هر وقت ذکر شود حروف حی او ذکر بهاء کنید بر ایشان و در آنچه ظاهر شده مثل آنچه ظاهر می شود ذکر کنید و در هر شب جمعه و یوم آن قدر دانید که آن شب و روز است که اعمال در آن مضاعف می گردد و ذکر کنید من یظهره الله و حروف حی آن را»^۱.

«حضرت رب اعلی در کتاب بیان در باب ثانی از واحد خامس می فرمایند:

لایق است بر مقتدرین در بیان که هیچده مسجد جدا جدیداً به اسم حروف حی من یظهره الله بنا کنند که مدل باشد از برای حروف حی اول و در آنها تسبیح و تقدیس و توحید و تعظیم الهی را به جا آورند و در آنها هر قدر که توانند ارتفاع دهند مصباح را که در آن اسراف نبوده و نیست»^۲.

و نیز در خطبه کتاب بیان می فرمایند:

و اوست که خداوند واحد احد از برای او به ظهور نفس او هیچده نفس که خلق شده اند قبل کل شیئی از نفس او خلق فرموده و آیه معرفت ایشان را در کینونیت کل شیئی مستقر فرموده تا آنکه کل بکنه ذات خود شهادت دهند بر این که اوست واحد اول و حی لم یزل»^۳.

۱. هوشنگ گهرریز، حروف حی، ص ۲۳.

۲. همان.

۳. همان.

این اوصاف بقدری مبالغه‌آمیز بود که حتی برخی از حروف حی، علاوه بر انکار این مقامات، به خاطر آن از باب هم فاصله گرفتند. اشراق خاوری، مبلغ شهیر بهائی در کتاب امر و خلق از قول بهاء‌الله آورده است:

«ملا حسن بجستانی از حروف حی بیان در عراق حاضر و در امر نقطه اولی؛ شبهاتی بر او وارد. از جمله اعتراضاتی که بر نقطه اولی نموده، آنکه آن حضرت در جمیع کتب منزله حروف حی را به اوصاف لا تحصی وصف نموده‌اند و من از آن نفوس محسوبم و بفسخ خود عارف و مشاهده می‌نمایم که ابداً قابل این اوصاف نبوده و نیستم...»^۱

اسامی حروف حی

۱. ملاحسین بشرویه‌ای؛

وی نخستین کسی بود که به باب پیوست. او از سوی باب ملقب به «اول من آمن» و «باب‌الباب» شد. منابع بابی و بهائی از چله‌نشینی و اعتکاف او در مسجد سهله برای یافتن موعود، سخن گفته‌اند که البته پذیرفتنی نیست؛ زیرا بررسی شخصیت ملاحسین نشان می‌دهد که این سخن نمی‌تواند بیشتر از یک خیال‌پردازی باشد.

وی نقش مهمی را در میان پیروان و طرفداران باب ایفا کرده است؛ به اندازه‌ای که باب، او را رجعت حضرت محمد⁹ معرفی می‌کند. سخن او چنین است:

۱. عبدالحمید اشراق خاوری، رساله امر و خلق، ص ۵۵۳.

«رجوع محمد 9 (ملاحسین بشرویه‌ای) و مظاهر نفس او به دنیا شد. ایشان، اول عبادی بودند که بین یدی الله در یوم قیامت حاضر شدند و اقرار به وحدانیت او نموده، آیات باب او را به کل رسانیدند و خداوند به وعده‌ای که فرموده بود در قرآن ایشان را ائمه گردانید و به همان دلیل که نبوت محمد 9 از قبل ثابت است، به همان رجوع ایشان به دنیا عندالله و عند اولی العلم ظاهر است.»^۱

میرزا حسین علی بهاء درباره وی می‌گوید:

«لولا ما استوی الله علی عرش الصمدانۃ و ما علی کرسی الوجدانۃ؟^۲

اگر ملا حسین بشرویه‌ای نبود، خدا بر عرش بی‌نیازی و بر کرسی وحدانیت مستقر و تثبیت نمی‌شد.»

او فرمانده نبرد میان بابیان و مسلم‌انان در قلعه طبرسی مازندران بود و در همین نبرد کشته شد.

۲. میرزا محمد حسن بشرویه‌ای؛

وی برادر کوچک ملا حسین، و در اکثر موارد، همراه برادر بود و در قلعه طبرسی به قتل رسید.

۱. سید علی محمد شیرازی، بیان فارسی، واحد ۱، باب ۲.

۲. ایقان، ص ۱۴۸، بند ۲۴۸.

۳. میرزا محمد باقر بشرویه‌ای؛

وی نیز خواهرزاده ملا حسین بود که ارادتی ب‌سزا به دایی خویش داشت و در تمام سفرها با وی همراه بود و در قلعه طبرسی کشته شد.

۴. ملا علی بسطامی؛

۵. ملا خدابخش قوچانی؛

۶. ملا حسن بجستانی؛

وی همان کسی است که ب‌علت تمجیدهای بی‌جای باب از بابیت رویگردان شد.

۷. سید حسین یزدی؛

۸. میرزا محمد روضه‌خوان یزدی؛

۹. سعید هندی؛

این فرد برای تبلیغ به هند رفت؛ ولی دیگر باز نگشت و خبری از وی نشد.

۱۰. ملا محمود خوئی؛

۱۱. ملا جلیل ارومی؛

۱۲. ملا ابدال مراغه‌ای؛

۱۳. ملا باقر تبریزی؛

۱۴. ملا یوسف اردبیلی؛

۱۵. میرزا هادی قزوینی؛

وی فرزند ملا عبدالوهاب قزوینی میزبان شیخ احمد احسائی است.

۱۶. میرزا محمدعلی قزوینی؛

او فرزند ملا عبدالوهاب قزوینی و شوهر خواهر قره‌العین بود.

۱۷. ملا محمدعلی بار فروشی ملقب به قدوس؛

او در رده مهم‌ترین اصحاب سید باب به‌شمار می‌رود. وی در سفری که باب به قصد انجام حج به بوشهر انجام داد، همراه او بود و در واقعه بدشت همراه بهاء‌الله، قره‌العین و بسیاری دیگر (حدود ۸۰ نفر) حاضر بود که داستان نسخ اسلام در این واقعه اتفاق می‌افتد. وی در واقعه مازندران، پس از مرگ ملاحسین بشرویه‌ای در قلعه طبرسی، فرماندهی قلعه را به‌عهده گرفت.

۱۸. زرین تاج قزوینی (قره‌العین)؛

فاطمه بیگم، ام سلمه، زرین تاج برغانی قزوینی، که هوادارانش او را قره‌العین و طاهره لقب داده‌اند، زنی صاحب جمال از خاندانی متشخص و علم‌پرور بود که به همین دلیل از کمالات علمی نیز بی‌بهره نبود. او مانند سایر حروف حی از پیروان طریقت شیخیه بود و با نغمه‌های نخست علی محمد شیرازی از طریق شوهرخواهرش میرزا محمدعلی قزوینی به جریان بابیه پیوست.

این فتانه آشوبگر در تاریخ بایبگری و بهائیکری، نقشی عمده و فعال ایفا کرد. وی در اجتماع بدشت - که نقطه انفکاک و جدایی‌باییان از مسلمانان شد - بدون

حجاب، با آرایش و زینت به مجلس وارد شد و حاضران را مخاطب ساخت که «امروز، روزی است که قیود تقالید سابقه شکسته شد»^۱ و بدین طریق، به طور رسمی به نسخ اسلام و پایان راه مسلمانی تصریح کرد.

قره العین پس از ختم فتنه و آشوب قلعه شیخ طبرسی در جمادی الثانی ۱۲۶۵ق در منطقه نور مازندران بازداشت شد. او را به تهران آوردند و در خانه میرزا محمد کلانتر محبوس ساختند. حبس او ۳ سال طول کشید و در ذیقعد ۱۲۶۸ق در باغ ایلخانی اعدام و جسدش در همان باغ به چاه انداخته شد.

شوقی افندی در کتاب قرن بدیع درباره قره العین می نویسد:

«...نخستین زنی که در راه ترقی و تعالی نسوان شهید گردید ... دلاوری که در حین شهادت خطاب به نفسی که در توقیف او قرار داشت به کمال شجاعت اظهار نمود: قتل من در دست شماست...؛ ولی به یقین مبین بدانید هرگز تقدم و آزادی نسوان را ممکن نیست متوقف سازید.»^۲ مطالعه دقیق تر شخصیت وی ثابت می کند که از این آزادی مقصودی، جز رهایی از قید و بندهای پاکدامنی نداشت.

۱. تلخیص تاریخ، ص ۲۷۱ - ۲۷۳.

۲. شوقی افندی ربانی، قرن بدیع، ص ۴۲.

آغاز حرکت علی محمد شیرازی

او برای تطبیق مدعای خویش با روایات اسلامی، سفری به عزم مکه به بوشهر انجام داد.^۱ در این سفر، تنها ملا محمدعلی قدوس و غلام حبشی باب، وی را همراهی می‌کردند.^۲ اینکه باب به مکه رفت یا نه و اینکه در مکه چه کاری انجام داد، از مواردی است که مورخان درباره آن مناقشه دارند. به هر روی ملأ صادق خراسانی در یکی از مساجد بوشهر عبارت «اشهد ان علیا قبل نبیل باب بقیة الله» به معنای «و همانا شهادت می‌دهم که علی قبل نبیل (علی محمد)^۳ باب بقیة الله است» را به دستور مستقیم باب در اذان داخل کرد.^۴

۱. البته بنا بر شواهدی که اکنون مجال بررسی آنها وجود ندارد، او نتوانست خود را به مکه برساند.

۲. نصرت الله محمد حسینی، حضرت باب، ص ۲۲۲.

۳. نبیل و محمد بی حساب ابجد، عدد واحد هستند.

۴. تلخیص تاریخ، ص ۱۲۲.

نخستین توبه

داستان اذان جدید در بوشهر به گوش حسین خان، حاکم شیراز رسید و او برای توقیف باب، سوارانی را به بوشهر فرستاد.^۱ باب برخلاف کوشش منابع بابی و بهائی برای مقاوم جلوه دادن وی در ادعای خود، تنها راه نجات از مخمصه را در انکار دعای خود یافت. او خیلی زودتر از آنچه تصور شود و بدون هیچ مقاومتی حاضر شد تا در مسجد وکیل شیراز به انکار ادعاهای خود در ملأ عام بپردازد. نبیل زرندی عین عبارات باب را چنین نوشته است:

«...حضرت باب روی بجمعیّت کرده، فرمودند: لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غایب بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا منکر نبوت حضرت رسول بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا منکر انبیای الهی بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا منکر امامت امیرالمؤمنین و سایر ائمه اطهار بداند.»^۲

پس از آن، او شش ماه در خانه پدری خود، محبوس و تحت نظر بود، اگرچه در این وضعیت نیز از ادعاهای خود، دست برد نداشت.

قابل توجه آنکه باب، پیش تر ضمن توقیعی به پیروان خویش نوشته بود که پس از سفر مکه به عتبات خواهد رفت. بنابراین جمعی از بایبان در آنجا منتظر ورود او

۱. همان، ص ۱۲۶.

۲. همان، ص ۱۳۲.

بودند؛ اما بعثت این حبس در نوروز ۶۱، توقیع دیگری برای یاران خویش نوشت. او در آن نامه تصریح کرده بود که آمدن من بعبتات ممکن نیست، در اصفهان بمانی تا تعلیمات لازمه به شما برسد؛ و نیز نوشته بود: اگر مصلحت شد شما را ب شیراز خواهم خواست وگرنه در اصفهان بمانید تا اراده خداوندی بوقوع پیوندد.

نبیل زرنندی مورخ بهائی می نویسد:

«وصول این توقیع منیع که امتحانی شدید برای اهل ایمان بود، اثرات عجیبی در مؤمنین ایجاد کرد، بعضی در این امتحان لغزیدند و گفتند چطور شد که سید باب ب وعده خود وفا نکرد؟ آیا این خلف وعده خود را هم بامر خدا می داند؟»^۱

یکی از مورخان بهائی در این باره می نویسد:

«حضرت باب اراده فرموده بودند که رسالت خویش را در شهرهای مکه و مدینه جهره^۲ به عموم اعلام فرمایند؛ و لکن در انجام آن بداء گشت... همچنین اراده مبارک آن بود که پس از اعلان جهری عمومی در شهرهای مذکور به کربلا و نجف سفر فرمایند و امر بدع را در عتبات عالیات نیز جهره^۲ اعلان نمایند؛ و لکن آن طرح نیز به مرحله اجرا در نیامد. حضرت باب در توقیع ملا عبدالخالق یزدی تصریح می فرمایند که وقوع بداء عاملی برای افتنان عباد بوده است.^۲

۱. همان، ص ۱۳۵.

۲. حضرت باب، ص ۲۴۲.

سفر به اصفهان

در این هنگام، ملاحسین بشرویه‌ای، منوچهرخان معتمدالدوله، حاکم اصفهان را تشویق کرد که باب را نزد خود فراخواند.^۱ از طرفی، شیراز به بیماری وبا آلوده و کنترل شهر از دست حسین‌خان خارج شد. بنابراین باب، فرصت را مغتنم شمرد و روی به اصفهان نهاد و مدتی را در خانه معتمدالدوله (منوچهرخان گرجی) سپری کرد.

معتمدالدوله، مردی مرموز بود. وی اصالتاً مسیحی تبار و از بقایای امرای گرجستان بود که آغا محمدخان قاجار، او را همراه ۱۵ هزار نفر در شانزدهم ربیع‌الاول ۱۱۹۰ اسیر کرده بود. وی توانست با تقرب به دربار شاه، نظر مثبت شاه را به خود و برادرش جلب کند. نهایت اینکه در اواخر سلطنت فتح‌علی شاه قاجار، منوچهرخان برای استانداری اصفهان منصوب شد.^۲

منوچهرخان، گرچه به مسلمانی تظاهر داشته؛ اما در واقع به اسلام بی‌اعتقاد بود. نبیل زرنندی در تاریخ خود به نقل از منوچهرخان می‌نویسد:

«...من تاکنون دیانت اسلام را قلباً معتقد نبودم و اقرار و اعتراف جازم به صحت اسلام نداشتم. بیانات این جوان (اشاره به باب) مرا قلباً به دیانت اسلام وادار کرد و این جوان (اشاره به باب) حقیقت اسلام را به من نشان داد.»^۳

۱. هما ناطق، راه‌یابی فرهنگی، ۱۹۸۸، ص ۶۴.

۲. بهرام افراسیابی، تاریخ جامع بهائیت (نوماسونی)، ص ۱۱۲ و ۱۱۳ با اندکی تصرف.

۳. همان، ۱۷۴.

وی باب را در بهترین اتاق از عمارت خورشید جای داد و خود، امور وی را بر عهده داشت.^۱ پس بعد از مرگ منوچهرخان برادرش گرگینخان - که بهائیان او را «گرگین پرکین» می خوانند - بجای منوچهر بر کرسی حکومت تکیه زد. وی در نخستین فرصت، باب را برای مجازات به پایتخت اعزام کرد؛ اما وی هرگز به تهران نرفت؛ زیرا اساساً اجازه ورود به وی ندادند و از راههای کوهستانی به قلعه ماکو تبعید شد. ظاهراً باب در آن قلعه از آرامش نسبی برخوردار بود؛ زیرا در آنجا با فراغ بال، کتاب بیان را (البته ناقص) نوشت.^۲ وی با ارائه این کتاب؛ اسلام و قرآن را منسوخ اعلام کرد.

ادعاهای مختلف

سیدعلی محمد شیرازی در نخستین روزهای ادعا، خود را نماینده و نایب خاص امام زمان 4 معرفی کرد.^۳ و پس از آن، ادعاهای دیگری مطرح نمود که به صورت گذرا مورد بررسی قرار می گیرد.

مهدویت

وی در آغاز کتاب بیان، خود را حجت الهی عصر معرفی کرده است که در واقع، اعلام مهدویت است:

۱. همان، ۱۸۰.

۲. احمد یزدانی، نظر اجمالی در دیانت بهائی، ص ۱۳.

۳. عبدالحمید اشراق خاوری، رساله امر و خلق، ص ۵۵۳.

«در هر زمان، خداوند جل و عز، کتاب و حجتی از برای خلق مقدر فرموده و می‌فرماید و در سنه هزار و دویست و هفتاد از بعثت^۱ رسول الله، کتاب را بیان، و حجت را ذات حروف سبع (علی محمد که دارای هفت حرف است) قرار داد.»^۲

جمعی از ساده‌لوحان که گمان به باییت او داشتند، با این ادعا به ماهیت واقعی او پی‌برده، از پیروی او دست برداشتند. میرزا حسین‌علی نوری به این موضوع چنین اشاره می‌کند:

«ملا عبدالخالق که از مشایخ شیخیه بود، در اول امر که نقطه اولی روح ماسواه فداه در قمیص باییت ظاهر، اقبال نمود و عریضه معروض داشت، از مصدر عنایت کبری ذکرش نازل و برحسب ظاهر کمال عنایت نسبی به او مشهود، تا آنکه لوحی مخصوص به او ارسال فرمودند. در او (آن لوح) این کلمه علیا نازل قوله تعالی: اننی انا القائم الذی انتم بظهوره توعدون، بعد از قرائت صیحه زد و بباغراض تمام، قیام نمود و جمعی در ارض طا ببا سبب او اعراض نمودند.»^۳

۱. مقصود وی، سال هزار و دویست و شصت است.

۲. سید علی محمدباب، بیان عربی، ص ۳.

۳. فاضل مازندرانی، ظهورالحق، ج ۳، ص ۱۷۳ و ۱۷۴.

رسالت و نبوت و مظهریت

سید علی محمد شیرازی در کتاب دلائل سبعة که در سال ۱۸۴۸م پس از کتاب بیان در قلعه ماکو به نگارش در آورده است، به ترمیم ادعاهای گذشته خود می‌پردازد و با ادعای رسالت و مظهریت چنین می‌گوید:

«و نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حق مسلمین واسع فرموده تا آنکه آنها را نجات دهد. مقامی که اول خلق است و مظهر انبی انا الله چگونه خود را با اسم بابیت قائم آل محمد 4 ظاهر فرموده و به احکام قرآن در کتاب اول حکم فرمود تا آنکه مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید و مشاهده کنند که این مشابه است با خود ایشان لعل محتجب نشوند و از آنچه از برای آن خلق شده‌اند، غافل نمانند.»^۱

واقعه بدشت

ماجرای بدشت، معرف مهم‌ترین دیدگاهها و اهداف یاران باب بود. این واقعه در رویگردانی برخی علاقه‌مندان به این نهضت انحرافی نقش مؤثری داشت و البته چه بسا باعث گرویدن برخی دیگر به باب نیز بود. این جریان در نوع برخورد حکومت با بابیان نیز تأثیر قطعی داشت.

علت تجمع بابیان در احتفال بدشت، رهانیدن باب از قلعه ماکو بود؛ اما اتفاق اصلی و شاهیت آن ماجرا، توطئه و دسیسه‌چینی حسین علی نوری و ملا محمدعلی

۱. سیدعلی محمد باب، دلائل سبعة، ص ۲۹.

بارفروشی و زرین تاج قزوینی (قرّة العین) برای نسخ شریعت اسلام بود که بدون اطلاع باب صورت گرفت.

این واقعه، نتیجه اجتهاد قرّة العین بود که خود او برای اجرای این نقشه پیشقدم و «بدون حجاب، با آرایش و زینت» به مجلس وارد شد. سپس حاضران را مخاطب ساخت که امروز، روزی است که قیود تقالید سابق شکسته شد.^۱ بایبان بسیاری از این حرکت ناخشنود بودند؛ از جمله ملا حسین بشرویه‌ای مرد شماره ۲ این فرقه که از این حرکت به شدت برآشفت. همچنین یکی از بایبان به نام عبدالخالق اصفهانی با بریدن گلوی خود به این حرکت اعتراض کرد.

شوقی افندی ولی امر بهائیان می‌نویسد:

«حضار از ملاحظه این منظره، سخت دچار حیرت و دهشت گشتند... خوف و غضب، افنده را فراگرفت و قدرت تکلم از جمیع سلب شد؛ به حدی که عبدالخالق اصفهانی از کثرت هیجان و اضطراب با دست خویش، گلوی خود را چاک داد و در حالی که آغشته به خون بود، دیوانه‌وار خود را از آن صحنه دور ساخت. برخی دیگر از اصحاب نیز، مجلس را ترک گفته و دست از امر الهی کشیدند و گروهی با قلبهای آکنده... تسکین خاطر یافتند.»^۲

۱. تلخیص تاریخ، ص ۲۷۱-۲۷۳.

۲. قرن بدیع، ص ۹۵.

چند نکته از اتفاقات بدشت:

حراج القاب یکی از حاشیه‌های این محفل بود. محمدعلی بارفروشی به قدوس، قره‌العین به طاهره و میرزا حسین علی به بهاء‌الله ملقب شدند.^۱ درباره اعطا کننده این القاب اختلاف است. تمام مخارج حاضران در مجمع که از حدود هشتاد نفر از بابیان تشکیل شده بود، بعهده میرزا حسین علی نوری بود.

واقعه دیگر عربده کشیهای مستانه رهبران بابی بود که بدون هیچ ملاحظه‌ای، خدا و خداپرستی را به استهزا گرفته بودند. عباس افندی (عبدالبهاء) می‌نویسد:

«جناب طاهره، انی انا الله را در بدشت تا عنان آسمان به اعلی‌الندا بلند نمود و هم‌چنین بعضی احباء در بدشت.»^۲

در پانزدهم شعبان ۱۲۶۴ق، وقتی بدشتیان به نزدیکی قریه نیالا رسیدند، مردم با دیدن منظره غیرمترقبه طاهره و قدوس در یک کجاوه، در حال خواندن اشعاری با صدای بلند برآشفتمند و به آنان حمله کردند.^۳ به این ترتیب آنان پراکنده شدند و رهبران‌شان گریختند. عملکرد ایشان به حدی رسوا بود که برخی منابع بهائی، این برخورد مردم را به «غضب الهی» در نتیجه رفتار غیراخلاقی بابیها در بدشت تعبیر

۱. تلخیص تاریخ، ص ۲۶۹ و ۲۷۰.

۲. عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲، ص ۲۵۵.

۳. امانت، ص ۳۲۸.

کرده‌اند.^۱ میرزا حسین علی به سختی از این غائله نجات یافت و همراه با قره‌العین به سوی زادگاه پدری خود، قرعئ تاگر نور گریخت.^۲

فتنه‌های بابیان در ایران

میریدان سیدعلی محمد در اواخر سلطنت محمد شاه، به ویژه پس از مرگ شاه در سال ۱۲۶۴ق وقایع خونینی را در کشور پدید آوردند که در تمام آنها نیز شکست در اردوی بابیان رقم خورد؛ اما به هر شکل، این حادثه‌ها در سرزمین ایران رخ داد و هر دو طرف نزاع، فرزندان این کشور بودند که اهم آنها عبارتند از:

فتنه مازندران (قلعه شیخ طبرسی)

فرماندهی این شورش را ملا حسین بشرویه‌ای و ملا محمدعلی بارفروشی، از اصلی‌ترین یاران باب، بر عهده داشتند و هر دو نیز در آن کشته شدند. آنان با حفر خندقی در اطراف قلعه، خود را برای جنگ با قوای دولتی آماده ساختند.

شوقی افندی در این باره می‌نویسد:

این کارزار که قسمت اعظم آن در جنگل مازندران به وقوع پیوست، مدت یازده

ماه به طول انجامید.^۳

۱. تلخیص تاریخ، ص ۲۷۵.

۲. همان، ص ۲۶۷.

۳. شوقی افندی، قرن بدیع، ص ۱۰۵.

نبیل زرنندی، تاریخ واقعه مازندران را از روزی ثبت کرده است که ملا حسین، عمامه سبز باب را بر سر نهاد و از مشهد به سوی مازندران حرکت کرد. وی می‌نویسد که وقوع این مطلب مهم تاریخی در روز نوزدهم شعبان سال هزار و دویست و شصت و چهار هجری بود.^۱

از وقایع تأسف بار که ماهیت شیطنی یاران باب را به نمایش می‌گذارد، هجوم بر مردم ساده‌دل پیرامون قلعه است که هیچ توجیه قابل قبولی برای آن وجود ندارد. بایان چون راهزنان با شقاوت و بی‌رحمی تمام به قتل و غارت ایشان پرداختند. حاج میرزا جانی کاشی از مورخان بابی و علاقه‌مندان باب در کتاب خود آورده است:

جمعی رفتند و در شب، یورش برده، ده را گرفتند و یک صد و سی نفر را به قتل رسانیدند. تتمه فرار نموده، ده را حضرات اصحاب حق، خراب نمودند و آذوقه ایشان را جمیعا به قلعه بردند.^۲

شکست چیزی بود که قدوس، رهبر بایان هرگز به آن نمی‌اندیشید. او و یارانش به پیروزی خود بسیار امید داشتند. نبیل زرنندی می‌نویسد: «قوه الهی هیچ وقت مغلوب نمی‌شود...»^۳

۱. تلخیص تاریخ، ص ۲۹۱.

۲. حاجی میرزاجانی کاشانی، نقطه‌الکاف، ص ۱۶۲.

۳. تلخیص تاریخ، ص ۳۲۸.

پس میان ایشان و نیروی دولتی جنگ در گرفت و فتنه آنان با پیروزی قوای دولت، بازداشت و کشته شدن ملا محمدعلی بارفروشی در سبزه میدان بارفروش (بابل فعلی) در ۲۳ جمادی‌الثانی ۱۲۶۵ پایان گرفت.^۱

فتنه زنجان

در سال ۱۲۶۶ق زنجان نیز شاهد شورش‌هایی به سرکردگی ملا محمدعلی زنجانی ملقب به حجت شد. این فرد مدعی نیل به رتبه اجتهاد بود و قبل از گرایش به بابیت به علت فتوای عجیب و غریب خود در مسائل مختلف، نفرت و انکار علمای زنجان را برانگیخت.

بهائیان و بابیان، او را به عنوان یکی از مجتهدان به نام شیعه معرفی کرده‌اند که از پیروان جدی باب به‌شمار می‌رفته است؛ اما در صورت توجه به نوشته نبیل زرنندی درباره حجت زنجانی به دست می‌آید که او اساساً اعتقادی به امام زمان نداشته است. وی در مجلس محاکمه خود در تهران، ضمن محاجه با علما به طور رسمی می‌گوید: عترت که یکی از دو ثقل است، از بین رفته و در میان نیست.^۲

۱. همان، ص ۳۷۹، با تصرف و تلخیص.

۲. همان، ص ۵۰۹.

بررسی حالات وی و نحوه ارتباط او با جریان بایبگری نشان می دهد که او اعتقادی به مدعیات باب نداشته و تنها از آن به عنوان محملی برای دستیابی به مقاصد خود بهره می جسته است.^۱

شاهد ما این است که هنگام شورش در قلعه طبرسی ، او در تهران بود ؛ ولی برای پیوستن به اصحاب قلعه حرکتی نکرد. اگر نوشته مورخان بهائی، قابل اطمینان باشد، وی تنها به اظهار تأسف اکتفا کرد؛ اما وقتی جان خود را در معرض خطر دید بی درنگ به زنجان گریخت.

سؤال این است که اگر او یارای خروج از تهران را داشت ، می بایست برای مساعدت سایر بایبان به مازندران می رفت؛ چرا که باب دستور داده بود : «بر همه مؤمنین واجب است که برای مساعدت جناب قدّوس ب مازندران بروند؛ زیرا اطراف قدّوس و اصحاب را قوای دشمنان خونخوار و بی رحم احاطه کرده»^۲ و اگر خروج ممکن نبود، چگونه توانست به زنجان بازگردد.^۳

بهر روی، جاه طلبیها و منازعات او با حاکم و عالمان محلی زنجان به نزاع و کشتاری وحشتناک و به خاک و خون کشیده شدن بسیاری از افراد بی گناه تبدیل شد. آن شورش با دعوای کودکان دو طفل مکتب خانه ای آغاز شد و در نهایت به

۱. امان الله شفا، نامه ای از سن پالو، ص ۲۳۴.

۲. تلخیص تاریخ، ص ۴۰۸.

۳. ر. ک: حضرت باب، ص ۵۸۲.

شکست سنگین بایبان و مرگ ذلیلانه حجت زنجانی منجر شد.^۱ این شورش هنوز به اتمام نرسیده بود که در تبریز، علی محمد باب به دار آویخته و تیر باران شد. نکته دیگری که نباید از نظر دور بماند حمایت‌های منابع نا معلوم از حجت زنجانی در نبرد خونین او با نیروهای مردمی و دولتی بود. نبیل زرنندی می‌نویسد:

«مطلب دیگری که باعث تعجب بود این بود که از راه غیر معلومی پیوسته زاد و توشه به‌اصحاب می‌رسید.»^۲

امان‌الله شفا - که روزگاری از مبلغان سینه‌چاک بهائیت به شمار می‌رفته است - در این باره می‌نویسد:

«شما خود می‌توانید فکر کنید که در این موقع بایبیت تقریباً در سایر نقاط به کمال ضعف رسیده بود. در خراسان و مازندران با ختم قضیه طبرسی، دیگر تقریباً کسی باقی نمانده بود و در جنوب با ختم قضیه نیریز، تقریباً تمام کسانی که حاضر به فداکاری بودند، کشته شده بودند. دیگر افراد مؤثری باقی نمانده بودند. حالا فکر کنید این توپ و تفنگها و این اسب و شمشیر و زره‌ها و این زاد و توشه‌ها از کجا به زنجان می‌رسید...» این - مطلب - نظریه کسانی را که معتقدند روسها به بایبان کمک می‌کردند، تقویت می‌نماید.^۳

۱. تلخیص تاریخ، ص ۵۰۵.

۲. همان، ص ۵۲۸.

۳. امان‌الله شفا، نامه‌ای از سن پالو، ص ۲۴۳ - ۲۴۴.

واقعه نیریز

واقعه نیریز، یکی دیگر از فتنه‌های تاریخ بابی است که در پی آشوب‌طلبی بابیان و به سرکردگی سید یحیی دارابی اتفاق افتاد. بنا به گفته عبدالبهاء، قره‌العین سید یحیی را به ایجاد این فتنه تشویق کرده است.^۱ در این جنگ که بین نیروهای بابی و دولتی رخ داد، دست کم ۵۰۰ الی ۶۰۰ نفر بابی کشته شدند.^۲ این واقعه در مه یا ژوئن ۱۸۵۰م در نیریز اتفاق افتاد.^۳

واپسین منزل باب

واپسین منزل باب، قلعه چهریق در نزدیکی ارومیه بود که در صفر ۱۲۶۴ق به دستور حاج میرزا آقاسی و برای قطع ارتباط باب با مریدانش به آنجا منتقل شد. شاید آقاسی گمان می‌کرد، چون اهالی چهریق از کردهای سنی متعصب هستند، اجازه رفت و آمد را به بابیان ندهند.^۴

محاكمه و مناظره باب در مجلس ولیعهد

در واپسین روزهای سلطنت محمدشاه، سید علی‌محمد باب را از قلعه چهریق به تبریز بردند و مجلسی با حضور ناصرالدین میرزا - که در آن وقت ولیعهد بود -

۱. قره‌العین، دیوان اشعار، ص ۱۷

۲. حضرت باب، ص ۵۱۷.

۳. همان، ص ۵۱۸.

۴. ر.ک: حضرت باب، ص ۲۵۶.

و چند تن از علما برای محاکمه یا مناظره با باب تشکیل دادند . وی در آن جلسه ، مدعی وحی و اعجاز شد. از وی سؤال شد: «از معجزه و کرامت چه داری؟» گفت : «اعجاز من، این است که برای عصای خود آیه نازل می‌کنم و به خواندن این فقره آغاز کرد:

بسم الله الرحمن الرحيم.

سبحان الله القدوس السبوح الذي خلق السموات و الارض كما خلق هذه العصا آية

من آیاته.»

او اعراب کلمات را به قاعده نحو غلط خواند؛ زیرا تاء را در «السموات» مفتوح قرائت کرد و چون گفتند: مکسور بخوان، ضاد را در «الأرض» مکسور خواند . امیر اصلاخان که در مجلس حضور داشت گفت: «اگر این قبیل فقرات از جمله آیات شمرده شود، من هم می‌توانم تلفیق کنم و گفت: الحمد لله الذي خلق العصا كما خلق الصباح و المساء»^۱

توبه‌نامه کتبی

پس از آشکار شدن عجز سید علی محمد در اثبات ادعای خود ، وی را تنبیه کردند و او برای دومین بار به طور رسمی از دعاوی خویش تبری جست و اظهار پشیمانی کرد. وی این بار به صورت کتبی و خطاب به ولیعهد ، توبه نامه رسمی

۱. ظهورالحق، ج ۳، ص ۱۴.

نوشت. میرزا ابوالفضل گلپایگانی، بزرگ‌ترین مبلغ بهائی در کتاب کشف الغطاء عیناً توبه‌نامه باب را آورده است که در ذیل می‌آید:

«فداک روحی، الحمد لله كما هو أهله و مستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانیده. فحمدا له ثم حمدا که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطوفتش عفو از بندگان و ستر بر مجرمان و ترحم به داعیان فرموده.

أشهد الله و من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد. اگر چه بنفسه، وجودم ذنب صرف است؛ ولی چون قلبم موقن به توحید خداوند جل ذکره و به نبوت رسول او و ولایت اهل ولایت اوست و لسانم مقرر بر کل ما نزل من عند الله است، امید رحمت او را دارم و مطلقاً خلاف رضای حق را نخواسته‌ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بود از قلم جاری شده، غرضم عصیان نبوده و در هر حال، مستغفر و تائبم حضرت او را و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعایی باشد و «استغفر الله ربی و اتوب الیه من أن ینسب علی امری»؛ [و استغفار و توبه می‌کنم از امری که به من نسبت داده شده است] و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده، دلیل بر هیچ امر نیست و مدعی نیابت خاصه حضرت حجة الله⁷ را محض ادعا مبطّل است و این بنده را چنین ادعایی نبوده و نه ادعای دیگر. مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن

حضرت، چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات سلطانی و رأفت و رحمت خود، سرفراز فرمایند و السلام.»^۱

اعدام

نوشتن توبه‌نامه به معنای پایان ماجرا نبود. باب تا روزی که زنده بود در حال افزایش دادن مقامات دروغین خود بود و از سوی دیگر، طرفدارانش نیز با حمایت بیگانگان، آشوبهایی را در گوشه و کنار مملکت به راه انداخته که تحمل آن بوی دولتمردان ممکن نبود.

شوق ریاست و روان بیمار سید علی محمد باب، وی را تا آنجا سوق داد که دیگر راهی برای بازگشت از آن منجلاب برایش باقی نماند. برغم فتوای علما مبنی بر شبهه خبط دماغ (نداشتن تعادل روانی) و عدم تصریح به اعدام وی، مرحوم میرزا تقی خان امیر کبیر، ناچار شد دستور اعدام او را صادر کند.

صدر اعظم مقتدر و میهن‌دوست ایران برای جلوگیری از ادامه اغتشاشات و آشوبهای پیروان و دوستان باب، دستور اعدام وی را صادر کرد. او را در روز بیست و هشتم شعبان ۱۲۶۶ مطابق با اول تموز در میدان صاحب‌الزمان بتویز به دار آویختند و تیر باران کردند.^۲

۱. گلیایگانی، کشف الغطاء، ص ۲۰۴ و ۲۰۵.

۲. ابوالقاسم افغان، چهار رساله تاریخی درباره قره‌العین، ص ۴۲.

ترور ناصرالدین شاه

این واقعه را شاید از حیث سیاسی بتوان با اهمیت‌ترین واقعه تاریخ بابت و بهائیت ارزیابی کرد. پس از اعدام سید علی محمد باب، گروهی از بابیان به رهبری شیخ علی ترشیزی بر آن شدند تا ناصرالدین شاه، امیر کبیر و امام جمعه تهران را به قتل رسانند؛ اما ناکارآمدی نقشه طراحی شده موجب دستگیری ۳۸ تن از سران بابیان و بپراه افتادن موجی از بابی‌کشی در کشور شد.

امان‌الله شفا مبلغ سابق بهائی، معتقد است که حادثه ترور شاه با برنامه ریزی و دستور شخص بهاء‌الله بوده است و صدها نفر قربانی جاه طلبی و نقشه شوم او شده‌اند، و اگر چنین نبود، چرا بهاء مضطرب شده و خود را به سفارت روس می‌انداخته است؟^۱

ناگفته پیداست که نمی‌توان دست بیگانگانی را نادیده انگاشت که در پی منافی برای دولتهای متبوع خود در این قضیه بودند.

ترور شهید ثالث

بی‌تردید، قتل مرحوم ملا محمدتقی برغانی به دست بابیان صورت گرفت و طراح آن قره‌العین بود. محمد مصطفی بغدادی بهائی از همراهان قره‌العین در سفر آخر وی به قزوین، درباره این جنایت می‌گوید: «قره‌العین به این عبد - که در آن وقت کودکی ده‌ساله بودم - فرمودند که به آنها (بابیان همراه قره‌العین) بگویم: جمیع

۱. نامه‌ای از سن پالو، ص ۳۱۶.

از قزوین خارج شوید؛ زیرا اتفاق عظیمی در قزوین روی خواهد داد که از حدوث آن واقعه، قزوین به لرزه خواهد افتاد و خون شما ریخته خواهد شد؛ در حالی که خداوند برای شما کارهای مهمی مقدر فرموده، به ویژه برای تو و پدرت شیخ محمد.

من به منزل مراجعت کرده، امر صریح و مبرم ایشان را به اطلاع همه رسانیدم. گفتند مراجعت کن و عرض کن که چرا شیخ صالح کریمی و ملا ابراهیم محلاتی با ما از قزوین خارج نمی‌شوند. این عبد مراجعت کرده و عرائض آنها را به عرض حضرت طاهره رساندم. فرمودند برگرد و به آنها بگو: زمان شهادت شیخ صالح کریمی و ملا ابراهیم فاضل محلاتی در رسیده است.

... بعد از پانزده روز قضیه قتل حاج ملا تقی، رئیس علمای قزوین پیش آمد؛ زیرا هر روز منبر می‌رفت و به جنابان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی که مبشرین بظهور حضرت اعلی بودند، لعن می‌کرد و همچنین حضرت اعلی را سب و لعن می‌نمود و مردم را به دشمنی و عداوت با مؤمنین تحریک می‌کرد و اغوا می‌نمود تا اینکه خداوند کسی را مسلط فرمود تا از او انتقام بگیرد.

دشمنان ظالم، این تهمت را به شیخ صالح کریمی و ملا ابراهیم محلاتی نسبت دادند و ملا ابراهیم را شهید و ملا صالح را به تهران فرستادند؛ در صورتی که آن دو مظلوم در قتل آن مرد لعین (ملا تقی) دست نداشتند و از تهمت مبرا بودند.^۱

۱. چهار رساله تاریخی درباره قره‌العین، ص ۳۷.

راستی چرا محمد مصطفی بغدادی که در آن روزگار کودکی ده ساله بوده و در قزوین هم حضور نداشته است، با قاطعیت، مدعی مداخله نداشتن ملا صالح و ملا ابراهیم در واقعه قتل می شود؟

واقعه نگاری محمد مصطفی بغدادی و بررسی مجموعه وقایعی که در طول مدت ورود قره العین به قزوین تا فرار وی از زندان و ورودش به تهران اتفاق می افتد و نیز نفرت عمیق قره العین از عمو و پدر شوهر سابقش تردیدی باقی نمی گذارد که این قتل با برنامه ریزی و رهبری مستقیم او و هماهنگیهای وی با سایر رهبران بایه صورت گرفته است؛ چرا که بهاء الله بی درنگ، پس از بازداشت قره العین، اقدام به تلاش برای آزادی او از زندان می کند و بپراحتی موفق به رهانیدن وی می شود. یکی از نویسندگان بهائی در این باره می نویسد:

«بهاء الله به آقا محمد (هادی فرهادی) دستور دادند که به قزوین رفته، مخفیانه جناب طاهره را به تهران آورده، تحویل جناب کلیم بدهد. آقا محمد (هادی فرهادی) با هر تدبیری بود، طاهره را مخفیانه به تهران برد و به منزل جمال مبارک رسانید.^۱

آثار باب

آثاری از سیدعلی محمد باب به جای مانده است که عبارتند از:
۱. بیان (به عنوان مهمترین کتاب)؛

۱. حروف حی، ص ۱۰۹.

۲. تفسیر قیوم الاسماء؛

۳. پنج شأن؛

۴. دلائل السبعه؛

۵. صحیفه عدلیه؛

۶. تفسیر سوره کوثر؛

۷. تفسیر سوره بقره؛

۸. کتاب الروح؛

۹. لوح هیکل الدین؛

و....

جالب اینکه سید علی محمد، همین کتابها را به عنوان معجزه خود عنوان می کند^۱ که شاخصه همه آنها متونی لبریز از اغلاط املائی و انشایی است تا آنجا که می توان مدعی شد در تمام آنها صفحه ای بدون غلط وجود ندارد. احمد کسروی در این باره آورده است:

«اگر سید باب، عربیهای غلط نبافتی و برخی سخنان معنادار و سودمند گفتی، بی گمان کارش پیش رفتی و به دولت چیره شده، آن را بر انداختی؛ ولی این مرد بی مایه می بود و گذشته از آنکه آن غلط بافیها را می کرد و آبروی خود را در نزد باسوادان می ریخت، برخی گفته های بسیار بی خردانه از او سر می زد.

۱. بیان عربی، ص ۲۵.

مثلا چون درباره همان غلطبافی ایراد می‌گرفتند چنین پاسخ می‌داد: «صرف و نحو گناهی کرده و تاکنون در بند می‌بود؛ ولی من چون خواستم، خدا گناهی را بخشید و آزادش گردانید.» ببینید در برابر غلط‌گویی‌های خود چه بهانه می‌آورد. این سخن یا از روی ریشخند بوده و یا گوینده‌اش جز دیوانه نمی‌بوده. آیا از این پاسخ، ایرادگیران چه توانستند فهمید؟!

شرکفت که عبدالبهاء در کتاب مقاله سیاح و دیگران از بهائیان و بایان در کتابهای دیگر گله کرده‌اند که به سید باب غلط نحوی گرفتند. گویا چشم می‌داشته‌اند که نگیرند. چشم می‌داشته‌اند که یکی غلط بافی‌ها بی‌کند و همان را دستاویز دعوی امامی یا پیغمبری کند و مردم چشم پوشیده ایراد نگیرند.^۱

عقاید و آرای باب

بعلت پریشان‌گویی‌های سید علی محمد باب، شاید ب‌درستی نتوان عقاید او را تشریح کرد. وی در کتاب بیان، خود را برتر از همه انبیای الهی معرفی کرده و مظهر نفس پروردگار خوانده است.^۲ باب خود را مؤسس دوره جدید نبوت می‌خواند.^۳ او خاتمیت پیامبر اسلام^۹ را - که تا روز قیامت تداوم دارد - پذیرفته است؛ اما از

۱. احمد کسروی، بهائیکری، ص ۲۸.

۲. بیان عربی، باب ۱، ص ۱.

۳. احمد شاه‌رودی، مرآت العارفین فی دفع شبهات المبطلین، ص ۱۲۱.

دیگر سو معتقد بود که قیامت برای هر دیانتی، آغاز دوره‌ای جدید از نبوت توسط پیام‌آوری دیگر است. وی می‌گوید:

«از یوم بعثت رسول الله⁹ تا یوم عروج او قیامت عیسی⁷ بود که شجره حقیقت در هیکل محمدیه ظاهر شد... و از حین ظهور شجره «بیان» الی ما یغرب، قیامت رسول الله⁹ است... و قیامت «یلن» در ظهور من یظهره الله است؛ زیرا امروز بیان در مقام نقطه است و اول ظهور من یظهره الله، آخر کمال بیان است...»^۱

باب به قیامت هم اعتقادی نداشت و آن را امری زائده توهم شیعه می‌دانست. او مقصود از آیات قرآن را در این زمینه به قیام خود تطبیق می‌کرد.

«... مراد از یوم قیامت، یوم ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمی‌شود احدی از شیعه، یوم قیامت را فهمیده باشد؛ بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عندالله حقیقت ندارد و آنچه عندالله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است، این است که از وقت ظهور شجره، حقیقت در هر زمان به هر اسم الی حین غروب آن یوم قیامت است؛ ملأً از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن، قیامت موسی بود...»^۲

او کتاب سراسر غلط بیان را ناسخ قرآن معرفی می‌کند^۳ و در ابتدای آن می‌نویسد:

۱. سید علی محمد، باب، ص ۳۰.

۲. بیان، واحد ۲، باب ۷.

۳. شیخ احمد شاهرودی، حق المبین، ص ۱۰۶-۱۱۰.

«ان البیان میزان من عند الله الی یوم من یظهره الله من اتبعه نور و من ینحرف عنه النار؛ همانا بیان ترازویی از نزد خداست تا روز ظهور من یظهره الله برای کسی که از آن پیروی کنج نور، و برای کسی که از آن منحرف شود آتش است.»^۱

معتقد بود که مراد از معرفت پروردگار، معرفت مظهر اوست و آنچه در مظاهر ظاهر می شود، «مشیت» اوست که خالق هر چیزی است. این مشیت، نقطه ظهور است و در هر دوری و کوری^۲ بر حسب آن دوره ظاهر می شود. محمد ۹ نقطه «فرقان» است و علی محمد نقطه «بیان» و هر دو یکی اند. نقطه بیان عیناً همان آدم بدیع فطرت است. ظهورات را نه ابتدایی است، نه انتهایی؛ قبل از آدم ۷ هم عوالمی بوده است و پس از «من یظهره الله» هم ظهورات دیگر به طور بی نهایت خواهد بود. هر ظهوری اشرف از ظهور پیش و مشتمل بر آن است؛ و مشیت اولیه در هر ظهوری، اقوی و اکمل از ظهور قبل است.^۳

باب با درکی ناقص از برخی احادیث اسلامی مبنی بر شأن و منزلت نبی اکرم و ائمه اطهار: کوشیده است تا در میان هواداران خود، جایگاهی همچون انبیا و ائمه برای خود دست و پا کنج.

۱. بیان، واحد ۲، باب ۶.

۲. «کور» مترادف دور و بر همان وزن، به معنی عصر و دوره می باشد. این واژه از مصطلحات عبدالبهاء است.

۳. سید علی محمد باب، بیان عربی، ص ۳-۱۰؛ بیان فارسی، ص ۵۰، ۸۱ و ۸۲ و دلائل سبعه، ص ۳ و ۲.

علی محمد معتقد بود که نباید او را خاتم ظهورات مشیت اولیه و آخرین سلسله نبوتها دانست؛ بلکه وی ظهور کسی را بشارت داد که از او به «من ینظره الله» تعبیر می‌کرد و او را اشرف و اعظم از خود شمرده، و تصریح کرده است که کمال دین «بیان» در ظهور اوست؛ چه از این گفته‌ها معلوم می‌شود که علی محمد خود را در ردیف پیامبران پیشین و بلکه اشرف از آنان دانسته است و از برخی سخنانش، بیش از این هم برمی‌آید.^۱

نکته قابل توجه در اندیشه‌های سید باب، ادعاهای گزاف و ناهماهنگی میان آرای اوست. گاهی باب بقیة الله، گاهی خود بقیة الله، گاهی پیامبر و گاهی هم الله مهیمن القیوم و....

رفتار بابیان در عراق

در روزهایی که بابیان دسته‌جمعی به عراق عرب تبعید شده بودند، هر روز حکایت شرم‌آوری از خود را ثبت می‌کردند که حتی بهاءالله نتوانسته است آنها را انکار کند. در کتاب مائده آسمانی، این جملات از بهاءالله درباره شیوه عملکرد اجتماعی بهائیان آمده است:

«جمیع ملوک الیوم، این طایفه را اهل فساد می‌دانند؛ چه که فی الحقیقه در اوایل، اعمالی از این طایفه ظاهر، که فرایض ایمان مرتعد [می‌شد]، در اموال ناس،

۱. سید علی محمد باب، لوح هیکل الدین، ص ۵ و نیز ر. ک: نقطه الکاف، ص ۲۴۴.

من غیر اذن تصرف می نمودند و نهب و غارت و سفک دماء را از اعمال حسنه می شمردند.»^۱

شوقی افندی نیز از ذکر این وقایع ابا نکرده و آورده است:
«در عراق، شیوه بابیان این بود که شبها به دزدیدن لباس و نقدینه و کفش و کلاه زوار اماکن مقدسه و شمعها و صحایف و زیارتنامه‌ها و جامهای آب سقاخانه‌ها پردازند.»^۲

جانشینی باب

امیرکبیر به اعدام باب اقدام کرد تا چشم فتنه را کور کند؛ اما سیاستمداری چون او قطعاً می دانست که تفکر جدید بابی گری مانند صدها تفکر انحرافی دیگر به طور کامل از اجتماع رخت بر نخواهد بست. افرادی که نام و نان خود را در این بازی جدید یافته‌اند، نخواهند گذاشت بستر این بساط کامجویی برچیده شود. آنان بار دیگر با ساز و کاری جدید و تمسک به برخی آثار و کلماتی که از باب برجای مانده بود، راه ناتمام او را پی خواهند گرفت و باکی ندارند که این موج جدید گمراهی، هر از گاهی، کسی را به غرقاب جهنم بفرستد. پس از مرگ باب و فروکش کردن طوفان حوادث بر سر جانشینی وی، نزاعهای مختلف برای بدست آوردن سکان رهبری جمعیت بابیه آغاز شد. البته پیروز این

۱. میرزا حسینعلی نوری (بهاء)، مائده آسمانی، جزء ۷، ص ۱۳۰.

۲. قرن بدیع، ج ۲، ص ۱۲۲.

میدان، کسی نبود که از استدلال و براهین علمی و منطقی برخوردار باشد و با ارائه مدارک متقن بتواند جانشینی و صلاحیت خود را به اثبات برساند؛ زیرا باب به عنوان مرکز این دایره، نه تنها خود واجد این ویژگی نبود؛ بلکه که برای اثبات هویت مخدوش خود، راه هرگونه استدلال منطقی و صحیح را بسته بود؛ ولی به هر روی در بررسی تاریخی خود ناگزیریم که بدانیم جانشین واقعی سید باب بنا بر اسناد و نصوص کیست.

۱. شیخ علی ترشیزی عظیم

استاد گرانقدر مرحوم علامه محیط طباطبایی به استناد گزارشهای تاریخی و برخی قرائن دیگر، اظهار کرده است که اساساً موضوع «وصایت» برای باب مطرح نبوده است و رهبری بابیه پس از او به شیخ علی ترشیزی معروف به عظیم رسید. ایشان می‌نویسند:

«وقتی سید علی محمد باب به سال ۱۲۶۶ در تبریز کشته شد، شیخ علی خراسانی ترشیزی از یاران سید رشتی و ملقب به عظیم، مقام رهبری بابیان را یافت. این جناب عظیم به موقع انتقال باب از اصفهان به تهران و هنگام اعزام او از تهران به چهریق، همواره از نزدیک‌ترین مریدان مراقب حال سید بود و درموقع ادعای قائمیت باب که پس از مرگ محمدعلی بارفروشی (قدوس) صورت گرفت، از

طرف سید با عنوان خاتم باب، مأمور اعلام دعوت مردم دور و نزدیک شده و در پیش بایبان طبقه اول مکانتی یافته بود.^۱

علامه محیط طباطبائی؛ در فراز دیگری چنین آورده است:

«تصور نمی‌کنم بتوان برای عظیم در خلال سالهای ۱۲۶۷ و ۱۲۶۸ موقعیتی نازل‌تر از ریاست حزب بابی قائل شد. ورود نام میرزا یحیی در این قلمرو ادعا، شاید از سال ۱۲۶۹ و انتقال میرزا حسین علی و میرزا یحیی از تهران و مازندران به بغداد زمینه مساعدی یافته باشد و به تدریج بر سوابق مربوط به عظیم و دعاوی مشابه شش هفت نفر دیگر، پرده نسیان فرو افکنده و مقام برتر عظیم را از یاد برده باشند.»^۲

۲. میرزا یحیی صبح ازل

مرحوم علامه حسن مصطفوی، میرزا یحیی صبح ازل را جانشین باب دانسته، می‌نویسد:

«آری به اعتراف شوقی پس از درگذشت سید باب، بیست و پنج نفر دعوی من یظهره‌اللهی کردند. [شوقی می‌گوید] «... غفلت و جسارت بایبان ب‌مقامی رسید که

۱. استاد محیط طباطبائی، عظیم پس از باب پیش از ازل، ماهنامه گوهر، ش ۳، سال ۱۳۵۷، ص ۱۷۸-۱۸۳.

۲. همان، ص ۱۷۸-۱۸۳.

بیست و پنج نفر از آنان به شهادت مرکز عهد و میثاق الهی، جسورانه ادعای مقام من یظهره اللّهی و موعودیت بیان را نمودند...^۱

بعضی از آنها از لحاظ سوابق علمی و عنوانی و خصوصیات دیگر بر میرزا بهاء برتری داشته‌اند. در میان اینها میرزا یحیی صبح ازل برادر میرزا بهاء دیده می‌شود که امروز بایه‌های ازلی، پیرو او هستند. سوابق میرزا یحیی از لحاظ ارتباط با قدوس، نوشتن آیات، مکاتبه با سید باب، سفارشهای سید باب در حق او، گرویدن سران بابیه به وی، پیروی خود میرزا بهاء از او و خصوصیات دیگر، مسلم بوده و هیچ گونه قابل انکار و اگر کسی به سید باب معتقد باشد، چاره‌ای جز پیروی از وی و قبول دعاوی‌اش نداشته و هرگز نتواند او را انکار کند.^۲

ایشان به نقل از باب در لوح اول از مجموعه الواح نقطه اولی چنین آورده است:

«باز در همان کتاب (الواح سید باب - لوح اول) به خط خود سید باب، خطاب به صبح ازل این گونه کلیشه شده است:

اللّٰه اکبر تکبیراً کبیراً، هذا کتاب من عند اللّٰه الی اللّٰه المهیمن القیوم، قل کلّ من اللّٰه مبدئون، قل کلّ الی اللّٰه یعودون، هذا کتاب من علی قبل نبیل، ذکر اللّٰه العالمین الی من یعدل اسمہ اسم الوحید ذکر اللّٰه للعالمین، قل کلّ من نقطۃ البیان لیبدئون، أن یا اسم الوحید فاحفظ ما نزل فی البیان و أمر به فانک لصرّاط حق عظیم؛ خدا از همه

۱. قرن بدیع، ص ۲۶۱.

۲. ح.م.ت، محاکمه و بررسی باب و بهاء، ج ۳، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

چیز بزرگ‌تر است. این نامه‌ای از سوی خدای مهیمن و قیوم به سوی خدای مهیمن و قیوم است. بگو همه از خدا ابتدا شده‌اند و همه به سوی خدا بازگشت می‌کنند. این، نامه‌ای است از علی قبل نبیل (عدد محمد و نبیل به حساب ابجد ۹۲ می‌شود) که ذکر خدا برای جهانیان است به سوی کسی که نامش مطابق با وحید است (وحید به ابجد ۲۸ است و یحیی هم به استثنای الف آخرش ۲۸ است). بگو همه از نقطه بیان ابتدا می‌شوند. ای نام وحید! حفظ کن آنچه را که در بیان نازل شد و به آن امر کن. پس تو در راه حق بزرگ هستی... و ذیل لوح را هم با مهری که سجع آن (اننی انا حجه الله ونوره) است، مهر کرده است.»

نهایت کلام آنکه علامه مصطفوی از ذکر این گونه شواهد نتیجه می‌گیرند که اگر گفته و نوشته سید باب صحیح باشند، پس از در گذشت او، جانشین و خلیفه سید باب، میرزا یحیی است.^۱

میرزاجانی کاشی در تقطة الکاف درباره علت انتخاب ازل به جانشینی می‌نویسد: «باب به علت از دست دادن یاران و دستیاران نزدیک اندوهگین بود؛ اما با دیدن مکتوبات و نوشته‌جات میرزا یحیی صبح ازل به شدت مسرور شد و وی را به عنوان وصی خود برگزید.»^۲

کنت دوگوبینو، وزیر مختار فرانسه در ایران نیز که در آن سالها در ایران بوده و جزئیات وقایع بایبان را ثبت کرده است، میرزا یحیی صبح ازل را جانشین باب

۱. همان، ج ۳، ص ۱۱، ۱۲ و ۱۳.

۲. تقطة الکاف، ص ۲۳۸ و ۲۴۴.

دانسته و تأکید کرده است که این جانشینی، بدون سابقه و مقدمه صورت گرفت و بایبها آن را پذیرفتند.^۱

نگاهی کوتاه به فرقه ازلیه

بعد از ازل، رهبری پیروانش بعهده میرزا یحیی دولت آبادی قرار گرفت. میرزا یحیی دولت آبادی در خانواده‌ای بابی به دنیا آمد و پدرش مأمور و نماینده امور حسبی میرزا یحیی صبح ازل در ایران بود. هرساله، وجوهات به اصطلاح شرعیه «بایبها» را جمع آوری می‌کرد و برای «میرزا یحیی صبح ازل» به قبرس می‌فرستاد.^۲

بنا به برخی مدارک و اسناد بجا مانده میرزا یحیی دولت آبادی، فرقه ازلی را منحل کرد و ازلیان را آرام و بی سر و صدا به جامعه شیعه اثنی عشری سوق داد.^۳

البته ممتنع، بلکه محال است تمام ازلیان، تسلیم این شیوه از سوی میرزا یحیی دولت آبادی شده باشند. یحیی دولت آبادی هم این کار را برای نشان دادن اعتقادش به تشیع انجام نداد؛ بلکه وی با این کار، بی‌اعتقادی خود را به اندیشه‌ای نشان داده

۱. همان، مقدمه براون، ص ۵.

۲. نورالدین چهاردهی، چگونه بهائیت پدید آمد، ص ۱۳۱.

۳. علی ابوالحسنی منذر، «اظهارات و خاطرات حاج شیخ حسین لنکرانی»، فصلنامه مطالعات تاریخی، ش ۱۷، ۱۳۸۶ ش، ص ۸۵ و ۸۶.

است که به عنوان رهبر آن شناخته می‌شد، چنان‌که بارها نیز از باب و ازل، اعلام تبری کرده بود.^۱

امروزه از بابیان ازلی خبری نیست و کسی به درستی نمی‌داند آیا این نحله از بابیان که زمانی حضوری فعال در جنبشهای اجتماعی داشت، اکنون در چه وضعیتی به سر می‌برد.^۲ تنها ردپایی که از این دسته می‌توان یافت، یک سایت اینترنتی با عنوان «مؤمنین دین بیان» است که با قرار دادن کتابهایی از دوستداران ازل، مثل «نقطه الکاف» اثر حاج میرزا جانی کاشی و «تنبيه النائمین» اثر عزیزه خانم نوری، خواهر ازل و بهاءالله به تداوم ازلیگری صحنه می‌گذارد و البته از همین رد پای کوچک نیز نباید غفلت ورزید و نباید به آن بی‌اعتنا ماند.

۳) میرزا حسین علی نوری

بهائیان، مدعی صحت انتساب دیانت خود به سید علی محمد باب اند و موضوع «من یتظهره اللهی» بهاءالله را بشارتی از سوی باب می‌دانند.

نبیل زرنندی مورخ بهائی می‌نویسد:

«وقتی که سیاح می‌خواست از تهران برود، حضرت بهاءالله به اسم میرزایحیی مراسله‌ای مرقوم فرمودند و به سیاح دادند. پس از چندی ورقه‌ای به خط حضرت باب واصل شد. در آن ورقه، حضرت باب، میرزا یحیی را امر کرده بودند که در ظلّ

۱. حسین مکی، زندگی میرزا تقی خان امیر کبیر، ص ۳۶۰ و ۳۶۲.

۲. صرف نظر از چند نفر پیرمرد و پیرزنی که متعصبانه بر عقیده خود باقی مانده‌اند.

حفظ و صیانت حضرت بهاء‌الله در آید و در سایه تعلیم و تربیت آن بزرگوار قرار گیرد.

معرضین بیان، بعدها این لوح مبارک را تغییر دادند و آن را دلیل صدق گفتارهای خویش و دعاوی مبالغه‌آمیز خود نسبت به میرزا یحیی قرار دادند با آنکه در اصل بیان مبارک، کوچک‌ترین اشاره‌ای هم به مقام موهومی که میرزا یحیی و اتباعش قائل بودند، وجود نداشت و از این ادعاهای عریض و طویل معرضین بیان، به هیچ وجه در بیانات مبارکه اثری مشهود نبود، بلکه حضرت باب در ضمن آن بیانات مقصودشان تمجید حضرت بهاء‌الله بود؛ ولی پیروان یحیی چنین پنداشتند که این بیان حضرت باب، اشاره به مقام میرزا یحیی است.^۱

از سوی دیگر عبدالبهاء فرزند میرزا حسین علی نوری، میرزا یحیی را پیش مرگ بهاء‌الله معرفی کرده، چنان وانمود می‌کند که گزینش میرزا یحیی به جانشینی باب، طرح خود میرزا حسین علی بوده است.

وی می‌نویسد:

«- بهاء‌الله - بعد از فوت خاقان مغفور، محمد شاه، رجوع به تهران نمود و در سرّ مخابره و ارتباط با باب داشت و واسطه این مخابره، ملّا عبدالکریم قزوینی شهیر بود که رکن عظیم و شخص امین باب بود و چون از برای بهاء‌الله در تهران، شهرت

۱. مطالع الانوار، ص ۴۰۲.

عظیمه حاصل و قلوب ناس بها و مایل، با ملّا عبدالکریم در این خصوص مصلحت دیدند که با وجود هیجان علما و تعرّض حزب اعظم ایران و قوه قاهره امیر نظام، باب و بهاءالله هر دو در مخاطره عظیمه و تحت سیاست شدیدانه‌اند. پس چاره باید نمود که افکار، متوجّه شخص غائبی شود و به این وسیله، بهاءالله محفوظ از تعرّض ناس ماند و چون نظر به بعضی ملاحظات شخص خارجی را مصلحت ندانستند، قرعه این فال را بنام برادر بهاءالله، میرزا یحیی، زدند. باری به تأیید و تعلیم بهاءالله، او را مشهور و در لسان آشنا و بیگانه معروف نمودند و از لسان او نوشتجاتی به حسب ظاهر به باب مرقوم نمودند و چون مخابرات سرّیه در میان بود، این رأی را باب به نهایت پسند نمود. باری، میرزا یحیی مخفی و پنهان شد و اسمی از او در السن و افواه بود و این تدبیر عظیم، تأثیر عجیبی کرد که بهاءالله با وجود آنکه معروف و مشهور بود محفوظ و مصون ماند.^۱

من یظهره الله موعود باب

گفته شد که باب، ظهور کسی را بشارت داده است که از وی به «من یظهره الله» تعبیر می‌کرد و او را اشرف و اعظم از خود شمرده و تصریح کرده است که کمال دین «بیان» در ظهور اوست. اکنون جای این پرسش باقی است که کدام یک از جانشینان باب، من یظهره الله موعود باب بود؟

۱. عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح، ص ۳۶ و ۳۷.

اسناد تأیید شده و موجود باقی مانده از سید علی محمد باب، روشن‌کننده این موضوع است که وی برای من یظهره الله، خصوصیات را ذکر می‌کند که نه میرزا حسین علی و نه دو تن دیگر، هیچ‌کدام واجد آنها نیستند؛ زیرا:

اولاً: موعده ظهور من یظهره الله، به صراحت در باب هفدهم از واحد دوم کتاب بیان فارسی، چنین تعیین شده است:

«اگر در عدد غیث ظاهر گردد و کل داخل شوند، احدی در نار نمی‌ماند و اگر الی مستغاث رسد و کل داخل شوند، احدی در نار نمی‌ماند؛ الا آنکه کل مبدل می‌گردد به نور.»

بنا بر آنچه به نقل از بیان گفته شد، من یظهره الله باید ۲۰۰۱ سال پس از باب به عدد مستغاث یا ۱۵۱۱ سال به عدد غیث ظهور کند^۱ و آیین بیان تا زمان ظهور من یظهره الله تداوم خواهد داشت. بنابراین، باب، مبشر کسی نبوده است که به این زودی ظهور کند و بایان هرگز منتظر کسی نبوده‌اند که آیین جدیدشان را در یک دوره کوتاه تمام شده تلقی کند و آن را مقدمه ادعای خود قرار دهد.

ثانیاً: جانشین باب، بائع کسی باشد که کتاب ناتمام باب، یعنی بیان را به اتمام رساند.

بر همین اساس با قاطعیت می‌توان اعلام کرد که هیچ رابطه‌ای بین باب و میرزا حسین علی نوری، بهاء‌الله وجود نداشته است؛ بلکه مهم‌ترین آورده باب «بیان» است که به دست او منسوخ شد و از گردونه عمل خارج گردید.

۱. بیان، واحد ۲، باب ۶.

باب و بهاء‌الله حتی با هم دیداری نداشته‌اند. در «کواکب‌الدریه» که متن آن به تأیید عبدالبهاء نیز رسید، آمده است که حضرت بهاء‌الله با حضرت نقطه اولی^۱ به طور قطع ملاقات نفرموده‌اند.^۲

آن زمان یحیی، بیش از نوزده سال نداشت. برادر میرزا حسین علی، که ۱۴ سال از او بزرگ‌تر بود، به نمایندگی وی زمام کارها را در دست گرفت و رفته رفته، فضا را به نفع خود تغییر داد تا در نهایت توانست ازل را کنار بگذارد و خود، رهبری فرقه را برعهده بگیرد. عزیه، خواهر مشترک میرزا یحیی و میرزا حسین علی درباره کلاهی که میرزا حسین علی بر سر میرزا یحیی گذاشت، چنین می‌نگارد:

«سالها آن حضرت را در حبس محترم نگه‌داشته تا وقتی که به معاونت جنود جور و فساد کارش نضجی گرفته و از بذل مال میرزا موسی پسر حاجی میرزا هادی جواهری مرامش قوامی یافته، جهراً لوای مخالفت افراشته و بذرتنه و فساد و شقاق و نفاق در اراضی نفوس عالی و دانی کاشته تا آنقدری که دستش می‌رسید از قوه به فعل آورده، از قدح و ذم و شتم و طعن و لعن و تهمت و افتراهای گوناگون و قطع نان و آب و منع آمد و شد اصحاب بجا آورد و در نهایت درجه شدتی که برای محبوسین معمول است، ایشان در حق حضرت ثمره بجا منصفه ظهور رسانیدند...»^۳

۱. حضرت اولی، نقطه اولی مبشر و... از القاب سیدعلی محمد شیرازی است.

۲. عبدالحسین آواره (آیتی)، کواکب‌الدریه، ج ۱، ص ۹۶.

۳. عزیه خانم نوری، تنبیه النائمین، ص ۲۱.

تصمیم بهاءالله برای رهبری فرقه، تصمیمی بود که از مدتها پیش در ذهن او جولان می‌کرد. از همان ایام که به اتهام مشارکت در قتل شاه در زندان به سر می‌برد، قصد ریاست بر گروهک بابی را در سر می‌پروراند. او در لوح ابن ذئب می‌نویسد:

«در ایام و لیالی در سجن مذکور در اعمال و احوال و حرکات حزب بابی تفکر می‌نمودیم و بعد، این مظلوم اراده نمود که بعد از خروج از سجن به تمام همت در تهذیب آن نفوس قیام نماید.»^۱

۱. لوح شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی (لوح شیخ نجفی)، ص ۱۵.

فصل سوم: بهائیت

زندگی نامه میرزا حسین علی نوری

بهائیان، شهرت خود را از میرزا حسین علی نوری ملقب به بهاءالله گرفته‌اند و او را پیامبر آئین خود می‌شمارند. وی در دوم محرم سال ۱۲۳۳ق (۱۸۱۷م) در خانه میرزا عباس نوری از منشیان دربار قاجار در تهران متولد شد. او آموزشهای مقدماتی ادب فارسی و عربی را زیر نظر پدر و معلمان گذراند؛ اگرچه خود مدعی است که هرگز تحصیلاتی نداشته است. او در نامه‌ای به ناصرالدین شاه^۱ در این باره می‌گوید:

من تحصیل علم نکرده‌ام و در مدارس وارد نشده‌ام. می‌توانید از [مردم] شهری سؤال کنید که در آن ساکن بوده‌ام.^۲

۱. مقاله شخصی سیاح، ص ۶۲.

۲. این سؤال را نه همشهریان بهاءالله که عزیه خانم نوری خواهرش خطاب به عبدالبهاء فرزند بهاءالله پاسخ می‌دهد: جناب میرزای ابوی که از بدایت عمر که بحد بلوغ رسید ب واسطه فراهم بودن اسباب و گرد آمدن اصحاب اشتغال به درس و اهتمام به مشق داشته است و آنی خود را از تحصیل مقدمات ←

وی پس از ادعای بابیت سید علی محمد شیرازی به وسیله ملا حسین بشرویه‌ای و به واسطه میرزا محمد معلم نوری در شمار نخستین گروندگان به باب در آمد^۱ و از فعال‌ترین افراد بابی شد. سپس به ترویج بایبگری به ویژه در نور و مازندر ان پرداخت. برخی برادرانش از جمله برادر کوچک‌ترش میرزا یحیی معروف به «صبح ازل» نیز بر اثر تبلیغ او به این مرام پیوستند.^۲

بهاءالله با تلاش و کمک برای رهایی قره‌العین (تنها زن عضو حروف حی) از زندان که به اتهام قتل عمویش ملامحمد برغانی قزوینی در زندان بفسر می برد، و نیز تأمین مخارج اجتماع بدشت^۳ که در محلی به همین نام اجتماع کرده بودند،^۴ جایگاهی معتبر نزد اجتماع‌کنندگان یافت.

فارغ نمی‌گذاشتند. پس از تحصیل مقدمات عربیت و ادبیت به علم حکمت و و مطالب عرفان مایل شده است که به فواید این دو نائل آیند؛ چنان‌که اغلب شب و روز ایشان به معاشرت حکمای ذی شأن و عرفا و درویشان مشغول بود. وقتی که صور اسرافیل ظهور دمیده شد، ایشان مردی بودند که اکثر کلمات حکما و عرفا را دیده و اغلب علائم ظهور را دیده و شنیده و فهمیده ... رساله تنبیه النائمین، منتشره از سوی مؤمنان به بیان، بی‌تا، احتمالاً نهران.

۱. ح. م. بالیوزی، بهاءالله شمس حقیقت، مینو ثابت، ص ۴۸ - ۵۱.

۲. همان، ص ۸۵ - ۹۱.

۳. همان، ص ۲۵۹ و ۲۶۰.

۴. نقطه الکاف، ص ۲۴۰ و ۲۴۱.

پس از اعدام سید علی محمد باب، امیرکبیر برای فرونشاندن قیامها و شورشهای پیروانش، از برخی بابیان مانند میرزا حسین علی خواست ایران را به قصد کربلا ترک کند. او در شعبان ۱۲۶۷ق به کربلا رفت؛^۱ اما چند ماه بعد، پس از برکناری و قتل امیرکبیر در ربیع الاول ۱۲۶۸ق، و صدارت یافتن میرزا آقاخان نوری، به دعوت و توصیه وی به تهران بازگشت.

در اقدام تیراندازی پیروان باب به ناصرالدین شاه در شوال ۱۲۶۸ق بار دیگر و البته بسیار شدیدتر، دستگیری و اعدام بابیها آغاز شد.^۲ از نظر حکومت مرکزی، قرائن و شواهدی مبنی بر نقش میرزا حسین علی نوری در طراحی این سوء قصد وجود داشت و او دستگیر شد.^۳ بهاءالله در لوح شیخ نجفی از مداخله در داستان ترور ناصرالدین شاه خود را تبرئه می‌کند؛^۴ اما منابع بابی مخالف بهاءالله از جمله خواهر او، این نسبت را تأیید می‌کنند.^۵

۱. تلخیص تاریخ، ص ۵۸۰، ۵۸۴ و ۵۸۵.

۲. همان، ص ۵۹۰-۵۹۲.

۳. زعیم الدوله تبریزی، ص ۱۹۵.

۴. لوح شیخ نجفی، ص ۱۵.

۵. تنبیح التأمین، ص ۵ و ۶.

حمایت سفیر روس چرا؟

وقتی مأموران حکومتی برای بازداشت او آمدند، وی به مقر تابستانی سفارت روس در زرگنده شمیران پناهنده شد. میرزا مجید آهی (شوهر خواهرش) منشی آن سفارت بود. سفیر روس بر ادامه اقامش در آنجا تأکید و از تسلیم او به نمایندگان شاه امتناع کرد.

سرانجام به علت سماجت مأموران، سفیر تسلیم شد؛ اما او را به عنوان امانت دولت روس تحویل داد و از صدراعظم (میرزا آقاخان نوری) به طور رسمی خواستار شد، در حفظ و حراست امانتی دولت روس بکوشد.^۱ حتی صدر اعظم را از موضع قدرت، تهدید کرد که نباید صدمه‌ای به بهاء‌الله وارد آید.^۲

با تلاشهای جدی سفیر روسیه در تهران پس از چهار ماه، میرزا حسین علی از حبس سیاه‌چال نهران رها شد؛ اما به دستور حکومت ایران، دیگر حق اقامت در کشور را نداشت. سفیر روس از وی خواست که به روسیه برود و بداند دولت روس از او پذیرایی خواهد کرد؛ اما او نپذیرفت.^۳ هنگام سفر تبعید نیز افزون بر نمایندگان دولت ایران، نماینده‌ای از سوی سفارت روس همراه بهاء‌الله بود.^۴ بایبان

۱. قرن بدیع، ج ۱، ص ۳۱۸.

۲. تلخیص تاریخ، ص ۵۹۳.

۳. علت امتناع بهاء‌الله از سفر به روسیه این بود که بایبان در صورت اقامت وی در روسیه هرگز به او نمی‌پیوستند؛ چرا که وی براساس شواهد بابی و بهائیتی در آنجا شخصیت ویژه‌ای نداشت.

۴. همان، ص ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۷ و ۶۱۸.

دیگری هم که تاکنون تهران و شهرهای دیگر را ترک نکرده بودند، مجبور به ترک موطن و سفر به سوی عراق شدند.

بهاءالله پس از رسیدن به بغداد، نامه‌ای به سفیر روس نگاشت و مراتب قدردانی خود را از وی و دولتش اعلام کرد. همچنین در لوحی خطاب به نیکلایویچ الکساندر دوم به این کمک سفیر روس اشاره و از وی تشکر کرده است.^۱

بهاءالله در بغداد

از پیشکاری ازل تا ادعای خدایی

بهاءالله در بغداد با عنوان پیشکاری ازل به فعالیت میان جمعیت آشفته بایان پرداخت. این گروه به علت سر در گمی و نداشتن جایگاه مشخص دینی و دنیوی به یک معضل اجتماعی در عراق تبدیل شده بودند و بهاءالله با استفاده از این فضای آشوب‌زده و پریشان با زیرکی و سیاست به استحکام جایگاه خود و تضعیف موقعیت یحیی ازل در میان بایان پرداخت. او ازل را به بهانه های امنیتی در خفا نگاه داشت و خود، زمام امور را به دست گرفت.

حسن موقر بالیوزی از بهائیان متعصب و مبلغان بهائی در عین تمجید از بهاءالله، ناخودآگاه به رفتارهای خاص وی برای تبلیغ خود و کسب رهبری بایه اشاره می‌کند:

۱. آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۷۶ و قرن بدیع، ج ۲، ص ۴۹.

«بهاءالله شروع به بازسازی جامعه بابی می‌کند و موفق می‌شود در زمان کوتاهی برای جامعه تجدید اعتبار و آبرو کند؛ به گونه‌ای که در پایان، بنا به قول عبدالبهاء: بعد از ۱۱ سال اقامت در بغداد، روش و سلوک این طایفه به قسمی واقع شد که شهرت وصیت - بهاءالله - تزايد نمود چه که در میان ناس، ظاهر و مشهود و با جمیع طوایف معاشر و مألوف بود.»^۱

نکته دیگر اینکه بهاءالله از اوضاع آشفته بابیها در عراق و بی توجهی نسبی حکومت عثمانی به مسائل داخلی بابیان استفاده کرده، با شرارت به تسویه حساب و حذف فیزیکی مخالفین خویش پرداخت.

نتیجه این شرارتها فرار بابیان مهم و قابل اعتنا از بغداد و ایجاد فضای رعب شدید در میان آنان و قتل و کشتار مخالفان بود. عزیه خانم نوری، گروهی را که با رهبری زیر زمینی بهاء به قلع و قمع بابیهای بغداد مشغول بودند، جلادان خونخوار نامیده است و می‌گوید:

«اصحاب طبقه اول که اسامی‌شان مذکور شد از خوف آن جلادان خونخوار به عزم زیارت اعتاب شریفه به جانب کربلا و نجف و برخی به اطراف دیگر عزیمت نمودند. [آنان] سید اسماعیل اصفهانی را سر بردند و حاجی میرزا احمد کاشی را شکم دریدند. [همچنین] آقا ابوالقاسم کاشی را کشته، در دجله انداختند.

سید احمد را به پیشدو کارش را ساختند، مغز سر میرزا رضا خالوی سید محمد را به سنگ پراکندند و میرزا علی را پهلویش را دریده، به شاهراه عدمش راندند و

۱. مقاله سیاح، ص ۵۲.

غیر از این اشخاص، جمعی دیگر را در شب تار کشته، اجساد آنها را به دجله انداختند و بعضی را در روز روشن در میان بازار حراج با خنجر و قمه پاره پاره کردند؛ چنان که بعضی از مؤمنین و معتقدین را این حرکات، فاسخ اعتقاد و ناسخ اعتماد گردید؛ [عده‌ای به سبب] این اعمال زشت و خلافکارها از دین بیان عدول کردند و این بیت را انشاد می‌کردند در محافل می‌خواندند و می‌خندیدند:

اگر حسین‌علی، مظهر حسین‌علی است، هزار رحمت حق بر روان پاک یزید!!
و می‌گفتند ما هر چه شنیده بودیم، حسین، مظلوم بوده است، نه ظالم!^۱
او دو سال از اوقات اقامت در عراق را بعلت اختلافاتش با میرزا یحیی صبح ازل برای رهبری فرقه در کوه‌های سلیمانیه گذرانید؛ اما خودش در این باره با لحری ریاکارانه می‌نویسد:

«مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضرر احدی نشوم و علت حزن قلبی نگردم.»^۲

میرزا حسین‌علی بهاء‌الله در آوریل ۱۸۶۳م و در روزهای پایانی حضورش در بغداد، مدت ۱۲ روز در باغ نجیبیه، موسوم به رضوان اقامت کرد. وی در این باغ در حضور عده‌ای از خواص اصحاب، خود را موعود بیان اعلان کرد.
بهائیان برای این دوازده روز اهمیت قائل‌اند و چند روز آن را جشن می‌گیرند که به عید رضوان یا عید گل معروف است. ناگفته نماند که حسین‌علی نوری مدعی

۱. تنبیه النائمین، صفحه ۱۲.

۲. ایقان، ص ۱۶۵.

است که برای نخستین بار در تهران به مقام پیامبری رسیده است. وی در یکی از الواح خود چنین مدعی می‌شود:

«در شبی از شبها در عالم رؤیا از جمیع جهات این کلمه علیا اصغا شد انا نضرک بک و بقلمک.»^۱

در صفحه ۵ رساله‌ای به سفارش بیت‌العدل به مناسبت صدمین سالگرد مرگ بهاء‌الله چنین آمده است:

«رسالت حضرت بهاء‌الله در آگوست ۱۸۵۲م در زندانی زیرزمینی که مشهور به سیاه‌چال بود، آغاز گردید.»

سفر به استانبول

وی پس از خروج از باغ رضوان در اوایل ماه ۱۸۶۳م، بغداد را به اتفاق برادرش ازل و فامیل و ۲۶ نفر از یارانش به سوی استانبول ترک کرد. این اظهار و ادعای جدید بهاء‌الله ظاهراً مخفیانه و به دور از چشم ازل و یاران وی بوده است؛ زیرا در این سفر، میرزا یحیی ازل به حسب ظاهر، اختلافی با برادر ندارد و همراه بهاء‌الله به استانبول می‌رود و بنا بر آنچه عبدالبهاء در این باره می‌نویسد، در کنار وی احساس امنیت نیز داشته است:

۱. لوح شیخ محمدتقی مجتهد اصفهانی (لوح شیخ نجفی)، ص ۱۵.

«در این مدت، میرزا یحیی مستور و پنهان و بر روش و سلوک سابق، باقی و برقرار بود؛ حتی چون فرمان اعلی حضرت پادشاه عثمانی به حرکت بهاءالله از بغداد صادر شد، میرزا یحیی نه مفارقت نمود و نه مرافقت.

گاهی تصور سفر هندوستان نمود و گاهی قرار در ترکستان و چون مصمم به هیچیک از این دو رأی نشد، عاقبت به خواهش خویش پیش از جمیع به هیئت درویش در لباس خفا و تبدیل عازم کرکوک و اربیل شد و از آنجا به حرکت متواصل واصل موصل گشت و چون این جمعیت وارد شدند، در کنار قافله منزل و مأوی نمود.

با وجود آنکه در آن سفر، حکام و مأمورین کمال رعایت و احترام را مجری داشتند و حرکت و قرار به حشمت و وقار بود، مع ذلک دائماً در لباس تبدیل پنهان و به تصور احتمال حصول تعرض، احتراز داشت و بر این قرار وارد اسلامبول شدند.»^۱

بهاءالله و همراهان در نیمه اوت ۱۸۶۳م وارد استانبول شدند و پس از چهار ماه اقامت در آنجا، دربار دولت عثمانی، بهاءالله و همراهانش را در سرمای شدید دسامبر به شهر «ادرنه» روانه کرد.^۲

ادرنه، شهری بود که بهاءالله پنج سال توأم با تنش و کشمکش با ازل و طرفدارانش در آن اقامت کرد. با اوج گرفتن اختلافات بهاء و ازل در سال چهارم،

۱. مقاله شخصی سیاح، ص ۳.

۲. بهاءالله شمس حقیقت، ص ۴۸ - ۵۱.

دولت عثمانی تصمیم به جداسازی آنها از هم گرفت و در پی این تصمیم، میرزا یحیی صبح ازل را به جزیره ماغوسا (فاماگوستا) در قبرس و بهاء‌الله و اتباعش را به عکا تبعید کردند.^۱

تبعید و اقامت در عکا

عکا در فلسطین اشغالی و نزدیکی بندر حیفا قرار دارد. آب و هوای نامطبوع عکا در نخستین سالها به بیماری و فوت برخی یاران بهاء‌الله منجر شد تا حدی که بهاء‌الله نتوانست به آن بی توجه باشد و در آثار خود از آن یاد نکند. وی در یکی از آثار خود می‌گوید: «کذلک امر ربک اذکان مسجوناً فی أخرج البلاد؛^۲ پروردگارت چنین امر کرد؛ زمانی که در خراب‌ترین شهرها زندانی بود.» به هر صورت میرزا حسین‌علی به عنوان یک زندانی تبعیدی در سال ۱۸۶۸م به آن شهر وارد شد.

نکته قابل توجه اینکه بهاء و پسرش عبدالبهاء در آنجا همواره خود را مسلمانانی متدین و مبادی آداب شریعت اسلام معرفی می‌کردند، در نمازهای جماعت حضور یافته، به پیروان خویش دستور اکید داده بودند که از تبلیغ خودداری کنند.

۱. عباس افندی، مقاله سیاح، ص ۵۷.

۲. همان، ص ۳۴۲.

عمده الواح بهاءالله از این شهر ارسال شده است که برخی از آنها برای شاهان و رؤسای جمهور کشورهای مختلف بوده است و سرانجام در دوم ذی القعدة (هفتادم نوزد) سال ۱۳۰۹ ق برابر با ۲۹ می ۱۸۹۲ م در هفتاد و پنج سالگی در قصر بهجی نزدیک شهر عکا^۱ طومار عمر پر حادثه بهاءالله در هم پیچیده شد. وی به علت بیماری اسهال خونی درگذشت و در همان جا به خاک سپرده شد که امروز قبله بهائیان است.

آثار بهاءالله

کتاب «اقدس» ام الکتاب بهائیت و شامل احکام و تعالیم اصلی آنان است. کتاب «ایقان» در پاسخ به سؤالات سید خال (دایی باب) درباره ظهور امام قائم ۴ و شبهات قرآن است. تغییرات مداوم و برخی مطالب مندرج در این کتاب به تنهایی برای اثبات بطلان بهائیت کافی است.

بهاءالله در کتاب هفت وادی به ارائه دیدگاه های صوفیانه خود پرداخته و هفت وادی (هفت شهر عشق) را توضیح می دهد.

از دیگر آثار بهاءالله می توان به مکتوباتی اشاره کرد که برای پیروانش می فرستاد. وی در خلال آنها تعالیمش را برای پیروانش تشریح می کرد. این مکتوبات در میان بهائیان به «لوح» مشهورند. در فرقه بهائی بیش از شانزده هزار لوح موجود است که

۱. علاءالدین قدس جورابجی، بهاءالله موعود کتابهای آسمانی، ص ۲۸۱.

از آن جمله می توان به مکتوباتی خطاب به سلاطین وقت اشاره کرد؛ همچون :
 ناپلئون، پاپ و....^۱

کلمات مکنونه مبین، اشراقات، اقتدارات، جواهرالاسرار، چهار وادی، الواح
 سلاطین و... از اصلی ترین آثار بهاءالله به شمار می روند؛ گرچه آثار وی، منحصر به
 اینها نیست.

۱. مرحوم عبدالحسین آیتی آواره، مکتوبات و الواح ارسال شده برای سلاطین را دروغ شمرد و معتقد
 است که هرگز این الواح از دست مریدان درجه اول بهاءالله خارج نشده و به دربار هیچ سلطانی ارسال
 نشده است: عبدالحسین آیتی، کشف الحیل، ج ۱، ص ۱۱۷.

عبدالبهاء (عباس افندی)

عباس افندی ملقب به عبدالبهاء، در پنجم جمادی‌الاولی ۱۲۶۰ق در تهران متولد شد و از سن ۹ سالگی در تبعیدهای بهاء‌الله همراه او بود. وی در این سفرها بسیاری از تجربه‌های لازم برای یک زندگی پر از حادثه و البته لبریز از فریب و ریاکاری را از پدر و عموهای خود آموخت. البته این به معنای نداشتن تحصیلات مرسوم نیست. مبلغ پیشین بهائی، عبدالحسین آواره (آیتی) در کشف الحیل می‌نویسد:

«عبدالبهاء آن قدر معلم و مربی دارد که از حد، خارج است. نخستین معلمش همان پدرش بهاء و بعد از مسافرت پدرش به کوههای سلیمانیه، میرزا موسی کلیم و سپس نزد شیخ عبدالسلام شوافی از حکما و علمای مشهور بغداد تحصیل کرده است.»^۱

بهائیان وی را مرکز میثاق می‌نامند؛ ولی او خود را عبدالبهاء نامید و بر اهمیت این نام تأکید کرد.

۱. همان، ج ۲، ص ۱۳۴.

بهاء الله طبق آنچه در کتاب عهدی (وصیت نامه) آورده است، عباس افندی را نخستین جانشین پس از مرگ خود قرار داده و او را (غصن اعظم) نامیده است و فرزند دیگرش محمدعلی افندی با عنوان «غصن اکبر» جانشین عباس افندی در مقام خواهد بود.

اگر متن وصیت نامه، دستکاری نشده باشد و از صحت برخوردار باشد، عبدالبهاء هدف اصلی بهاء برای رهبری بهائیان بوده است؛ زیرا وی در وصیت نامه خود با عبارات ذیل بر این نکته تأکید می کند: «وصیة الله آنکه باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند»^۱ و در کتاب اقدس با عبارت «اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدأ فی المآل توجّهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الأصل القديم»^۲ وی عبدالبهاء را به عنوان مرکز عهد و پیمان، مبین آیات و آثار، مرجع و پیشوا و مثل اعلی برای پیروان خویش انتخاب می کند، گرچه پیروان محمدعلی هم برای ارجحیت مراد خود دلایلی دارند.

میرزا حسین علی نوری، وصیت نامه خود را با جملاتی حاکی از عدم دل بستگی به دنیا و توصیه هایی به فرزندان و مریدان برای توجه به امرالله پر می کند و در فرازی از آن به این آیه از قرآن اشاره می کند: Γ عفی الله عما سلف Φ ؛ «خدا

۱. کتاب عهدی، مجموعه الواح بهاء الله، ص ۳۹۹.

۲. کتاب اقدس، بند ۱۲۱.

ترجمه: هنگامی که دریای وصال از تلاطم آرامش یافت، همگی به کسی توجه کنید که خدا او را برگزیده است؛ کسی که از این اصل قدیم روئیده است.

می‌بخشد آنچه را که پیش از این روی داد.» گویا می‌خواهد به آنانی که هنوز دعوای بهائی ازلی را بی‌یاد داشتند، اعلام کند شما نیز آنها را فراموش کنید و مراقب باشید دوباره پیش نیاید؛ اما بهاء‌الله با این وصیت‌نامه نیز نتوانست ریاست را از دل فرزندانش بزدايد و باز هم اختلاف بر سر ریاست میان فرزندان وی رخ نمود. به مجرد مرگ حسین علی نوری، «غصن اکبر» و «غصن اعظم» تکرار ملال آور اختلافات گذشته میان بهاء و ازل را آغاز کردند.^۱ میرزا آقاخان کاشانی نخستین مؤمن و کاتب بهاء‌الله و چند نفر از نزدیکان و فرزندان میرزا حسین علی با نوشتن نامه‌های متعدد و کتابهایی به فارسی و عربی و فرستادن پیام برای بهائیان، در مقام انکار جانشینی مقام عبدالبهاء بر آمدند و وی را خارج از «دین بهاء» خواندند.^۲ سرانجام عباس افندی با استفاده از فرصتی که قرار گرفتن بر مسند ریاست برایش فراهم کرد، توانست بر برادر کوچک‌تر خود غلبه کند و او را از عرصه میدان رقابت براند.^۳

۱. رک: مکاتیب، ج ۱، ص ۴۴۲ و ۴۴۳؛ و شوقی افندی، توقیعات مبارکه، ص ۱۳۸ و ۱۳۹، ۱۴۶ و ۱۴۸.

۲. مفتاح باب الابواب، دکتر زعیم الدوله تبریزی، ص ۳۱۵.

۳. گویا این قوم، حیات خود را در طرد و لعن یکدیگر یافته بودند که هیچ‌گاه این غائله از میانشان رخت بر نیست.

سفر عبدالبهاء به اروپا و آمریکا

پس از انقلاب ترک جوان در ترکیه، سلطان عبدالحمید از سلطنت خلع شد و به تبع آن محدودیتهای سیاسی و اجتماعی عبدالبهاء از ناحیه حکومت برطرف شد. او در ۱۳۲۸ برای دعوت بهائیان اروپا و آمریکا از فلسطین به مصر و از آنجا به اروپا و آمریکا رفت.

عبدالبهاء در این سفر که سه سال به طول انجامید، تعالیمی را به عنوان تعالیم اصلی بهاء مطرح و معرفی کرد که امروزه آنها را به عنوان تعالیم دوازده‌گانه می‌شناسند؛ گرچه به مرور زمان، تعداد آنها بیشتر شد.^۱ آنچه در سفرهای عباس افندی به غرب، بیش از هرچیز دیگر خودنمایی می‌کند، شیفتگی این شخصیت به ظاهر مذهبی به تمدن پر زرق و برق غرب است.

وی در خطابه‌ای در منزل یکی از بهائیهای آمریکا می‌گوید:

«امشب، من نهایت سرور دارم که در همچو مجمع و محفلی وارد شدم. من شرقی هستم. الحمد لله در مجلس غرب حاضر شدم و جمعی می‌بینم که در روی آنان، نور انسانیت در نهایت جلوه و شهور است... من می‌گویم که ممکن است ملت شرق و غرب متحد شوند و ارتباط تامّ میان آمریکا و ایران حاصل گردد.»^۲

۱. مؤزان مومن، جامعه بهائی عشق آباد، ص ۱۸۵.

۲. خطابات عبدالبهاء، ج ۱، به نقل از: اسمعیل رائین، انشعاب در بهائیت، ص ۱۲۴.

سرانجام

عبدالبهاء در ۱۳۴۰ق/ ۱۳۰۰ش برابر با ۲۸ نوامبر ۱۹۲۱م در پی یک بیماری نه چندان بلندمدت مُرد. در پی مرگ وی، هواداران و دوستداران غربی او به انحای مختلف به ابراز همدردی با بازماندگان وی پرداختند؛ برای مثال در منبعی چنین می‌آید: «وزیر مستعمرات حکومت اعلیٰ حضرت پادشاه انگلستان، مستر وینستون چرچیل... تقاضا نمود مراتب همدردی و تسلیت حکومت اعلیٰ حضرت پادشاه انگلستان را به جامعه بهائی ابلاغ نماید... و ایکونت النبی نیز... اعلام نمود به بازماندگان فقید سر عبدالبهاء عباس افندی و جامعه بهائی تسلیت صمیمانه مرا ابلاغ نمایند... فرمانده کل قوای اعزامی مصر جنرال کنگروویو نیز تلگراف ذیل را مخابره نمود: متمنی است احساسات عمیقہ مرا به خاندان فقید سرعباس بهائی ابلاغ نمایند.»^۱

مقبره او در جوار مقبره باب، واقع در کوه کرمل، در همان جایی است که بنا به فرمان بهاءالله، محل استقرار استخوانهای سید علی محمد باب تعیین شده بود.

آثار

تالیفات عبدالبهاء عبارتند از:

- مقاله شخصی سیاح (تاریخ دوره اول فرقه بابی با گرایش‌های بهائیت به

فارسی)؛

۱. همان، ص ۲۲۶.

- رساله مدنیه (به فارسی)؛
- کتاب سیاسیه (در سیاست مدن به فارسی)؛
- کتاب مفاوضات؛
- درباره این کتاب، مطالبی در کتاب آواره (آیتی، کشف الحیل) آمده است که خواندنی است.^۱
- کتاب مکاتیب (در ۴ جلد مشتمل بر الواح به فارسی و عربی)؛
- تذکره الوفا (مشتمل بر شرح احوال مریدان درجه اول)؛
- مجموعه مناجاتها به فارسی؛
- مجموعه مناجاتها به عربی؛
- جواب نامه جمعیت لاهای (برای اجرای صلح عمومی)؛
- جواب پروفیسور فورل؛
- خطابات مبارکه در ۲ جلد به فارسی و عربی؛
- مجموعه الواح به زبان آذری؛
- لوح امریک؛
- الواح وصایای مبارکه (وصیت نامه).

۱. کشف الحیل، ص ۱۰۰.

شوقی افندی ربانی

شوقی ربانی، ملقب به ولی امرالله در یازدهم اسفند ۱۲۷۶ش/ ۲۷ رمضان ۱۳۱۴ق قمری در عکاک متولد شد. او فرزند ضیائیه^۱ و میرزا هادی افنان^۲ بود. شوقی تا ۱۱ سالگی را در عکله (محل زندگی و تبعیدگاه جد مادری خود بهاءالله) به سر برد. شوقی، تحصیلات خود را با معلمه‌ای ایتالیایی در عکا آغاز کرد^۳.

با سقوط حکومت عثمانی در سال ۱۹۰۸م، عبدالبهاء، همراه خانواده خود برای ادامه تحصیلات نواده‌هایشان به شهر حیفا در ۱۲ کیلومتری عکا نقل مکان کردند. شوقی در حیفا ادامه تحصیل داد و سپس به دانشگاه بیروت رفت و در نهایت،

۱. دختر بزرگ عبدالبهاء.

۲. افنان به معنی شاخه‌ها است و در واژه‌نامه بهائی به خویشان باب، افنان و به خویشان بهاء، اغصان می‌گویند. بهاء ظاهراً این القاب را برای ساختن چیزی مانند سلسله سادات در بهائیت وضع کرد.

۳. برادر زاده خدیجه بیگم همسر اول سید علی محمد باب.

۴. گوهر یکتا، ص ۱۴.

دانشگاه آکسفورد انگلستان را برای ادامه تحصیلات انتخاب کرد؛ اما به علت بازگشت اجباری به حیفا که در پی مرگ عبدالبهاء اتفاق افتاد، تحصیل او ناتمام ماند و موفق به اخذ مدرک از این دانشگاه نشد.^۱ زیرا بنا به رساله الواح وصایا عبدالبهاء شوقی به جانشینی عبدالبهاء منصوب شده بود.^۲

اگر نسبت رساله موسوم به «الواح و وصایا» به عبدالبهاء صحیح باشد، در این کتاب به جانشینی شوقی به عنوان ولایت امر در جامعه بهائی تصریح شده است. او در این الواح چنین آورده است:

«بعد از مفقودی این مظلوم باید اغصان و افنان سدره مبارکه و ایادی امر الله و احبای جمال ابهی توجّه بفرع دو سدره که از دو شجره مقدّسه مبارکه انبات شده و از اقتران دو فرع دوحه رحمانیه بوجود آمده (شوقی افندی) نمایند؛ زیرا آیت الله و غصن ممتاز و ولیّ امر الله و مرجع جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله و احبّاءالله است و مبین آیات الله و من بعده بکراً بعد بکر یعنی در سلاله او.»^۳

سپس عبدالبهاء، اقدام به پیش بینی کرده، برای شوقی نیز جانشینانی معرفی می‌کند:

در هر دوری، اوصیا و اصفیا دوازده نفر بودند. در ایام حضرت یعقوب دوازده پسر بودند و در ایام حضرت موسی دوازده نقیب، رؤسای اسباط بودند و در ایام

۱. کشف الحیل، ص ۲۱۲.

۲. اگر نسبت رساله موسوم به «الواح و وصایا» به عبدالبهاء صحیح باشد.

۳. عبدالبهاء، مفاوضات، ص ۱۲ و ۱۳.

حضرت مسیح، دوازده حواری بودند و در ایام حضرت محمد، دوازده امام بودند؛ ولکن در این ظهور اعظم، بیست و چهار نفر هستند، دو برابر جمیع؛ زیرا عظمت این ظهور چنین اقتضا نماید.^۱

نخستین و واپسین حلقه از سلسله ولایت امرالله

شوقی افندی، که نخستین ولی امر سلسله ولایت امرالله بود، پس از او باید در نسل ذکور وی این ولایت ادامه می‌یافت. اما عقیم‌بودن شوقی و نبود وصیت نامه^۲ وی در این باره، سلسله ولایت امر را عقیم نهاد.

منابع بهائی می‌نویسند که شوقی در دانشگاه آکسفورد، مشغول تحصیل بود که خیر فوت عبدالبهاء پدر بزرگش، رهبر جامعه بهائی را شنید. تحمل این خبر برای او بسیار مشکل بود؛ به حدی که چند ماه به‌طور کلی از همه کنارگیری کرد. در این مدت، اداره امور بر عهده خواهر عبدالبهاء (بهائیه، ملقب به ورقه علیا) بود. وی پس از چند ماه به حیفا بازگشت و زمام امور پیروان را به دست گرفت. او پس از آماده‌سازی و آشناکردن جامعه با رسالت خود، استحکام تشکیلات بهائی را آغاز کرد.^۳

۱. همان، ص ۴۵ و ۴۶.

۲. البته این اتهام نیز خالی از قوت نیست که جناح روحیه خانم برای نیل به اهداف خود و حذف رقبا هرگونه وصیت به‌جای مانده از شوقی را از میان برده باشند.

۳. گوهر یکتا، روحیه ربانی (همسر شوقی)، ص ۶۴-۱۰۰.

اما منابع مخالف شوقی می‌نویسند:

«شوقی به یاری توأم با نیرنگ‌بازی مادرش به ریاست رسید. خود او نه توانا می رهبری را در خود می‌دید، نه جاذبه‌های زندگی در غرب او را رها می‌کرد. کناره‌گیری از تشکیلات، هیچ ربطی به تألمات روحی او نداشت. در طول مدت چند ماهی که از پذیرفتن بار مسئولیت فرقه خودداری می‌کرد، بارها با وعده‌های مختلف به دعوت وی به حیفا پرداختند.»^۱

وقایع دوره شوقی افندی

با آغاز رهبری شوقی، فصل جدیدی در تاریخ بهائیت گشوده شد که به طور اجمالی به مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم:

تشکیل دولت نژادپرست اسرائیل

در زمان حیات شوقی و با سکوت خیانت‌آمیز و همراهی بی‌دریغ وی، حکومت یهودی اسرائیل با نقض حقوق مسلم فلسطینیان در فلسطین تأسیس شد. بی‌درنگ پس از استقرار این دولت، شوقی افندی با رئیس جمهور اسرائیل دیدار کرد و «مراتب دوستی بهائیان را با کشور اسرائیل بیان و آمال و ادعیه آنان را برای ترقی سعادت اسرائیل» اظهار داشت.^۲

۱. کشف الحیل، ص ۲۱۱.

۲. مجله اخبار امری، ۱۳۳۳.

مساعی بی‌شمار و همکاری صمیمانه شوقی و یارانش با صهیونیسم جهانی برای ایجاد دولتی یهودی در قلب جامعه اسلامی، سبب شد تا این مسلک در آنجا رسمیت یابد و املاک و اموال بهائیان تحت حمایت در آید و از مالیات و عوارض معاف گردد.^۱

طراحی و اجرای نقشه ده ساله مهاجرت

مهاجرت بهائیان به نقاط مختلف جهان و توسعه تشکیلات اداری و جهانی سازمان شبه دینی بهائیت از جمله کارهای دوره ریاست شوقی بر آیین بهائی بود. این فرایند به ویژه در دهه شصت میلادی، در اروپا و امریکا سرعت بیشتری گرفت و ساختمان معبدهای قاره‌ای بهائی موسوم به مشرق‌الاذکار به اتمام رسید.

انفصال و جدایی مبلغان برجسته از بهائیت

برخی مبلغان برجسته بهائی، راه خود را از تشکیلات شوقی جدا کردند و عده‌ای از آنها به تشکیل سازمانهای انسان‌دوستانه غیرمذهبی روی آوردند؛ مانند:

میرزا احمد سهراب

او از یاران قدیمی و پرکار عبدالبهاء بود که کاروان خاور و باختر را بنیان گذارد. برخی نویسندگان، فرقه‌ای بنام سهرابیه را به وی منتسب می‌دانند؛ اما

۱. توقیعات مبارکه، ج ۲، ص ۱۶۵.

عده‌ای دیگر، اساساً آیین بهائی را رها کردند و به دامان پر مهر اسلام بازگشتند که از آن جمله‌اند:

عبدالحسین تفتی آواره

وی در زمان بهائیت، آواره نامیده شد و پس از بازگشت، خود را آیتی نامید. او مهم‌ترین کتاب در تاریخ بهائیت به نام «الکواکب الدرّی فی مآثرالبهائیه» را نگاشته بود و عبدالبهاء آن را تأیید کرده بود. پس از توبه وی، شوقی افندی آن را بی اعتبار خواند. کتاب «کشف‌الحیل» در واقع، توبه‌نامه آیتی از منجلاب بهائیت بود.

فضل‌الله صبحی مهتدی

خاندان وی از قدیمی‌ترین خاندانهای بابی - بهائی کاشان و خود او از مقربان درگاه عباس افندی بود. پیام پدر و خاطرات صبحی از معروف‌ترین آثار وی در معرفی و نقد فرقه بهائی است. از نوشته‌های وی معلوم می‌شود شوقی به عادت زشت دچار بود که بهاء الله در کتاب اقدس از بیان حکم آن، خجالت کشید و مبهم باقی ماند.

میرزا حسن نیکو بروجردی

وی نیز با نگارش کتاب «فلسفه نیکو» به شرح حال و چگونگی ورود و خروج خود به فرقه بهائی می‌پردازد. وی در آن، اسراری را از این فرقه افشا می‌کند که بهائیان را شرمنده و عصبانی و دیگران را غرق در حیرت و شگفتی از انبوه رذالت‌های یک مجموعه ظاهراً دینی می‌کرد.

میرزا صالح اقتصاد مراغه‌ای

او منشی محفل روحانی بهائیان بود که پس از رسیدن به مقام «مبلغی امرالله و ناشر نفعات الله» و آشنایی با احوال بهائیان و آثار آنها، از بهائیت روی گرداند. وی مسلمان شد و کتاب «ایقاظ» را در رد پیروان بهاء نگاشت.^۱

...

مرگ شوقی

شوقی به سال ۱۳۷۷ ه. ق برابر با ۱۳۳۶ هجری شمسی، شش سال قبل از تشکیل بیت العدل به طرزی مشکوک و ناگهانی در لندن فوت کرد و همانجا مدفون گردید. علت مرگ او آنفلوانزا اعلام شد که مورد پذیرش برخی از بهائیان قرار نگرفت. سرهنگ ثابت با انتشار نامه‌ای در آن دوره، علت مرگ را در اثر توطئه خانم روحیه مکسول همسر وی و اعضای محفل لندن دانست، اگرچه این فرضیه هرگز اثبات نشد.^۲

اما وقتی رقم سنگین اموال و دارایی‌هایی که در اختیار شوقی افندی قرار داشت را در نظر می‌آوریم، احتمال هر گونه دسیسه چینی و توطئه برای تسلط بر جمعیت بهائیان که در واقع تسلط بر ثروت و قدرتی قابل توجه است، به شدت تقویت می‌گردد.

۱. بهائیان، ص ۲۸۲.

۲. اسماعیل رائین، انشعاب در بهائیت، ص ۱۷۷ - ۱۷۹.

بد نیست بدانیم در سال ۱۳۳۶ ش رقم مالیات بر ارث املاک و اموال ثروت شوقی ربانی، رهبر بهائیان، آن هم تنها در کشور ایران (زمان مرگ او) معادل ۲۸۷ میلیون دلار بود.^۱

تالیفات شوقی افندی

تالیفات شوقی افندی عبارتند از:


- نظم بدیع (مشمول بر ۷ رساله به انگلیسی)؛
- نظم اداری دیانت بهائی (مشمول بر دستورات تشکیلات بهائی به انگلیسی)؛
- ظهور عدل الهی (به انگلیسی و ترجمه به فارسی)؛
- لوح قرن (مشمول بر تاریخ مختصر یک قرن به فارسی)؛
- هذا القرن الابدع البدیع (به عربی)؛
- روز موعود فرا رسید (به انگلیسی و ترجمه به فارسی)؛
- نظامات بهائی (به انگلیسی و ترجمه به فارسی و عربی)؛
- ترجمه کتاب نبیل زرنندی به زبان عربی به نام مطالع الانوار؛^۲
- قرن بدیع؛

۱. همان، ص ۳۴۳.

۲. در باره این کتاب، رک: محیط طباطبائی، تاریخ نو پدید نبیل زرنندی، «مجله گوهر»، ش ۹، آذرماه ۱۳۵۴، شماره مسلسل ۳۳، مندرج در سایت بهائی پژوهی.

اصل این کتاب به انگلیسی است و در چهار جلد نوشته شده است. این اثر، مشتمل بر تاریخ باب و بهاء تا صدمین سال اعلان ادعای باب، توقیعات مبارکه و مجموعه دستخطهای شوقی به مناسبتهای گوناگون است. این مجموعه، ۶ جلد دارد. - دور بهائی.

این کتاب به انگلیسی نوشته شده و مروری بر تاریخ بهائیت و پیش‌بینی آینده آن طبق نظر عبدالبهاء است که به مناسبت نودمین سال فرقه‌سازی بهاء‌الله منتشر شده است.



فصل چهارم: نقدی بر اعتقادات بهائی

۱. توحید

بهائیان، خود را موحد و خداپرست می‌دانند و مدعی‌اند که بهاء‌الله خدا نیست و او را بنده‌ای از بندگان خدا می‌دانند که مقام مظهریت الهی را یافته است. دکتر اسلمنت مبلغ آمریکایی این فرقه می‌نویسد:

«شخص بهائی، هیكل بشری حضرت بهاء‌الله را پرستش نمی‌کند، بلکه ساجد جلال و مجد خداوند است که آن هیكل مکرم، مظهر آن است.»^۱
بررسی گفته‌ها و نوشته‌های بهاء‌الله، جانشینان و مبلغان او، ما را در پذیرفتن سخن این فرقه مبنی بر اعتقاد به توحید با مشکل مواجه می‌کند.

بهاء‌الله پس از ادعای «من يظهره اللهی» که باب، وعده آمدن او را داده بود و مواجهه با پذیرش این ادعا از سوی جمعی از بایبان، رفته رفته، دامنه ادعای خود را بالا و بالاتر برد و در نهایت به نغمه دروغین الوهیت خویش لب گشود.

۱. دکتر جی ای اسلمنت، بهاء‌الله و عصر جدید، ترجمه بشیر الهی، ص ۸۷، نسخه الکترونیک سایت جامع آثار بهائی.

او طی جملاتی - که به نمونه‌هایی از آن اشاره خواهد شد، - خود را خداوند و خالق جهان خواند و مدعی «الوهیت» شد، تا آنجا که حتی پیکر خودش را به عنوان قبله نماز پیروان خویش قرار داد. این جملات عبارت‌اند از:

الف) «اسمع ما یوحی من شطر البلاء علی بقعه المحنه و الابتلاء من سدره القضاء انه لا اله الا انا المسجون الفريد؛^۱ بشنو آنچه را که وحی می شود از مصدر بلا بر زمین غم و اندوه از سدره قضا بر ما به اینکه خدایی جز من زندانی یکتا نیست.»
ب) «کذلک امر ربک اذکان مسجوناً فی أخرج البلاد؛^۲ پروردگارت چنین امر کرد، زمانی که در خراب‌ترین شهرها زندانی بود.»

ج) «ان الذی خلق العالم لنفسه قد حبس فی أخرج الديار بما اکتسبت ایدی الظالمین؛^۳ آنکه جهان را برای خود خلق کرد، در خراب‌ترین مکانها به دست ستمکاران زندانی است.»

د) «ان الذی خلق العالم لنفسه منعه أن ينظر الی أحد من احبائه؛^۴ کسی که جهان را برای خودش خلق کرد، او را منع می‌کنند که حتی به یکی از دوستانش نظر افکند.»

۱. میرزا حسین علی نوری، کتاب مبین، ص ۲۸۶.

۲. همان، ص ۳۴۲.

۳. همان، ص ۵۶.

۴. همان، ص ۲۳۳.

آیا می‌توان پذیرفت که این جملات، کلام الهی است؟ آیا خدایی چنین ذلیل که بعدست بندگان خود گرفتار و زندانی می‌شود، سزاوار پرستش است؟

هـ) حسین علی بهاء، انبوه پر شمار مردم را که به ادعای خدایی او واقعی نمی‌گذاشتند، در شمار غافلان می‌خواند. او در جواب کسانی که از او می‌پرسیدند: «تو که خود را خدا می‌دانی، چرا بعضی مواقع می‌گویی: ای خدا! و در بعضی از نوشته‌هایت از او استمداد می‌طلبی؟» می‌گوید: «یدعو ظاهری باطنی و باطنی ظاهری لیست فی الملک سوای ولکن الناس فی غفلة مبین؛ باطع ظاهر را و ظاهر باطن را می‌خواند. در جهان معبودی غیر از من نیست؛ ولی مردم در غفلت آشکارند.»

در کتاب بدیع نیز آمده است:

«انه يقول حينئذ انى انا الله لا اله الا انا كما قال النقطة، (سیدباب) من قبل و بعينه يقول من يأتيني من بعد؛^۱ بها می‌گوید خدایی جز من تنها نیست؛ همان‌گونه که باب قبل از من چنین گفت و نیز همان‌گونه که کسی که بعد از من می‌آید چنین خواهد گفت.»

بهاءالله با قبله قرار دادن قبر خود و نیز کسی که باید در نماز به او توجه قلبی شود، عملاً پرستش خود را همان پرستش خدا دانسته و فرقی میان آنها قائل نشده است. محمدعلی قائمی در درس نوزدهم از کتاب دروس الدیانه می‌نویسد:

۱. میرزا حسین علی نوری، بدیع، ص ۱۵۴.

«قبله ما اهل بهاء روضه مبارکه در مدینه عکلاست که در وقت نماز خواندن

باید رو به آن بایستیم و قلباً متوجه به جمال قدم، یعنی بهاء باشیم...»^۱

در بهائیت، خدا آن است که در عین بی‌نیازی و صمدیت،^۲ نیازمند است؛ آن

هم به بنده‌ای که خود، سرا پا نیازمندی است. به این جمله از بهاء‌الله در کتاب ایقان

درباره ملا حسین بشرویه‌ای توجه کنید:

«از آن جمله جناب ملا حسین است که محل اشراق شمس ظهور شدند. «لَوْلَاهُ

مَا اسْتَوَى اللَّهُ عَلَى عَرْشِ رَحْمَانِيَّةٍ وَ مَا اسْتَقَرَّ عَلَى كُرْسِيِّ صَمَدَانِيَّةٍ؛^۳ اگر بشرویه‌ای

نبود خدا بر عرش رحمانیت جای نمی‌گرفت و بر کرسی بی‌نیازی قرار نمی‌یافت.»

می‌دانیم صمد به معنای بی‌نیاز مطلق است. این چه خدایی است که برای نیل

به بی‌نیازی، نیازمند بنده نیازمند خود، ملا حسین بشرویه‌ای است؟

پس از آنکه رهبران بهائی و مبلغانشان متوجه رسوایی‌های حاصل از این دعاوی

شدند، کوشیدند آن اقوال سخیف را با شطحیات صادره برخی از صوفیه مقایسه

کرده، به سادگی از کنار آن بگذرند؛ در صورتی فقها و علما به هیچ وجه، شطحیات

۱. محاکمه و بررسی باب و بهاء، ج ۲، ص ۱۰۵ و ۱۰۶.

۲. صمد در لغت به بی‌نیاز مطلق گویند.

۳. ایقان، ص ۱۴۸، بند ۲۴۸.

فقها و علما را نفی پذیرند و به فرض اگر شطحیات^۱ عرفا هم مقبول باشد، باز چیزی را عوض نمی‌کند؛ زیرا:

اولاً: ناشی از دستیابی افراد کم‌ظرفیت به مقامات بلند عرفانی است که قادر به کتمان دیده‌ها و دانسته‌های خود نیستند؛

ثانیاً: در تمام کتبهای مقدس موجود، هیچ‌گاه جملاتی نظیر اینها از سوی انبیا و اولیا دیده و شنیده نشده است؛ ضمن آنکه عبارتها و کلمات بهاء‌الله با ادبیات و اصطلاحات رایج در لسان عرفا و متصوفه متفاوت است؛

ثالثاً: از کجا می‌توان فهمید که جملات بهاء‌الله، جمله‌ای مانند «انا ربکم الاعلی» فرعون است یا شطحی صوفیانه؛

رابعاً: تصریح عباس افندی، راه هرگونه توجیه کلمات بهاء را سد کرده است. او می‌گوید:

«ای مقبل الی الله و منقطع الی الله مقام مظاهر قبل نبوت کبری بود و مقام حضرت اعلی الوهیت شهودی و مقام جمال اقدس احدیت ذات هویت وجودی و مقام این عبد عبودیت محضه صرفه بخته و هیچ تأویل و تفسیری ندارد.»^۲

۱. شطحیات، عبارتی است با ظاهری کفرآلود که به ادعای صوفیه، حاکی از فنای فی الله در فرد عارف است.

۲. نصرالله رستگار، تاریخ صدرالصدور، ص ۲۰۷.

«چه که این ظهور اعظم نفس، ظهور الله است، نه به عنوان تجلی و مجلی و نور این نیز قدم را اشرافی و غروبی نیست.»^۱

او بهاءالله را عیناً خدا فرض کرده، به بهائیان دستور می دهد که به اثبات وحدانیت او پردازند:

«ثانی، فریضه اثبات وحدانیت جمال غیب الهی و مظهریت کامله ربانیه حضرت نقطه اولی و عبودیت محضه صرفه ذاتیه کینونیه باطنه حقیقی صریحه عبدالبهاء بدون شائبه ذکری دون آن.»^۲

۱. همان، ص ۲۶.

۲. مکاتیب، ج ۱، ص ۵۰۴.

۲. نبوت

بر اساس اعتقاد بهائیان، «در قرآن، سوره احزاب، محمد رسول الله را خاتم انبیا فرموده است. جمال مبارک (جل جلاله) ضمن جمله مزبور می‌فرماید که مقام این ظهور عظیم و موعود کریم از مظاهر سابق بالاتر است؛ زیرا نبوت به ظهور محمد رسول الله ختم شد و این دلیل است که ظهور موعود عظیم، ظهور الله است و دوره نبوت منتهی شد؛ زیرا رسول الله خاتم انبیا بوده.»^۱

«همانا خداوند در قرآن مجید، حضرت رسول را خاتم انبیا نامیده و سلسله نبوت را به وجود مبارکش ختم کرده و در سوره احزاب نازل شده است: Γ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ Φ و از این مطلب در کمال وضوح، عظمت مقام مظهر الهی و موعود ملل و ادیان ظاهر می‌شود؛ به این معنی که

۱. رک: عبد الحمید اشراق خاوری، رحیق مختوم، ج ۱، ص ۷۸.

مقام آن حضرت، رسالت و نبوت نبوده و نیست؛ بلکه ظهورالله و مظهر مقدس نفس
غیب الغیوب است که در قرآن مژده ظهورش به همین اسم نازل شده است : Γ هَلْ
يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ...^۱»

۱. قاموس توفیق منیع، ج ۱، ص ۱۱۴.

۳. معاد (رستاخیز)

در دیدگاه بهائی برای بعد از این دنیا هم، دنیای دیگری تصویر شده است؛ اما از معاد به مفهوم قیامت و رستاخیز اسلامی، خبری نیست. رهبران و مبلغان بهائی با توجیه و تأویل نابه‌جا و خارج از آیات قرآن مجید در موضوع معاد، مدعی دلالت این معانی بر ظهور باب و بهاء شده‌اند.

دکتر اسلمنت مبلغ آمریکایی بهائیت، نظر باب را درباره معاد، قیامت، بهشت و دوزخ چنین بیان می‌کند:

«قسمت مهمی از تعالیم حضرت باب در تفسیر و تشریح معانی قیامت و یوم الجزاء و بهشت و دوزخ است. بنا به گفته ایشان، مقصود از قیامت، ظهور مظهر جدید شمس حقیقت است. قیام اموات، عبارت از بیداری و انتباه روحانی نفوسی است که در قبور جهل و نادانی و غفلت و ضلالت به‌خواب رفته‌اند.

یوم الجزاء، یوم ظهور مظهر جدید است که به سبب ایمان یا انکار آن، اغنام از سایر بهائم جدا شوند؛ زیرا اغنام حقیقی، ندای شبان مهربان را می‌شناسند و از پی او

روان می‌گردند. بهشت، عبارت از فرح و مسرت معرفت‌الله و محبت‌الله است که در نتیجه ایمان بمظهر، ظهور الهی حاصل می‌گردد تا باین وسیله هر کس به قدر استعداد خود بمنتها درجه کمال رسد و بعد از موت، حیات جاودانی در ملکوت الهی یابد و دوزخ، حرمان از عرفان الهی است که نتیجه اش عدم نیل کمال ملکوتی و محرومیت از الطاف لایزالی است و بوضوح تصریح گشته که این مصطلحات غیر از این، معنای دیگر ندارد و مفاهیم عامه از قیام مردگان با جسد عنصری و بهشت و دوزخ و امثال آن صرفاً ضربی از اوهام و تخیلات است و از جمله تعلیمات آنکه انسان را پس از فنای این جسد خاکی، بقای ابدی است و در حیات روحانی بعد از موت، ترقی و تعالی در کمالات نامتناهی است.^۱

بهاء‌الله در بحثهای مربوط به قیامت، چیزی بر گفته‌های باب نیفزوده و ادعاهای واهی او را تکرار می‌کند. او در کتاب ایقان، تمام مطالب قرآن کریم را درباره قیامت با تأویلات خارج از قاعده و تفسیر به رأی به ظهور باب نسبت می‌دهد و افکار تمام علما را عاطل و باطل می‌داند. او می‌گوید:

«... مقصود از صور، صور محمّدی است که بر همه ممکنات دمیده شد و قیامت، قیام آن حضرت بود بر امر الهی و غافلین که در قبور اجساد مرده بودند، همه را به خلعت جدیده ایمانیّه منخّع فرمود و به حیات تازه بدیعه زنده نمود. این است وقتی که آن جمال احدیّه اراده فرمود که رمزی از اسرار بعث و حشر و جنت و نار و قیامت اظهار فرماید، جبرئیل وحی این آیه آورد: **فَسَيُنْفِضُونَ إِلَيْكَ**

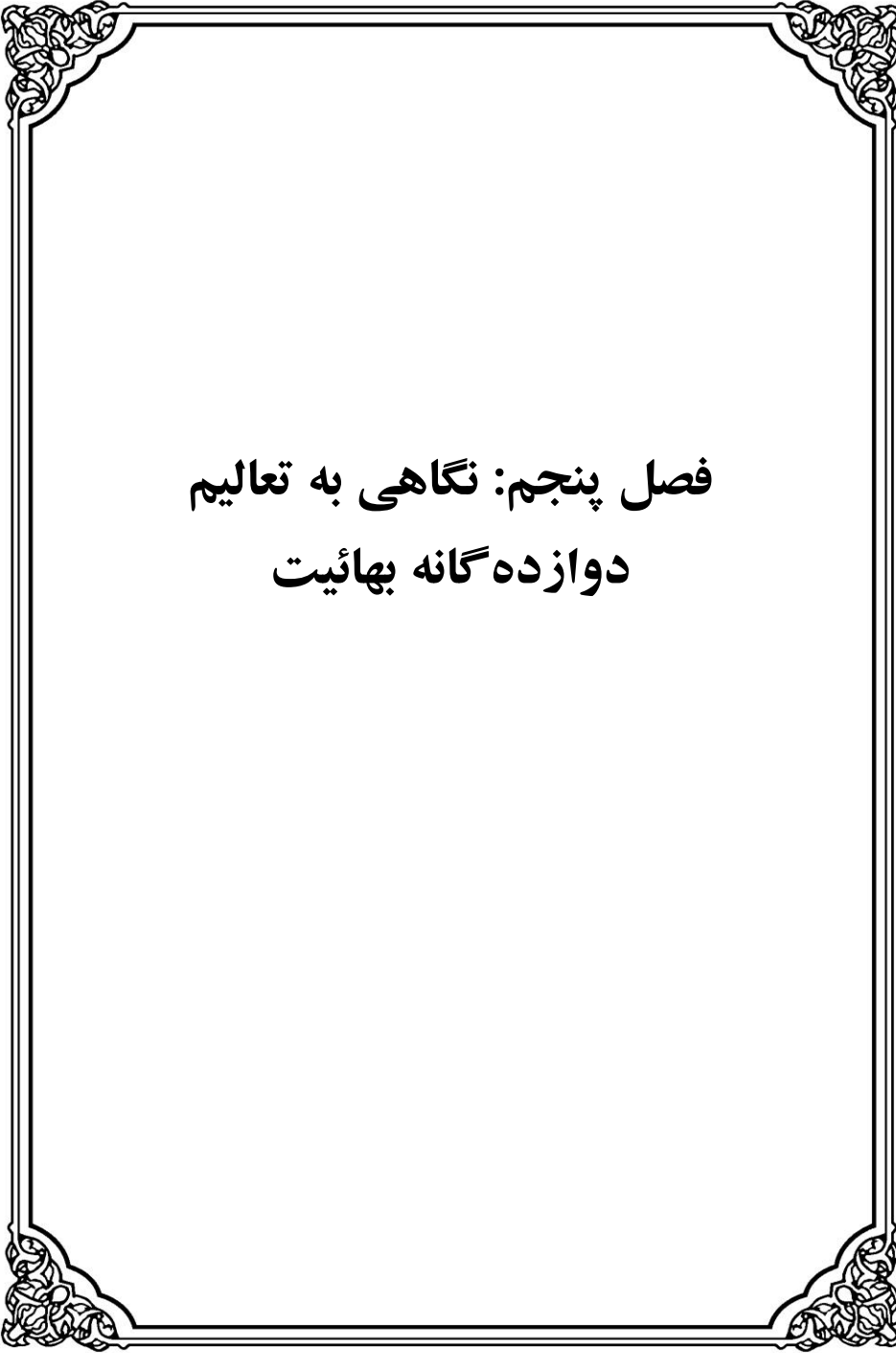
۱. بهاء‌الله و عصر جدید، ص ۲۹ و ۳۰.

رُؤُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا^۱؛ «یعنی زود است این گمراهان وادی ضلالت سرهای خود را از روی استهزا حرکت می‌دهند و می‌گویند چه زمان خواهد این امور ظاهر شد؟ تو در جواب بگو که شاید اینکه نزدیک باشد.»

تلویح همین یک آیه، مردم را کافی است اگر به نظر دقیق ملاحظه نمایند. سبحان الله، چقدر آن قوم از سبیل حق دور بودند. با اینکه قیامت به قیام آن حضرت قائم بود و علامات و انوار او همه ارض را احاطه نموده بود، مع ذلک سخریه می‌نمودند و معتکف بودند به تمثیلی که علمای عصر به افکار عاطل باطل جسته‌اند و از شمس عنایت ربّانیّه و امطار رحمت سبحانیّه غافل گشته‌اند.^۲

۱. اسراء / ۱۵.

۲. ایقان، ص ۷۶، بند ۱۲۳.



فصل پنجم: نگاهی به تعالیم
دوازده گانه بهائیت

عبدالبهاء در سفر تبلیغی که به اروپا و آمریکا انجام داد، در مجامع، کلیساها و کنائس مختلف به سخنرانی پرداخت و به عنوان مبین آثار بهاءالله، اصولی را در ۱۲ فصل به عنوان تعالیم بهائیت معرفی کرد. سپس مدعی شد که این تعالیم بدیع، بکر و منبعث از آورده‌های میرزا حسین علی است؛ اما به وضوح روشن است که برخی از این تعالیم ریشه در اندیشه‌های بهاءالله نداشته و حتی در مواردی مثل تساوی حقوق زن و مرد، مخالف تفکر بنیانگذار این فرقه بوده است. برخی دیگر، موضوعاتی است که در دوره‌های پیش از بهاءالله وجود داشته و بسیار علمی تر و منطقی تر از آنچه عبدالبهاء مدعی آن است، درباره آنها بحث شده است. این موارد بعدها به اصول دوازده‌گانه بهائیت شهرت یافت، احمد یزدانی در کتاب نظراجمالی در دیانت بهائی تعداد تعالیم را بیشتر معرفی می‌کند.

در فصل اعتقادات می‌توان به بررسی این دوازده اصل پرداخت؛ اصولی که بهائیت برای آنها، تبلیغات بسیاری به راه انداخت که گویا راه رسیدن به حیاتی

سعادت‌مندانه منحصر به این تعالیم است؛ بنابراین برای کندوکاو در اهمیت، اصالت و قابلیت اجرای این تعالیم، این فصل به تعالیم بهائیت اختصاص یافت.

۱. تحری حقیقت

واژه تحری حقیقت، به معنای آزاد سازی حقیقت است؛ یعنی انسان باید شخصا و بدون هیچ فشاری از جانب کسی، عقیده‌اش را برگزیند و اساساً یکی از امور فطری است که در تمام ملل و ادیان، مقبول است.

دینداری انسان، اگر توأم با تحقیق و جستجو باشد تدینی ارزشمند است. قرآن نیز به عنوان منشور هدایت و کتاب آسمانی دین خاتم بر این معنی تأکید بسیار کرده است. مصادیق تبعیت نکوهیده در قرآن، تقلید از آباء و اجداد، بزرگان منحرف قوم و تبعیت از اکثریت است. پیامبر اسلام 9 نیز بنا بر این اوامر الهی از پیروانش می‌خواهد که کورکورانه از دیگران تبعیت نکنند و بر همین اساس در رساله‌های عملیه فقهای اسلامی، اصول دین از اموری است که قابل تقلید نیست و هر فرد باید با اندیشه و عقل خود به آنها دست یابد.

نمونه‌هایی از آیات قرآن

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولَٰئِكَ هُمُ الْآبَاءُ هُمُ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ؛ «و هنگامی که به آنها گفته شود: به سوی آنچه خدا نازل کرده، و به سوی پیامبر بیایید! می‌گویند: آنچه از پدران خود

یافته‌ایم، ما را بس است!»؛ آیا اگر پدران آنها چیزی نمی دانستند، و هدایت نیافته بودند [باز از آنها پیروی می‌کنند]؟!^۱

﴿إِنَّا قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ﴾^۲ «نه، [هیچ دلیلی بر حقیقت بت پرستی و شرک خود ندارند؛] بلکه [دلگرمی آنان به آیینشان این است که] گفتند: ما پدرانمان را بر آیینی یافتیم و مسلماً ما هم با پیروی از آثارشان ره یافته‌ایم.»

﴿وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ﴾^۳ «و به همین گونه، پیش از تو در هیچ شهری ، بیم‌دهنده‌ای نفرستادیم؛ مگر آنکه سران خوشگذران و مست و مغرورش گفتند : ما پدرانمان را بر آیینی یافتیم و ما هم حتماً به آثارشان اقتدا می‌کنیم.»

﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا﴾^۴ «و می گویند : پروردگارا! همانا ما از فرمانروایان و بزرگانمان اطاعت کردیم، در نتیجه گمراهمان کردند.»

۱. مائده / ۱۰۴.

۲. زخرف / ۲۲.

۳. زخرف / ۲۳.

۴. احزاب / ۶۷.

نکته مهم در این باب آنکه، تحری حقیقت در بهائیت، چیزی بیش از شعار و پندار نیست؛ زیرا:

الف) از یک سو ادعا می‌شود که هر کس باید با توکل بر خداوند، با گوش خود بشنود و با چشم خود ببیند و بخواند و با عقل خود، تفکر و تعقل کند و از سوی دیگر می‌گوید:

«فهم کلمات الهیه و درک بیانات حمایات معنویه، هیچ دخلی به علم ظاهری ندارد. این منوط به صفای قلب و تزکیه نفوس و فراغت روح است.»^۱
پس شنیدن با گوش خود، دیدن با چشم خود و تفکر با عقل خود، در واقع عملی بی‌اهمیت و ادعاهایی بی‌مورد خواهد بود.

ب) بهاء‌الله در فرازهای مختلف از نوشقه‌هایش، مریدان را از شنیدن نغمه‌های مخالف خود بر حذر می‌دارد؛ حتی اگر کلامشان به کل کتب و آیات، مستند باشد:

«جمیع احبّاء الله لازم که از هر نفسی که رائجه بغضا از جمال عزّ ابهی ادراک نمایند، از او احتراز جویند؛ اگر چه بکلّ آیات ناطق شود و بکلّ کتب تمسک جوید، الی ان قال عزّ اسمہ. پس در کمال حفظ، خود را حفظ نمایند که مبادا بدام تزویر و حیلہ گرفتار آیند. این است نصح قلم تقدیر و در خطاب دیگر می‌فرماید

۱. ایقان، ص ۱۶۳.

پس از چنین اشخاص اعراض نمودن، اقرب طرق مرضات الهی بوده و خواهد بود، چه که نَفْسشان مثل سمّ سرایت‌کننده است.^۱

ج) مطالعه احوال کسانی که از بهائیت کناره گرفته‌اند ببطرز شگفت‌آوری از فقدان آزادی عقیده و تفکر در این جماعت مدعی تحریر حقیقت، حکایت می‌کند.^۲

۲. وحدت عالم انسانی

یکی دیگر از تعالیم دوازده‌گانه بهائیان، وحدت عالم انسانی است. بهاء‌الله می‌گوید:

«ای اهل عالم! سرا پردهٔ یگانگی بلند شد. به چشم بیگانگان یکدیگر را ببینید؛ همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار.»^۳

وجود جهانی متحد که آحاد آن همدل، همیار و همراه هم باشند، چیزی است که مورد علاقه تمام انسانها است؛ اما این وحدت در صورتی ارزش دارد که یک جامعه متحد ایمانی تشکیل شود. وحدت عالم انسانی به آن معنا که در بهائیت آمده است، مورد قبول اسلام نیست؛ بلکه با خرد و وجدان آدمیان کاملاً مغایرت دارد.

۱. گنجینه حدود و احکام، ص ۴۵۰.

۲. علاقه‌مندان به کتاب سایه شوم، اثر خانم مهناز رئوفی، منتشره از سوی مؤسسه کیهان مراجعه فرمایند.

۳. بهاء‌الله، دریای دانش، ص ۸.

اسلام نه تنها با این وحدت بی معنا توافقی ندارد؛ بلکه کافران سیاه دل را از چهارپایان هم بدتر می‌داند. شوقی افندی، وحدت عالم انسانی را در رأس تمام تعالیم بهائی معرفی کرده است و عبدالبهاء با فراموش کردن رفتارهای خود، با مخالفین ریاستش ریا کارانه مدعی می‌شود:

«جفاکار را مانند وفادار ببنهایت محبت رفتار کنید و گرگان خونخوار را مانند غزالان ختن و ختامشک معطر به مشام رسانید.»^۱

اما پیش از هرچیز، بهائیت باید توضیح دهد که مقصود از وحدت عالم انسانی چیست؟

راهکار و مکانیزم دستیابی به وحدت عالم انسانی چیست؟

در صورت ایجاد این وحدت، رهبران و متصدیان اداره این جهان متحد با توجه به تضارب آرای متعدد و متشتت، چگونه انتخاب خواهند شد تا حقوق اقلیتها نیز رعایت شده باشد؟

اگر مراد از وحدت عالم انسانی این است که سوءظن، حسادت، نفرت، تجاوز، تعصبات فردی و غیره را باید کنار بگذاریم و در یک جمله سعی کنیم همگی انسانهای خوبی باشیم، که موضوع تازه‌ای نیست و همه ادیان الهی، این را گفته‌اند و اگر مقصود، احترام متقابل ملتها به همدیگر و رعایت حقوق جوامع، توسط همدیگر است که در بهائیت، این موضوع مصداق ندارد؛ برای نمونه عبدالبهاء در یکی از

۱. مکاتیب، ص ۱۶۰.

سخنرانیهایش در مقام تعریف و تمجید از سیاهان آمریکایی و مقایسه آنان با سیاهان آفریقایی، به سیاهپوستان اهانت می‌کند و آنها را گاوهای به صورت انسان می‌داند. وی می‌گوید:

«مثلا چه فرق است میان سیاهان افریک و سیاهان امریک، اینها خلق الله البقر علی صورة البشرند آنان متمدن و با هوش و ...»^۱

بهائیتی که مدعی وحدت عالم انسانی است، حکم طرد روحانی را چگونه توجیه می‌کند؟ طرد در بهائیت، آن‌چنان وحشیانه است که از طاعونی شمردن فرد هم سخت‌تر به حساب می‌آید. در صورت طرد شدن فرد، نزدیک‌ترین افراد به او مثل پدر، مادر، فرزند و همسر، حق گفتگو و ارتباط با او را ندارند و شاید بتوان طرد را از مرگ هم سخت‌تر و ناراحت‌کننده‌تر دانست.

جالب است بدانید طرد روحانی گاهی از اوقات با دلایلی بسیار پیش پا افتاده اتفاق افتاده است، برای مثال سفر بهائیان به اسرائیل برای زیارت باید دقیقا با برنامه ریزی تشکیلات باشد. یک بهائی حق ندارد بدون اجازه آنها به اسرائیل سفر کند. روزی یکی از بهائیان به نام صادق آشچی تصمیم می‌گیرد بدون اجازه شوقی به فلسطین سفر کند و این کار را انجام می‌دهد. خبر به شوقی می‌رسد و او آن‌چنان از این عمل وی خشمگین می‌شود که بی‌درنگ طی نامه‌ای، شدیدترین مجازات در

۱. خطابات عبدالهاء، ص ۱۱۹.

بهائیت، یعنی طرد روحانی را برای او در نظر می‌گیرد و به تشکیلات، دستور اجرای آن را می‌دهد.

بیت‌العدل، پس از شوقی، همین رویه را معمول داشته و سفر بهائیان به اسرائیل را کاملاً تحت کنترل گرفته است. این مرکز، اقامت بیش از نه روز را مجاز نشمرده و سکونت در آنجا را ممنوع دانسته است. همچنین، تبلیغ را ممنوع کرده است تا هیچ بهائی در آنجا سر نجنباند و خبری از رازهای پنهان، مانند چگونگی پیوستگی سرنوشت بهائیت و اسرائیل – که همچون حلقه‌های یک زنجیر است – را کشف نکند تا نتواند هنگام بازگشت، این خبرها را به گوش دیگر بهائیان برساند.

پیام شوقی درباره طرد آقای صادق آشچی، فرزند آقا محمد جواد به سبب سفر به فلسطین، بسیار شگفت‌انگیز و حاوی نکات جالبی است:

«در موضوع صادق، فرزند آقا محمد جواد آشچی فرمودند، بنویس: این شخص بد اخلاق و پست فطرت، اخیراً مخالف دستور این عبد، مسافرت به فلسطین نموده و وارد ارض اقدس گشته [است]. تلغرافی راجع به طرد و اخراج او از جامعه به آن محفل مخابره گردید. به والدش صریحاً اظهار و انذار نمایند، مخابره با او به هیچ وجه من الوجوه جائز نه، تمرد و مخالفت نتایجش وخیم است!»^۱

این پیام را با ادعای وحدت عالم انسانی و حقوق بشر در هزاره سوم و در عصر ارتباطات و مراودات جهانی فرهنگ‌ها جمع‌بندی کنید...^۲

۱. توقیعات مبارکه، (۱۹۵۲ - ۱۹۴۵) ۱۲۵ بدیع، ص ۴۱ و ۴۲.

2. <http://www.bahairesearch.ir/html/modules.php?op=modload&name=News&file=article&sid=162>

نکته پایانی در این باره اینکه؛ هم اکنون بر اثر تعلیمات به اصطلاح الهی بهائیت و در نتیجه شعار وحدت عالم انسانی، گروههای متعددی از بهائیت جدا شده اند و تحت عناوین: بهائیان سابق (Bahaisformer)، بهائیان واقعی (Orthodox)، بهائیان طرد شده (Bahais-ex)، بهائیان همجنس گرا (gay bahis) و بهائیان اصلاح طلب (Reformer bahais) مطرح می‌باشند و بدون هیچ‌گونه وحدت و تفاهمی در حوزه‌های مورد علاقه خود مشغول فعالیت هستند.

۳. تشکیل دادگاه بین‌المللی

به عقیده عبدالبهاء باید مجمعی از نمایندگان سراسر دنیا برای حل مسائل جهانی تشکیل شود. اکنون اگر مقصود جناب بهاء از این دادگاه، چیزی شبیه سازمان ملل کنونی است که الزاماً نمی‌تواند برای ملتها باشد؛ چرا که نمایندگان آن از سوی دولتها برگزیده می‌شوند.

این سازمان و نظایر آن با هر عنوان، بیشتر برای حل مناقشات دولتها با یکدیگر است؛ آن‌هم با پایین رفتن کفه به سود دولتهایی که قدرت بیشتری دارند. در این صورت، چنین کاری با رسالت ادیان سازگار نیست که باید متکفل امور ملتها باشند و اگر مقصود، غیر از این است که از پیروان و رهبران این فرقه، جز شعار، هیچ راهکار مناسبی دیده و شنیده نشده است.

نهایت کلام به اینجا می‌رسد که مقصود نهایی عبدالبهاء است؛ «در تشکیل اتحادیه آینده ملل یک نوع حکومت ما فوق حکومتها باید تدریجاً به وجود آید که دارای تأسیسات و تشکیلات وسیعه است»^۱ و حتماً آن یک حکومت بهائی است؟؟؟

۴. مداخله نکردن در امور سیاسی

رهبران بهائی برای پنهان کردن سوء پیشینه شرم آور فرقه خویش که حاکی از انعقاد نطفه نامشروع این فرقه در آلوده ترین بس‌تر و رشد آن توسط پلیدترین سیاستهای استعماری است و مهم تر از آن تداوم خدمت به اربابان خود، شعار عدم مداخله در امور سیاسی را به عنوان یک تعلیم دینی ارائه نمودند. تأمل در تحذیرات رهبران بهائی گواه راستینی بر این ادعا است که برخی از آنها در ذیل مرور می‌شود:

میرزا حسینعلی در اقدس می‌نویسد:

«کسی حق اعتراض بر کسانی که بر مردم حکومت می‌کنند را ندارد. آنان را با آنچه نزدشان است رها کنید و به قلبها توجه کنید»^۲

و در لوح ذبیح می‌گوید:

۱. جامعه عمومی دنیا، ص ۱۸.

۲. «لیس لأحد أن يعترض على الذين يحكمون على العباد دَعُوا لَهُمْ ما عندهم و توجَّهوا الى القلوب»:

اقدس، بند ۹۵.

«... ابدأً در امور دنیا و ما يتعلّق بها و رؤسای ظاهره آن تکلم جائز نه، حقّ جلّ و عزّ مملکت ظاهره را بملوک عنایت فرموده، بر احدی جائز نه که ارتکاب نماید امری را که مخالف رأی رؤسای مملکت باشد...»^۱

عبدالبهاء نیز در تأیید سخنان پدر در ضمن الواح وصایا می‌نویسد:

«ای احبّای الهی! باید سریر سلطنت هر تاجدار عادلّی را خاضع گردید و سُدّه ملوکانه هر شهریار کامل را خاشع شوید. بپادشاهان در نهایت صداقت و امانت خدمت نمائید و مطیع و خیرخواه باشید و در امور سیاسی بدون اذن و اجازه از ایشان مداخله ننمایید؛ زیرا خیانت با هر پادشاه عادلّی خیانت با خداست. هذه نصیحةً منّی و فرضٌ علیکم من عند الله فطوبی للعاملین.»^۲

و دستور می‌دهد بر: «منع عموم از آنچه سبب فتنه و فساد و عدم مداخله در امور سیاسیّه بالکلّیه و عدم مکالمه در این خصوص ولو بشقّ شفّه^۳ و دلالت بر تمکین در جمیع احوال و سکون و محبّت و دوستی با عموم.»^۴

۱. گنجینه حدود و احکام، ص ۳۳۳.

۲. گنجینه حدود و احکام، ص ۳۳۵.

۳. شق شفّه به معنی لب گشودن و کنایه از اینکه بهائیان حتی به اندازه لب گشودن نیز حق دخالت در سیاست را ندارند.

۴. گنجینه حدود و احکام، ص ۳۳۷.

«میزان بهائی بودن و نبودن این است که هر کس در امور سیاسی مداخله کند و خارج از وظیفه خویش حرفی زند و یا حرکتی نماید، همین برهان کافی است که بهائی نیست. دلیل دیگر نمی‌خواهد.»^۱

با نگاهی به تمامی دستورهایی که بهائیان را از دخالت در امور سیاسی باز می‌دارد، به نکته ظریفی می‌رسید و آن اینکه در حقیقت، این یک دستور کاملاً سیاسی از سوی تشکیلات رهبری فرقه است.

در واقع این امر، نه یک آموزه دینی، بلکه تاکتیکی سیاسی برای جلب نظر و استفاده از حاکمان و دولتمردان دیکتاتور است؛ زیرا از مداخله توده‌های مردم در سیاست بیم دارند و آن را تهدیدی برای حاکمیت خود تلقی می‌کنند و می‌دانیم که اکثر رژیمهای معاصر با دوره شکل‌گیری بهائیت از این قبیل بوده‌اند. البته امروزه هم شاهد انواع حکومتهای استبدادی هستیم که از این گونه دستور العملهای ظالم پرور استقبال می‌کنند.^۲

محقق ارزشمند، سید محمد باقر نجفی تحلیل خود را درباره این تعلیم چنین ارائه می‌کند: «اگر به حسن نظر و بر اساس ظواهر تصریحات مذکور بنگریم، بهائیان، طبق دستورهایی مکرر زعمایشان در هر کشوری که سکونت گزیدند و یا از اهل هر مملکتی که باشند، بی‌تفاوت‌ترین مردم نسبت به سرنوشت و مصالح ملی آن

۱. مجله اخبار امری، ارگان رسمی بهائیان ایران، شماره ۵، دی ۱۳۲۵ ه. ش.

۲. ر.ک: مقاله کاش همه بهائی می‌شدند، ویژه‌نامه ایام (جام جم)، ۱۳۸۶ ش، ص ۴۰، به نقل از: مجله

اخبار امری، ش ۲، ۱۳۴۷ ش، ص ۱۱۱-۱۱۵.

کشورند. عباس افندی می‌نویسد: «بهائیان، نه با اهل سیاست همراز و نه با «حریت طلبان» دمساز؛ نه در فکر حکومت، نه مشغول به ذم احدی از ملت... یاران باید بر مسلک خویش (بهائیت) برقرار باشند و از علو و استکبار بیگانگان تغییر و تبدیل در روش و سلوک ندهند و در هیچ امری مداخله نکنند و به هیچ مسئله ای از مسائل سیاسیہ نپردازند... این است روش و تکلیف بهائیان...»^۱

آنچه ملاحظه فرمودید بی‌تفاوتی و بی‌علاقگی آشکار بهائیان را به مصالح، استقلال و تمامیت ارضی مملکت نشان می‌دهد. آنان طبق دستور زعمایشان، حاضر به هیچ نوع مساعدت و مشارکت با ملت ایران و جنبشهای استقلال طلب، آزادیخواه و ضد استعماری و دیگر ملتها در راه مبارزه با بیگانگان و متجاوزان نیستند.

تأکیدهای مکرر محفل ملی بهائیان ایران در طول سالهای ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ مندرج در نشریات «اخبار امری» و در «نشریه هفتگی محفل روحانی بهائیان تهران»^۲ ارگان رسمی بهائیان، مبنی بر مداخله نکردن در امور سیاسی، مستقیماً در شرایطی از اوضاع سیاسی ایران تصریح می‌شد، که از یک سوی، ایران در برابر حساس‌ترین لحظات سیاسی خود در جدایی آذربایجان از خاک ایران و حکومت متفقین قرار گرفته بود و از سوی دیگر خاک و استقلال مملکت، زیر ضربات بیگانگان بود و خون وطن‌خواهان ایرانی را به جوش آورده بود.

۱. مجله اخبار امری، ش ۹، ۱۳۲۸ ش.

۲. مخصوصاً در ش ۹، ۱۳۲۴ و ۴، ۵ و ۱۱ (مرداد و شهریور و اسفند) ۱۳۲۵.

محفل بهائیان ایران در چنین ایامی که طوایف انگلیس، آمریکا و روس به قلمروی این مملکت دست انداخته بودند، جمله برگزیده نشریه «اخبار امری» را در قسمت فوقانی نام نشریه، به این بیان عباس افندی اختصاص داده بود که: «بهائیان به امور سیاسیه تعلق ندارند. و در حق کلّ طوائف و آراء مختلفه دعا نمایند و خیرخواهند.»^۱

به عقیده نگارنده، ملاحظه چنین تصریحاتی از زعمای بهائیت، بیش از یک پوشش حفاظتی، برای تلاشهای ضد ملی محسوب نمی‌شود.

بهائیان بنا به تصریحات مسلم زعمایشان به کوششهایی مبادرت می‌ورزند که به هیچ‌وجه نمی‌تواند، همساز و منطبق با تصریحات مذکور درباره اطاعت از اوامر و نواهی حکومت تلقی شود:

عباس افندی می‌گوید:

«بیت عدل الذی جعله الله مصدر کل خیر و مصونا من کل خطا... مجمع کل امور است و مؤسس قوانین و احکامی که در نصوص الهی موجود نه^۲ و جمیع مسائل مشکله در این مجلس حل گردد... این بیت عدل، مصدر تشریح است و حکومت قوه تنفیذ تشریح باید مؤید تنفیذ گردد... مرجع کل، کتاب اقدس و هر

۱. مجله اخبار امری، شماره ۹، ۱۳۲۴ ش.

۲. در فرهنگ گفتاری و نوشتاری بها و عبدالبها و گاه شوقی، کلمه «نه» به جای «نیست» به کار می-

مسئله غیر منصوصه راجع به بیت عدل عمومی به بیت عدل آنچه بالاتفاق و یا به اکثریت آراء تحقق یابد همان حق و مراد الله است.^۱ چنین سازمانی که اساس حکومت بهائی است، نمی تواند بهائیان را اجازه دهد [که] به پادشاهان در نهایت صداقت و امانت خدمت نمایند و مطیع و خیرخواه باشند.^۲

انتظار بهائیت، انقراض حکومتها و به قدرت رسیدن ایادیان خود در کشورهای مختلف است... شوقی افندی در تلگراف مورخ ۱۰ آوریل ۱۹۵۱ به بهائیان آمریکا و ایران، از اجرای برنامه احداث تأسیسات بهائی در کوه کرمل خبر داده، با تمام غرور و تکبر می نویسد:

«اکمال این مشروع، شایان تهنیت است؛ زیرا به فرموده حضرت عبدالبهاء در آینده، سلاطین عالم برای زیارت و اظهار خضوع به مقام حضرت باب مبشر شهید حضرت بهاءالله این راه را خواهند پیمود - شوقی.»^۳

۵. ترک تعصبات جاهلیه

بدون تردید، «تعصب» آن هم از نوع جاهلانۀ آن، هرگز مورد علاقه و تأیید انسانهای آزاداندیش نیست. رهبری بهائیت این بار نیز می کوشد با بکارگیری واژگان

۱. بهاء الله و عصر جدید، ص ۳۰۰.

۲. همان، ص ۳۰۲.

۳. سید محمد باقر نجفی، بهائیان، ص ۷۴۶ - ۷۴۷، با اندکی تصرف و تلخیص.

«ترک تعصب» به تحریک احساسات پیدا زد و به وسیله آن به بسیاری از خواسته‌های خود، جامه عمل بپوشاند. وی می‌گوید:

«ای احبای الهی! از رائحه تعصب جاهلانه و عداوت و بغض عامیانه و اوهام جنسیه و وطنیه و دینیّه که به تمامه مخالف دین الله و رضای الهی و سبب محرومی انسانی از مواهب رحمانی است، بیزار شوید... و به هر نفسی از هر ملت و هر آیین و هر طایفه و هر جنس و هر دیار ادنی کرهی نداشته باشید؛ بلکه در نهایت شفقت و دوستی باشید...»

بر اساس گفته عبدالبهاء، تفاوتی میان تعصب و غیرتمندی - که نبی بزرگوار اسلام⁹ و سایر انبیا: تأکید کرده‌اند - وجود ندارد. بنابراین بهائیان باید درباره نوامیس مختلف مادی و معنوی خود کاملاً بی‌تفاوت باشند. این تذکر لازم است که اگر مقصود از این تعالیم، پیراستن جان از قید جهالت باشد، پیش از بهائیت در تمام ادیان آسمانی و به ویژه اسلام تبیین شده است.

۶. تساوی حقوق زن و مرد

بی‌تردید بهاءالله، منادی تساوی حقوق زن و مرد نیست؛ زیرا براساس نصوص و احکام بر جای مانده از او ثابت می‌شود که وی به برتری ذاتی مردان معتقد است

و دستورالعمل‌های دین مجعول خود را بر پایه این اندیشه بنا نهاده است؛ برای مثال در بدائع الآثار از کتب معتبر بهائی آمده است:

«سؤال خانمی بـ حضور مبارک عرض شد که گفته بود تا حال از جانب خدا

زنی مبعوث نشده و همه مظاهر الهیه رجال بوده اند؛ فرمودند:

هر چند نساء با رجال در استعداد و قوا شریک‌اند؛ ولی شبهه‌ای نیست که رجال اقدم‌اند^۱ و اقوی؛ حتی در حیوانات، مانند: کبوتران و گنجشک‌کن و طاووسان و امثال آنان هم این امتیاز مشهود.^۲»

دقت در واژگان اقدم و اقوی و توجه به محتوای سؤال و فحوای کلام جناب بهاء در مثال فوق، هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد که بهاء اساساً نسبت به مساوات میان زن و مرد بی‌اعتقاد است. و بنابر این تفکر است که وی زنان را از حضور در بیت‌العدل - که مهم‌ترین نهاد مدیریتی در سازمان شبه دینی بهائی است - محروم

۱. این جملات برای تساوی حقوق نیامده؛ بلکه با توجه به ادعای مساوات کامله در میان مردان و زنان ارائه گردیده است. وقتی او رجال را مقدم و اقوی در استعداد و قوا محسوب می‌کند، معلوم می‌شود که وی مردان را ذاتاً برتر از زنان می‌داند.

۲. ریاض قدیمی، گلزار تعالیم بهائی، نسخه‌های WORD و PDF موجود در سایت جامع آثار بهائی، ص ۲۸۸، نقل از: بدائع الآثار، ج ۱، ص ۱۵۳.

و ممنوع ساخته است و برای این محرومیت نیز توضیح قابل قبولی ارائه نکرده است. شوقی افندی در این باره می‌نویسد:

«از آنجا که جناب عباس افندی فرموده‌اند حکمت این موضوع در آینده ظاهر خواهد شد، ما با اطمینان به صحت مطلب باید آن را قبول کنیم؛ ولی نمی‌توانیم برای فرونشاندن اعتراضات حامیان نهضت زنان توجیهی ارائه دهیم.»^۱

بهاء الله در تمام الواح مربوط به بیت‌العدل از کلمه رجال استفاده کرده است. همچنین وی در شرایع و احکام دینی در کتاب اقدس میان مردان و زنان قائل به تفاوت است. فرزند وی نیز مانند پدر، نگاهش مردسالارانه بوده، زن را جنس دوم معرفی می‌کند. او می‌نویسد:

«همین‌طور در عالم حیوان نظر می‌کنیم، جمیع ذکور و انثی است، امتیازی در میان نیست، در جمیع مراتب مساوی‌اند و در جمیع وظائف حیوانی شریکند؛ ولی چون نظر در عالم انسان می‌کنیم می‌بینیم تفاوت است.»^۲

از جمله نشانه‌های عدم تساوی حقوق زن و مرد در بهائیت، محروم بودن فرزندان دختر از ارث پدری است. بهاء‌الله در کتاب اقدس که به عنوان ام‌الکتاب بهائیان محسوب می‌شود نوشته است:

۱. توقیعات مبارکه، توقیع ۱۵، جولای ۱۹۴۷.

۲. خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۶۳.

«قرار دادیم خانه مسکونی و البسه خصوصی میت را برای اولاد ذکور و اولاد اناث و ورثه دیگر حق ندارند؛ به درستی که اوست عطاکننده فیاض.»^۱

خانه مسکونی برای طیف گسترده‌ای از مردم در بسیاری از کشورها مهم ترین دارایی محسوب می شود و اموال دیگر افراد اهمیت چندانی ندارد. با توجه به آنچه گذشت، این حکم درباره اولاد مؤنث بسیار ظالمانه تلقی می شود.

بهاء الله در راستای دیدگاه و تفکر خود که مردان را دارای برتری ذاتی می داند در مقام تمجید از زن می گوید:

«امروز هر یک از اماء که بفرمان مقصود عالمیان، فائز شد، او در کتاب الهی از رجال محسوب می شود.»^۲

و نیز اظهار داشته است:

«امروز اماء الله از رجال محسوب؛ طوبی لهن و نعیم لهن.»^۳

باید از طرفداران اندیشه‌های بهاء الله پرسید: آیا واقعاً جنسیت مذکر، این قدر اهمیت دارد که اگر زنی به عرفان مقصود عالمیان^۴ فائز شد، مرد به حساب می آید.

نظر اسلام

استاد مطهری؛ می گوید:

-
۱. عبدالحمید اشراق خاوری، گنجینه حدود واحکام، ص ۱۲۵.
 ۲. عبدالحمید اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۲۳۲.
 ۳. همان، ص ۲۳۱.
 ۴. منظور از مقصود عالمیان در نظر بهائیان، شخص بهاء الله است.

«از نظر اسلام، این مسئله هرگز مطرح نیست که آیا زن و مرد، دو انسان متساوی در انسانیت هستند یا نه؟... از نظر اسلام، زن و مرد هر دو انسان اند و از حقوق انسانی متساوی بهره‌مندند. آنچه از نظر اسلام مطرح است، این است که زن و مرد به دلیل اینکه یکی زن است و دیگری مرد، در جهات زیادی مشابه یکدیگر نیستند... خلقت و طبیعت آن را یکنواخت نخواست است و همین جهت ایجاب می‌کند که از لحاظ بسیاری از حقوق و تکالیف و مجازات‌ها، وضع مشابهی نداشته باشند.»^۱

۷. صلح عمومی

این تعلیم در حالی از سوی عبدالبهاء به عنوان یک اندیشه مترقی مطرح می‌شود که آن را تنها می‌توان، یک کلی‌گویی فاقد عمق و ارزش دانست؛ چرا که اهمیت و ارزش صلح در طول تاریخ، همواره مد نظر اندیشمندان و افراد مختلف بشر بوده است و حتی برخی جنگ‌ها که در گذشته‌های دور و نزدیک به وقوع پیوسته، به انگیزه ایجاد صلح بوده است؛ نظیر آنچه امروز در عراق و افغانستان و... اتفاق می‌افتد.

آنچه در این میان مهم است، ارائی راهکاری مناسب برای جلوگیری از کشتار انسان‌های بی‌گناه و توسعه صلح می‌باشد. تا آنجا که از نتیجه تحقیقات محققان مختلف در متون بهائی آگاهیم، این فرقه از ارائی راهکاری مناسب و حائز اهمیت

۱. مرتضی مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، ص ۱۲۱ و ۱۲۲.

برای ایجاد صلح عمومی ناتوان بوده است. بهاء الله در لوح شیخ نجفی، معروف به لوح ابن ذئب آورده است:

«سلاطین آفاق وفقهم الله باید باتفیق باین امر که سبب اعظم است از برای حفظ عالم تمسک فرمایند. امید آنکه قیام نمایند بر آنچه سبب آسایش عباد است. باید مجلس بزرگی ترتیب دهند و حضرات ملوک و یا وزراء در آن مجلس حاضر شوند و حکم اتحاد و اتفاق را جاری فرمایند و از سلاح بصلاح توجه کنند و اگر سلطانی بر سلطانی برخیزد، سلاطین دیگر بر منع او قیام نمایند. در این صورت عساکر و آلات و ادوات حرب، لازم نه (لازم نیست)؛ الا علی قدر مقدور لحفظ بلادهم و اگر باین خیر اعظم فائز شوند، اهل مملکت کل براحات و مسرت به امور خود مشغول گردند و نوحه و ندبه اکثری از عباد ساکن شود.»^۱

در راهکار بهاء الله، دو نکته خودنمایی می کند:

نکته اول آنکه رهبر و بانی بهائیت، ظاهراً مردم را واجد هیچ صلاحیتی نمی داند؛ چرا که در این حکم و احکام مشابه، تنها سلاطین را منشأ اثر و قدرت در اجتماع می داند و برای توده های مردم هیچ ارزش و اهمیتی قائل نشده است. نکته بعدی، عدم قابلیت اجرایی آن است؛ زیرا پیش از تشکیل این مجلس بزرگ آرمانی، باید یک توافق و تفاهم حداقلی میان رهبران و رؤسای کشورها ایجاد کرد. در این صورت، ثمره آن چیزی شبیه سازمان ملل متحد امروز خواهد شد که با

۱. حسین علی نوری، لوح شیخ محمدتقی اصفهانی (معروف به نجفی)، ص ۲۳ و ۲۴.

وجود توافقات مهم بین‌المللی و پیمان‌نامه‌های مختلف سیاسی و نظامی، گام قابل توجهی در جهت صلح برداشته نشده است.

۸. تعدیل معیشت عمومی و رفع مشکلات اقتصادی

این تعلیم اگر چه جمله‌ای زیباست؛ اما باید گفت بیشتر به یک تبلیغ انتخاباتی شبیه است؛ زیرا اولاً: بهائیت در دستورهای خود، یک راهکار مناسب برای این ادعا ارائه نمی‌کند و ثانیاً: با روا شمردن موضوعاتی مثل رباخواری^۱ یک جامعه سرمایه‌داری را نوید می‌دهد که هرگز به تعدیل معیشت نمی‌اندیشد و براساس منافع سرمایه‌داران حرکت کرده، پویایی را از اقتصاد سلب می‌کند.

۹. جهان بشری، محتاج نفثات روح القدس

بهائیان می‌گویند: انسانها افزون بر نیاز مادی، نیازمند مواردی روحانی هستند که فقط پیامبران می‌توانند آنها را برآورده سازند. از این رو نیاز به تجدید ادیان وجود دارد؛ زیرا هر دوره‌ای برای خود اقتضایی دارد و اقتضای هر زمانی، ایجاب می‌کند که خداوند، مردمان را از فیض خود و متناسب با مقتضیات زمان بهره‌مند سازد. در واقع، این تعلیم، کوششی برای توجیه ادعای پیامبری باب و بهاء‌الله است که با ادعای بابیت، قائمیت و مظهریت، به نسخ اسلام و جعل شریعت جدید پرداختند.

۱. گنجینه حدود و احکام، ص ۲۰۴.

پاسخ این تعلیم در مباحث مربوط به خاتمیت داده شده است. تنها در اینجا به این نکته اکتفا می شود که میرزا حسین علی در کتاب اقدس می نویسد:

«و نفسی الحق قد انتهت الظهورات الی هذا الظهور الاعظم و من یدعی بعده انه کذاب مفتر؛^۱ سوگند به نفس حق من! که همه ظهورات به این ظهور بزرگتر، پایان گرفت و هر کس که پس از چنین ظهوری، مدعی ظهور جدیدی شود، او دروغگو و افترا زننده است.»

«من یدعی امراً قبل اتمام الف سنة کلمة انه کذاب مفتر...»^۲ هر کس ادعای امری را پیش از اتمام هزار سال کامل، مدعی شود، دروغگو و افترا زننده است.»

عبدالبهاء به توضیح کلمه الف سنة کلمة (هزارسال) پرداخته، می نویسد:

«... اما [درباره معنای] آیه مبارکه من یدعی امراً قبل اتمام الف سنة کلمة... [باید گفت:] بدایت این الف ظهور جمال مبارک است که هر روزش هزار سال است «ان کلّ یوم عند ربک کألف سنه و کل سنة ثلاثمائة و خمسة و ستون ألف سنة ... کور جمال مبارک غیرمتناهی است، بعد از آنکه احقابی بگذرد و بکلی صحف و کتب و آثار و اذکار این اعصار فراموش شود که از تعالیم جمال مبارک چیزی در دست

۱. حسینعلی نوری، اقتدارات، ص ۲۳۷.

۲. حسینعلی نوری، اقدس، ص ۳۵.

نماند، ظهور جدیدی گردد و الا تا آثار صحف و تعالیم و اذکار و انوار جمال مبارک در عالم مشهود و نه بروزی و نه صدوری.»^۱

وی در موضعی دیگر از «مکاتیب» مدعی می‌گردد:

«این کور را امتداد عظیم است و این دور را فصحت و وسعت و استمرار

سرمدی ابدی؛^۲ لهذا امتدادش بسیار، اقلاً پانصد هزار سال.»^۳

چنانکه پیداست آنان جاودانگی اسلام را به خاطر عقیده به عدم قطع فیض الهی مورد تشکیک قرار می‌دهند؛ ولی آیا اعتقاد به اصل تداوم فیض الهی، موجب عقیده به تحقق ظهورات بعدی نیست؟! آیا اگر فیض باید دائماً جاری باشد و تکرار گردد، لازم نیست که بعد از بهاء با فاصله زمانی کمتر از ۵۰۰ هزار سال پیامبرانی بیایند؟ این چیزی است که از سوی بهائیان مورد انکار است.

۱۰. تعلیم و تربیت عمومی و اجباری

بر اساس تعالیم بهاءالله، به دلیل آنکه تعلیم و تعلم حق هر کودک است و لازم است از این نعمت بهره‌مند شود، بر والدین اطفال، امری اجباری است. در صورت ناتوانی والدین به هر دلیل، این امر را بیت العدل بر عهده خواهد گرفت.

۱. رحیق مختوم، ج ۱، ص ۳۲۰.

۲. مکاتیب، ج ۲، ص ۶۸.

۳. همان، ص ۷۶.

این آموزه افزون بر آنکه ادیان حقه الهی آن را تأیید کرده اند، از آرمانهای دیر پای دلسوزان بشری است. متفکران بسیاری از سالهای بسیار دورتر از ولادت بهاءالله به این آرمان توجه نشان داده و نیز برای تحقق آن تلاشهایی کرده اند. البته مقصود بهائیان از آموزش و پرورش نمی تواند چیزی جز کاشتن بذر بهائیت و تبلیغ اندیشه های بهاءالله باشد؛ همان گونه که امروزه این کار در کلاسهای اطفال که بهائیان تشکیل می دهند انجام می گیرد.

۱۱. الفت و محبت در دین

بهائیان معتقدند: پیغمبران اصولاً برای برطرف کردن اختلافات بشر و به وجود آوردن الفت بین مردم ظاهر شده اند، در غیر این صورت به گفته عبدالبهاء:

«اگر دین هم که خود باید علاج اختلافات باشد، سبب اختلاف و جنگ و جدایی شود، بی دینی بهتر است.»^۱

ما در اینجا در صحت این مدعا بحثی نمی کنیم؛ اما معتقدیم بهائیت در این ادعای خود نیز عاری از صداقت است، زیرا:

اولاً: تاریخ بابیت و بهائیت سرشار از دشمنیها و درگیریهای متعدد رهبران و رهروان و اختلافات داخلی اعضای این فرقه است که هر کدام برای خود در تاریخ

۱. منتخباتی از مکاتبات عبدالبهاء، ج ۱، ۱۹۹۲، ص ۲۴۱.

کوتاه، اما پر مخاطره بهائیت سرفصلی قابل توجه به‌شمار می‌روند که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود:

الف) منازعات بابیان برای کسب عنوان من یظهره الهی؛ ب) نزاعهای بهاء و ازل و در نتیجه، منازعات بهائیان و ازلیان؛ ج) درگیریهای عباس افندی با محمد علی افندی؛^۱ د) منازعات شوقی با بسیاری از یاران قدیمی بهائیت؛ ه) نزاعهای روحیه مکسول و سازمان ایادی با میسن ریمی رئیس هیئت بین‌المللی بهائی.

ثانیاً: آجنی که به پیروان خود دستور می‌دهد «کن شعله النار لاعدائی و کوثر البقاء لاجبائی»^۲ بر دشمنانم شعله آتش باش و برای دوستانم کوثر بقاء، نمی‌تواند مدعی صلح عمومی باشد.

ثالثاً: سابقه عملی بهاء‌الله انباشته از شرارت است. عباس افندی در نامه‌ای که به عمه خود (لوح عمه) نگاشته است، ناخواسته از تهدیدها، شرارت و جنایت بابیان، به رهبری پدرش پرده برداشته، می‌نویسد:

«زلزله در ارکان عراق انداخت و اهل نفاق (شیعیان) را همیشه خائف و هراسان داشت، سطوتش چنان در عروق و اعصاب نفوذ نموده بود که نفسی در کربلا و نجف در نیمه شب جرئت مذمت نمی‌نمود و جسارت بر شناعة نمی‌کرد...»^۱

۱. عبدالبهاء، طرفداران خود را ثابتین و طرفداران برادرش محمدعلی افندی را ناقضین می‌خواند. در مقابل، محمدعلی افندی طرفداران خود را موحدین و طرفداران برادر را مشرکین می‌نامید.

۲. افنان مهری، نفخات فضل، ۱۴۴ بدیع، ص ۱۶.

تواب بهائی معروف، مرحوم عبدالحسین آیتی که ۲۰ سال از عمر خود را با نام آواره در میان بهائیان گذرانید، درباره صلح جوئی رهبران بهائی می نویسد:

«افندی جور غریبی گوسفندان خود را تربیت کرده بود و هر شخص بصیری می داند که نوع تربیت او تربیت سیاسی است، نه روحانی؛ زیرا در همه جا می نوشت و می گفت با دوست و دشمن صلح جو و مهربان باشید؛ ولی عملا با مخالفان داخلی خود به شدتی عداوت می ورزید که به هر قسمی ممکن بود درصدد اعدامش بر می آمد و اگر کار دیگر ممکن نبود به لطایف الحیل او را در معرض شاخ زدن گوسفندان دیگر خود قرار می داد که به طوری او را «هو» کنند که نه در میان خودشان جایی داشته باشد، نه در جامعه اسلامی.»^۲

۱۲. مطابقت دین با علم و عقل

علم، عقل و دین از منبعی واحد، یعنی خداوند سر چشمه گرفته اند. بنابراین نمی توان گفت که علم، یک چیز می گوید و دین، چیز دیگری. بنابراین باید تطابق کامل بین علم و دین وجود داشته باشد. عبدالبهاء در این باره می گوید:

«دیگر آنکه دین باید مطابق با عقل باشد، مطابق با علم باشد؛ زیرا اگر مطابق با علم و عقل نباشد، اوهام است. خداوند قوه عاقله داده تا به حقیقت اشیاء پی ببریم و

۱. مکاتیب، ج ۲، ص ۱۷۷.

۲. عبدالحسین آیتی، کشف الحیل، ج ۱، ص ۸۴.

حقیقت هر شیء را ادراک کنیم. اگر مخالف علم و عقل باشد، شبهه ای نیست که اوهام است.»^۱

این واقعیت را تأیید می‌کنیم که دین و علم از منبع واحد سرچشمه گرفته اند؛ چرا که علم، یکی از صفات الهی و دین نیز از ناحیه ذات اقدس الهی نازل شده است؛ اما این نکته باید همواره مد نظر باشد که بنا به نظر دانشمندان در رشته های مختلف، هنوز بسیاری از رازهای خلقت برای بشر، سر به مهر و غیر قابل دسترسی باقی مانده است؛ ضمن اینکه بسیار دیده شده حجم قابل اعتنائی از علوم تأیید شده در مجامع علمی دنیا، گاه و بی‌گاه مورد تردید و یا انکار واقع شده اند. بنابراین نمی‌توان گفت دین باید با علم موجود مطابق باشد.

از این رو سخن عبدالبهاء درباره تطابق علم و دین باطل است که می‌گوید: «اگر دین، مطابق با علم نباشد، اوهام است»؛ اما می‌توان جمله او را چنین اصلاح کرد و مدعی شد هر دینی با قواعد مسلم و تردید ناپذیر علم تعارض داشت، جز خرافه و اوهام چیز دیگری نیست. اکنون ببینیم آیا آئین بهائی با علم و عقل تطابق دارد؛ بهائیتی که مدعی پیامبری آن، برخلاف قواعد ثابت و مسلم ادبی می‌گوید و می‌نویسند؛ به طور قطع خرافه است؛ برای مثال؛ بهاءالله برخلاف نظر همه دانشمندان، معتقد است مس، پس از هفتاد سال به طلا تبدیل می‌شود. او در ایقان می‌نویسد:

۱. خطابات عبدالبهاء، ج ۲، ص ۲۱۹.

«مثلاً در ماده نحاسی^۱ ملاحظه فرمایید که اگر در معدن خود از غلبه ییوست محفوظ بماند، در مدت هفتاد سنه به مقام ذهبی می‌رسد. اگر چه، بعضی خود نحاس را ذهب می‌دانند که به واسطه غلبه ییوست مریض شده و به مقام خود نرسیده.»^۲

۱. مس.

۲. ایقان، ص ۴۱۰، بند ۱۶۵.

فصل ششم: سیری کوتاه
در احکام بهائیت

میرزا حسین علی نوری به دو منظور، شروع به جعل شریعت و خلق احکام کرد:
۱. ظاهر دین خود را به ادیان حق، اصیل و دارای شریعت و احکام مخصوص شبیه کند و از این رهگذر، ساده لوحان را به سوی خود جلب نماید.
۲. احکامی که موافق میل حامیان شرقی و غربی او باشد وضع کند تا در صورت فراگیر شدن آن، برای آنان درد سر و زحمتی نداشته باشد.
آنچه در ذیل می آید، نمونه‌هایی از این احکام است.

طهارت

در بهائیت، از طهارت و نجاست به معنای اسلامی آن خبری نیست. بهاء الله در اقدس می نویسد:

«هر آینه همه چیز در اول رضوان در دریای طهارت و پاکی غوطه ور شد.»^۱

۱. اقدس، ص ۷۵: قد انغمست الاشياء فی بحر الطهاره فی اول الرضوان.

بنابراین دیگر هیچ چیز نجسی در دنیا وجود ندارد؛ حتی بول و غائط انسانی، سگ، خوک و... در همین کتاب آمده است:

«این چنین خداوند، حکم پاک نبودن را از اشیاء برداشت.»^۱

معلوم نیست وقتی در دنیا چیز نجسی وجود ندارد، چرا بهاءالله می نویسد:

«و حکم شده است به پاکی اکبر و شستن آنچه غبار گرفته تا چه رسد به

چرکهای جامد و غیر آن. از خدا بترسید و از پاک کنندگان باشید. هر چیز کثیفی را با

آبی که رنگ، بو و مزه آن تغییر نکرده است پاک کنید؛ مبادا آبی را که بر اثر هوا یا

چیز دیگر تغییر کرده به کار برید.»^۲

بهاءالله از سوئی همه چیز را پاک می داند و از سوی دیگر امر می کند، با آب

پاک که مزه، بو و رنگش تغییر نکرده، اشیاء را پاک کند.

وضو

بنابر آنچه در صفحه ۱۵ کتاب گنجینه حدود و احکام (مهم ترین کتاب فقهی

بهائیان) آمده است:

۱. همان، ص ۷۴: کذلک رفع الله حکم دون الطهاره عن کل الاشياء.

۲. گنجینه حدود و احکام، ص ۸۱.

«وضوی بهائی به ساده‌ترین شکل ممکن انجام می‌گیرد.»^۱ صورت وضو این است که دستها تا مچ و سپس صورت شسته می‌شود و یک دعای یک سطری نیز خوانده می‌شود.

جالب است بدانیم با تفحص در مهم‌ترین کتابهای احکام آنان، اگر چه از زوال وضو صحبت شده است؛ اما اثری از بیان مبطلات وضو دیده نمی‌شود.

نماز

بهاءالله در کتاب اقدس، برای پیروان خود سه‌گونه نماز تشریح کرده است که عبارت‌اند از نماز صغیر، نماز وسطی و نماز کبیر که البته هر سه واجب نیست.^۲ دقت و امعان نظر در ویژگیهای نماز آنان، نشان دهنده روح تفرعن و علاقه بسیار زیاد شارع آن به پرستیده‌شدن است؛ چرا که بهاءالله شخص خود را قبله پیروانش در نماز معرفی کرده است و می‌گوید:

۱. در وضو و ترتیب آن، جمال قدم جلّ جلاله در کتاب مستطاب اقدس می‌فرمایند: قوله تعالی: قد كُتِبَ لِمَنْ دَانَ بِاللَّهِ الدِّيَانَ انْ يَغْسِلَ فَيَكِلَ يَوْمَ يَدِيهِ ثُمَّ وَجْهَهُ... الى قوله تعالی كَذَلِكَ تَوَضَّأُوا لِلصَّلَاةِ امرأً مَنْ لَدَى اللَّهِ الْوَاحِدِ الْمُخْتَارِ. (بند ۱۸) در حین شستن دست باید این آیه را تلاوت کرد قوله تعالی: الهی قَوِّدِي لَتَأْخُذَ كِتَابَكَ بِاسْتِقَامَةٍ لَا تَمْنَعُهَا جُنُودُ الْعَالَمِ ثُمَّ احْفَظْهَا عَنِ التَّصْرُفِ فِيمَا لَمْ يَدْخُلْ فِي مِلْكِهَا أَنْتَ الْمَقْتَدِرُ الْقَدِيرُ.

و در وقت شستن صورت باید تلاوت کرد: «ايربُّ وَجْهَتُ وَجْهِي الْيَكِ نَوْرُهُ بَانَوَارِ وَجْهِكَ ثُمَّ احْفَظْهُ عَنِ التَّوَجُّهِ اِلَى غَيْرِكَ.»

۲. گنجینه حدود و احکام، ص ۲۲.

«و اذا اردتم الصلوة وُلُّوا وِجْهَكُمْ شَطْرِي الْأَقْدَسِ الْمَقَامِ الْمُقَدَّسِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ مَطَافَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَمُقْبِلَ أَهْلِ مَدَائِنِ الْبَقَاءِ وَمَصْدَرَ الْأَمْرِ لِمَنْ فِي الْأَرْضِينَ وَالسَّمَوَاتِ...»^۱ هنگامی که خواستید نماز بخوانید، صورتهای خود را برگردانید، به سوی مقام مقدس من که خداوند، آنجا را محل طواف ملأ اعلاء (ارواح و ملائکه) و محل توجه اهالی شهرهای بقا و مصدر امر برای کسانی که در آسمان و زمین هستند قرار داده است....»

در لوح محمد قبل علی آورده است:

«اینکه در باره قبله سؤال نمودی.... مادام که شمس مشرق و لائح است توجّه بب او مقبول بوده و خواهد بود و از بعد هم قرار فرموده.»^۲

دیگر آنکه خواندن نماز به جماعت به سبب این دستور بهاء حرام است:

«كتب عليكم الصلوة فرادى قد رُفِعَ حُكْمُ الْجَمَاعَةِ إِلَّا فِي صَلَاةِ الْمَيِّتِ أَنَّهُ لَهَا الْأَمْرُ

الحكيم؛^۳

بر شما نماز فرادی نوشته شد؛ به تحقیق حکم نماز جماعت، جز در نماز میت

از شما برداشته شد. همانا او امر کننده حکیم است.»

۱. اقدس، بند ۷، ص ۷.

۲. گنجینه حدود و احکام، ص ۱۹.

۳. اقدس، بند ۱۲.

جالب است بدانیم یکی از نمازهای این دین سرقت شده است. در لوح میر علی اصغر اسکوئی فریدی آمده است:

«از این کلام عبدالبهاء مشخص می‌شود، سرقت قبل از اقامه و خوانده شدن آن نماز توسط بهاء یا عبدالبهاء بوده است؛ چرا که اگر عبدالبهاء این نماز را خود خوانده و یا خوانده شدن آن توسط پدرش را دیده بود، می‌توانست پاسخ میر علی اصغر اسکوئی فریدی را بدهد و دیگر دزدیده شدن لوح آن اهمیتی نداشت.»^۱

روزه

وجوب روزه برای بهائیان در اسفند ماه به مدت نوزده روز است که از طلوع تا غروب آفتاب، فقط با امساک از اکل و شرب تحقق می‌یابد.^۲ عبدالبهاء، دخان (دود) را مثل فقهای مسلمان از جمله آشامیدنیها معرفی کرده است. روزه‌ای آسان در معتدل‌ترین فصل سال، نشان از توجه جناب بهاء‌الله به سلیقه دینداران عصر جدید دارد که از کارهای عبادی سخت گریزان‌اند.

حج

این عبادت به شرط استطاعت جسمی و مالی است و با زیارت منزل سید علی محمد باب در شیراز و یا منزل میرزا حسین علی نوری در بغداد محقق می‌شود.

۱. همان، ص ۳۲.

۲. همان، ص ۴۵.

این مسافرت بر مردان واجب است و زنان - که نیمی از جمعیت هستند - معاف شده‌اند. این حج، موقع و فصل معینی ندارد و در دو مکان انجام می‌شود.^۱ پس نمی‌تواند نتایج حج اسلامی که نمایشی از قدرت اسلام و تجلی وحدت مسلمین است را داشته باشد.

حقوق شرعی

به حکم این بند از کتاب اقدس «و الَّذِي تَمَلَّكَ مِثْقَالَ مِثْقَالٍ مِنَ الذَّهَبِ فَتَسَعَةَ عَشْرَ مِثْقَالًا لِلَّهِ فَاطْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ»^۲ بر بهائیان واجب است که وقتی نصاب اموالشان به یکصد مثقال طلا رسید، نوزده مثقال آنرا تحت عنوان حقوق الله به دستگاه رهبری بپردازند.

کاملاً معلوم است که بهاءالله در این حکم برای تأمین نیازهای مالی فرقه خود از سیستم مالی اسلام الگوبرداری کرده و تنها با تغییر در نحوه تصرف آن، آئین خود را ساماندهی نموده است.

ازدواج

بر اساس استفتائات بهائیان از شوقی و عبدالبهاء درباره تعداد همسران، پیروان این فرقه مکلف به قبول تک‌همسری شده‌اند؛^۳ اگر چنین است چرا:

۱. همان، بند ۳۳.

۲. همان، بند ۹۷.

۳. گنجینه حدود و احکام، ص ۱۷۶.

در اقدس چنین حکمی وجود ندارد و براساس نص صریح ، داشتن دوزن در آن واحد جایز است؟^۱

از سوی دیگر، حداقل نام سه همسر برای بهاء که از هرکدام هم فرزندی داشته است، در کتب تاریخ ثبت شده است.^۲

شوقی به تقلید از عبدالبهاء تجدید فراش را ممنوع دانسته، می‌گوید این حکم ، مشروط به شرط محال است؛ در حالی که در کتاب اقدس ، هیچ شرطی برای آن ملاحظه نمی‌شود. آنچه در بند ۶۳ این کتاب آمده است، این است:

«ایاکم ان تجاوزوا عن الأئمتین و الذی اقتنع بواحدة من الأماء استراحت نفسه و نفسها؛ بر حذر باشید از اینکه دو همسر بیشتر بگیرید، هر کس به یک زن اکتفا کند، راحتی را برای خودش و همسرش طلب کرده است.»

عبدالبهاء در لوح مسیس روزنبرگ می‌گوید:

«بف نصّ کتاب اقدس در تزویج، فی الحقیقه توحید است؛ زیرا مشروط بف شرط محال است.»^۳

و در لوح حکیم داوود:

«اما در خصوص تعدّد زوجات، منصوص است و ناسخی ندارد... من می‌گویم عدالت را در تعدّد زوجات شرط فرموده‌اند تا کسی یقین بر اجرای عدالت نکند و

۱. اقدس، بند ۶۳.

۲. محمدعلی ملک خسروی نوری، اقلیم نور، ص ۲۵۳.

۳. گنجینه حدود و احکام، ص ۱۷۶.

قلبش مطمئن نشود؛ که عدالت خواهد کرد و متصلی تزویج ثانی نشود چون حتماً یقین نمود که در جمیع مراتب عدالت خواهد کرد. آن وقت تزویج ثانی جائز ... و عدالت به درجه امتناع است.^۱ عبدالبهاء می‌خواهد آنچه را در قرآن درباره عدالت میان همسران آمده است، به نام بهائیت مصادره کند؛ چرا که در حکم بهائی مربوط به تعدد زوجات، هیچ نشانی از شرط، اعم از محال و غیرمحال وجود ندارد؛ بلکه تنها یک امر ارشادی را در پی دارد که با توجه به اجازه تجدید فراش، عقلاً نباید لازم الاجرا باشد.

نکته دیگر درباره ازدواج بهائی این است که علاوه بر لزوم رضایت زوجین در ازدواج، رضایت والدین آنها نیز ضروری است؛ یعنی برای تحقق یک ازدواج لازم است ۶ نفر رضایت‌نامه صادر کنند که جلب نظر موافق ۶ نفر در تعارض جدی با هدف مهم تسهیل ازدواج جوانان خواهد بود.

طلاق

ادیان ابراهیمی، طلاق را امری منفور می‌دانند؛ اما بی‌تردید، امری است که لزوم آن برای جوامع انسانی قابل انکار نیست. وظیفه ارباب ادیان است که احکام متناسب با حقوق زوجین را بدون اجحاف به هریک از طرفین صادر کند. اکنون به این حکم بهائی توجه فرمایید و خود قضاوت کنید.

۱. همان.

به املائی شوقی افندی در لوح محفل روحانی ملی ایران، مورّخه سوّم شهر
القدره سنه ۹۲ / نوامبر ۱۹۳۵ آمده است:

«سؤال در خصوص اجرای امر طلاق در صورتی که بمیل زوجه حاصل آیا
اخذ نفقه در مدت اصطبار^۱ از زوج باید نمود یا نه؟ فرمودند، بنویس در هر حال
نفقه را باید زوج بر حسب حکم کتاب تأدیه کند.»
یا این حکم از خود بهاءالله:

«و الّذی سافر و سافرت معه ثمّ حدّث بینهما الأختلاف فله ان یؤتیها نفقة سنة
کاملة و یرجعها الی المقرّ الذی خرجت عنه او یسلّمها بید امین و ما تحتاج به فی
السبیل لیبلّغها الی محلّها ان ربّک یحکم کیف یشاء بسلطان کان علی العالمین محیطاً؛^۲
کسی که با همسرش مسافرت کند و در بین راه با همسرش اختلاف پیدا کند، لازم
است همسرش را با یک فرد امین به شهرش برگرداند؛ به درستی که خدای تو هر
گونه بخواهد حکم می کند؛ به واسطه سلطنتی که بر تمام عالم احاطه دارد.»
در مورد اول مرد بدون داشتن تقصیر، موظف به تأمین مخارج زندگی زنی
است که از این مرد متنفر است و در مورد دوم بدون توجه به فرد مقصر، مرد،
محکوم به تأمین مخارج یکساله و نیز مخارج بازگشت آن زن و همراه او به مبدأ
می شود.

۱. از اصطلاحات احکام ازدواج بهائی است که مفهومی شبیه عده طلاق در فقه اسلامی دارد، با این
تفاوت که زمان اصطبار بیشتر از عده است. (روزبھانی)

۲. اقدس، بند ۶۹.

نمونه‌ای از حدود

بهاء‌الله در کتاب اقدس، مجازات قتل و آتش‌زدن خانه دیگران را چنین اعلام می‌کند:

«مَنْ أَحْرَقَ بَيْتاً مُتَعَمِّدًا فَأَحْرَقُوهُ وَ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا عَامِدًا فَاقْتُلُوهُ؛ بسوزانید کسی را که خانه‌ای را عمدتاً بسوزاند و بکشید کسی را که فردی را عمدتاً بکشد.»
وی در پی این حکم می‌گوید:

«خُذُوا سُنْنَ اللَّهِ بِإِيَادِي الْقُدْرَةِ وَالْإِقْتِدَارِ ثُمَّ اتركوا سُنْنَ الْجَاهِلِينَ؛ سنتهای الهی را با دستان قدرت و اقتدار بگیرید و سپس سنتهای جاهلان را ترک کنید.»
و بعد گویا متوجه غلظت حکم خود می‌شود و حکم هر دو (قاتل و آتش‌زننده خانه) را تخفیف می‌دهد:

«و ان تحکموا لهما حبساً ابدیاً لا بأس علیکم فی الکتاب انه لهُو الحاکم علی ما یرید؛^۱ و اگر حکم به حبس ابد دادید در کتاب خدا باکی بر شما نیست؛ همانا که او حاکم است بر آنچه اراده می‌کند.»

نمونه‌ای از کفارات

در آیین بهائی، حد و مجازات زنا، واریز پول به حساب بیت العدل است. اقدس، حد زانی و زانیه را چنین تعیین کرده است:

۱. همان، بند ۶۲.

«خدا حکم کرده است بر هر زانی و زانیه [که] دیه مسلمة را به بیت‌العدل بدهد و آن، نه مثقال طلاست.»^۱

عمل شنیع لواط نیز بموجب حکم بهاء‌الله در لوح ۱۷ جمادی الثانیه ۱۲۹۱ق محکوم به حرمت است؛ اما نه در این لوح و نه در کتاب اقدس اثری از حد این عمل شنیع دیده نمی‌شود و تنها این جمله به چشم می‌خورد: «أَنَا نَسْتَحْيِي أَنْ نَذْكُرَ حَكْمَ الْغُلَمَانِ؛ ما شرم داریم که حکم پسران (عمل لواط) را بگوییم؟»^۲

تقویم

تقویم شمسی آنها از نوروز آغاز می‌شود و نوزده ماه دارد. هر ماه نیز از نوزده روز تشکیل شده است. مجموع روزهای سال، سیصد و شصت و یک روز می‌شود که چهار روز (در سالهای کبیسه پنج روز) باقی خواهد ماند. این روزها «ایام الهاء» نامیده شده و برای شکرگزاری و جشن تعیین شده است. بهاء‌الله از پیروان خود خواسته است با شادی تمام این روزها را سپری کنند و مشهور است که این ایام رفع القلم است و خطاها نوشته نمی‌شود!!!

ضیافات

همچنین بهائیان موظف به حضور در «ضیافات» هستند که هر نوزده روز یک بار تشکیل می‌شود. در بهائیت، نوشیدن مشروبات الکلی و مواد مضر برای سلامت

^۱. اقدس، بند ۱۰۷.

^۲. همان.

منع شده است؛ امام بسیاری از مستبصرین^۱ بهائی در خاطرات خود گزارشات بسیاری از شرابخواری بهائیان داده‌اند.

تعویض اثاثیه منزل

بهاءالله در کتاب اقدس آورده است: «هر نوزده سال یک بار، اثاثیه منزل خود را تعویض نماید: «کتب علیکم تجدید اسباب البیت بعد انقضاء تسع عشرة سنة کذلک قضی الأمر من لدن علیم خبیر انه اراد تلطیفکم و ما عندکم اتقوا الله و لا تکنن من الغافلین»^۲

قضاوت درباره این حکم را به عقلا واگذار می‌کنیم.

جواز ربا خواری

باب و به تبع او بهاءالله برای اثبات اینکه احکامی جدید نیز آورده‌اند، به صدور حکم حلال بودن ربا پرداختند. عبدالبهاء در این باره می‌گوید:

«حضرت اعلی (روحی له الفداء) تنزیل تجارت را مشروع فرموده‌اند»^۳

۱. مستبصر کسی است که از یک آئین انحرافی مثل بهائیت به دامن اسلام راه یابد.

۲. همان، بند ۱۵۱؛ ترجمه: نوشته شد بر شما که پس از گذشت هر نوزده سال، اثاثیه خانه خود را تعویض کنید. این، حکمی است نزد - خدای - عالم و آگاه. به درستی که او اراده لطافت بخشیدن به شما در آنچه نزد شماست را دارد، تقوای الهی پیشه کنید و هرگز از غافلین نباشید.

۳. گنجینه حدود و احکام، ص ۲۰۴.

ولی پس از توجه به باز خورد منفی این حکم شیطانی ناچار شدند حرفهای گذشته را با لطایف الحیل پس بگیرند. بنابراین عبدالبهاء در لوح دیگری می‌نویسد: «من بعد تنزیل بنفسی ندهید؛ زیرا عبدالبهاء تنزیل دوست ندارد، و لو اینکه مشروع است؛ مگر قرض الحسنه، اما از احدی تنزیل مگیرید.»^۱

کتمان عقیده

بنا به بداهت عقل در جایی که حفظ جان، مال و ناموس، بدون کتمان عقیده امکان ندارد و نیز با کتمان عقیده به حریم دین الهی خدشه‌ای وارد نمی‌آید، کتمان عقیده واجب است؛ اما در این آئین، کتمان عقیده ممنوع و افراد، ملزم به ابراز عقیده دینی خود هستند. بهائیان، کتمان عقیده را که در شرع اسلام تقیه نامیده می‌شود دروغگویی قلمداد کرده‌اند.

شوقی افندی در پاسخ به سؤالی درباره تقیه می‌گوید:

«عقیده کتمان ننمایند و از تقیه اجتناب بنمایند، از پس پرده خفا برون آیند و قدم بمیدان خدمت گذارند، مضطرب و هراسان نباشند و بجانفشانی قیام نمایند، هر امری را فدای این مقصد اصلی کنند و در سبیل این مبدأ جلیل و امر قویم از هر منصب و مقامی چشم پوشند و مصالح شخصی و ملاحظاتی نفسیه را فدای مصالح عمومی امریه فرمایند.»^۲

۱. همان.

۲. همان، ص ۴۵۸.

شوقی در لوح ثابت شرقی مورخ ۱۵ شهر الجلال ۹۱ مطابق ۲۳ اپریل ۱۹۳۴ می‌گوید:


«سؤال ثالث در خصوص کتمان عقیده در نقاطی که بهائی غیر موجود معروض داشته بودید. جواب فرمودند کتمان عقیده، حتّی در این مورد مذموم و مخالف مبادی این امر است.»^۱

ملاحظه تاریخ زندگی عبدالبهاء نشان می‌دهد او حتی تا آخرین روزهای حیات، عقیده خویش را در عکّ و حیفا آشکار نداشت، تا آنجا که اهالی آنجا حتی روحانیون مسلمان از عقیده واقعی او خبر نداشتند. او حتی حضور در نمازهای جماعت عکّ را از دست نمی‌داد تا سنیان متعصب آن دیار به مرام پوشالی او پی‌نبرند. شوقی افندی در ذکر حالات عباس افندی در هفته پایانی حیاتش چنین تصریح می‌کند:

«در آخرین جمعه، توقف مبارکش در جهان ناسوت با وجود خستگی و ضعف فراوان ادای صلاه ظهر در جامع مدینه حضور بهم رسانید.»^۲

۱. همان، ص ۴۵۹.

۲. قرن بدیع، ج ۳، ص ۳۱۸.



فصل هفتم: نظام و
تشکیلات اداری

آنان که بهائیت را مانند یکی از احزاب سیاسی معرفی می‌کنند سخن به گزاف نگفته‌اند، تشکیلات اداری آنان، درست مانند یک سازمان سیاسی به کنترل اعضا و نیروهای طرفدار خود پرداخته، در فرصتهای مناسب، بهره خود را از آنها می‌بهد. ساختار تشکیلات آنها بسیار پیچیده و مبتنی بر اطاعت بی چون و چرا و تأکید بر اطاعت و پیروی محض است. نقض که به عنوان مهم‌ترین گناه محسوب می‌شود، اتهام کسی است که سر از فرامین تشکیلات برتابد و این گناه، مجازات سختی در پی دارد.^۱ این، خود روشن‌کننده ماهیت استبدادی، ضد دموکراسی و معارض با آزادی تشکیلات بهائیت است.

۱. عبدالبهاء در لوح عمومی آمریکا: «... جمال مبارک در جمیع الواح و رسایل، احبّای ثابت را از مجالست و معاشرت ناقضان عهد باب (که به بهاء‌الله نپیوستند) منع فرمود که نفسی نزدیکی به آنان نکند؛ زیرا نفسشان مانند سَمُّ ثَعْبَان می‌ماند، فوراً هلاک می‌کند؛ گنجینه حدود و احکام، ص ۴۵۰.

بهائیان معتقدند که بر اساس کتاب اقدس (ام‌الکتاب بهاء‌الله) بهائیت باید به صورت تشکیلاتی و سازمانی اداره شود. این تذکر لازم است که حکم کتاب اقدس، به هیچ وجه ناظر به یک تشکیلات جهانی نیست و در آن تنها از بیوت عدل محلی سخن به میان آمده است. منشأ این تشکیلات، الواح وصایای عبدالبهاء است که در آنجا بیت‌العدل اعظم جهانی مورد توجه قرار گرفته است. البته عبدالبهاء بنا به گفته خودش حق تشریح ندارد و هیئتی مرکب از نه نفر، سرپرستی فرقه را برعهده دارند.

بیت‌العدل

میرزا حسین‌علی در کتاب اقدس، دستور تشکیل بیت‌العدل‌های محلی را صادر کرده، می‌نویسد:

«قد كتب الله على كلّ مدينة ان يجعلوا فيها بيت العدل و يجتمع فيها النفوس على

عدد البهآء؛^۱ خداوند مقرر کرد تا در هر شهری بیت‌العدلی تأسیس شود و افرادی به تعداد عدد بهاء در آن (برای انجام امور جاری بهائیان) جمع شوند.»

وی در توقیع مورخه سوم شهر البهآء ۲۳ مارس درباره علت تأسیس و اعلام

وظایف و حدود اختیارات اعضای بیت‌العدل می‌گوید:

«امور ملّت، معلق است به رجال بیت عدل الهی...، چون‌که هر روز را امری و

هر حین را حکمی مقتضی؛ لذا امور به‌وزرای بیت عدل راجع، تا آنچه را مصلحت

۱. اقدس، بند ۳۰، ص ۲۱۴.

وقت دانند معمول دارند... ایشان ملهم اند به الهامات غیبی الهی، بر کل اطاعت لازم، امور سیاسیّه کلّ راجع است به بیت العدل و عبادات بما انزله الله فی الكتاب.^۱

بیت العدل مسئولیت امور روحانی و اداری جامعه بین المللی بهائی را و نیز حفظ اماکن و سایر املاک بهائی در عکلا و حیفا را بر عهده دارد.

این تشکل از سوی بنیانگذار این فرقه، به عنوان نهادی با توانایی تشریح در امور غیرعبادی تعیین شده است. بهاء الله به بیت العدل اختیار داده است برای مطالبی که کتب و آثار بهائی، ذکر آنها را نکرده اند، قوانینی وضع کند. این مجمع از نه نفر تشکیل شده است که هر پنج سال یک بار از سوی جمیع اعضای محافل ملی بهائیان جهان انتخاب می شوند. البته به ضرورت و صلاحدید ممکن است تعداد افزایش یابد؛ اما کاسته نمی شود.

واحدهای سازمانی بیت العدل از دارالتبلیغ بین المللی شروع، و به هیئتها و لجنه های محلی ختم می شود. بالاترین مرجع تصمیم گیری بیت العدل، دارالتبلیغ بین المللی است. واحدهای دارالآثار، هیئت مهاجران، دفتر بین المللی بهائی، دارالآثار بین المللی بهائی با شرح وظایف مخصوص به طور مستقیم، زیر نظر بیت العدل ادای وظیفه می کنند.

افزون بر محافل ملی و محلی، هیئتها ولجنه ها از دیگر واحدهای سازمانی بیت العدل اند که زیر نظر محفل ملی و محلی، و متناسب با نیازها و ضرورتهای ملی و منطقه ای بهائیان تأسیس می شوند. هر هیئت و لجنه در حوزه تعریف شده ای

۱. حسین علی نوری، آیات الهی، ج ۱، ص ۳.

فعالیت می‌کند. در واقع، ملموس‌ترین واحد سازمانی برای آحاد بهائی؛ هیئت‌ها، لجنه‌ها و محافل محلی‌اند. این واحدها بر کلیه فعالیت‌های اجتماعی، فردی و احوال شخصی بهائیان نظارت و اشراف کامل دارند.

نخستین انتخابات بیت‌العدل اعظم در سال ۱۹۶۳م و انتخابات پایانی در سال ۲۰۰۸م برگزار شده است. محل بیت‌العدل اعظم در اسرائیل در شهر حیفا برفراز کوه کرمل است. بهائیان معتقدند: بهاء‌الله در سال ۱۸۹۰م، حدود ۶۰ سال پیش از ایجاد دولت اسرائیل، در این محل که امپراتوری عثمانی وی را به آنجا تبعید کرده بود در یکی از الواحش به نام لوح کرمل، این مکان را برای استقرار مراکز اداری و روحانی انتخاب کرد. تشکیل بیت‌العدل، فصل جدیدی در تاریخ بهائیت است.

نخستین حاکم بر نهاد رهبری بهائی در حیفا، شخص بهاء‌الله بود. پس از وی، پسر ارشدش عباس افندی که نزد بهائیان به مرکز میثاق و از سوی خودش ملقب به عبدالبهاء بود، بر اریکه قدرت تکیه زد. قرار بود که پس از او برادرش محمدعلی، ریاست را بر عهده داشته باشد؛ اما به‌علت بروز اختلافات شدید که منجر به تکفیر و تفسیق برادران از سوی یکدیگر شد، این اتفاق نیفتاد.

همچنین بدان سبب که عبدالبهاء، فاقد فرزند ذکور بود، نوه دختری اش شوقی افندی با عنوان ولی امرالله، رهبری را عهده‌دار شد. و تمام الواح و احکام، به‌دست رهبران صادر و به بهائیان جهان واصل می‌شد؛ اما پس از درگذشت شوقی افندی تا شش سال، سازمان بین‌المللی ایادی با کنار زدن «میسن ریمی» رئیس هیئت بین المللی بهائی که از سوی شوقی به لقب پرزیدنت مفتخر بود، به عنوان جنین

بیت‌العدل اعظم به رتق و فتق امور بهائیان جهان می‌پرداخت. از سال ۱۹۵۳م که بیت‌العدل اعظم تأسیس شد، هدایت بهائیان را ۹ گروه ۹ نفره - که منتخب بهائیان سراسر جهان‌اند - انجام می‌دهند.

طبق گفته‌های بهاء‌الله و عبدالبهاء، قوانینی که بیت‌العدل اعظم تشریح می‌کند، همان اعتبار و صلاحیت «آثار» آنان را دارد، با این تفاوت که بیت‌العدل اعظم، مختار است که چون مقتضیات زمان ایجاب کند، آنچه را خود تشریح کرده است، تعدیل یا لغو کند؛ ولی قوانینی که در آثار بهاء‌الله و عبدالبهاء آمده‌است، قابل تغییر نیست. عبدالبهاء می‌گوید:

«هر امری که در آثار رهبران نخستین بهائی نباشد، دربارهٔ بیت‌العدل عمومی است و آنچه به اتفاق و یا به اکثریت آرای اعضای بیت‌العدل تحقق یابد، همان حق و مراد الله است.»

وظایف بیت‌العدل

وظایف بیت‌العدل عبارتند از:

۱. تفسیر متون و آثار بهاء‌الله، عبدالبهاء و شوقی افندی و توضیح مسائل مبهمه؛
۲. تشریح قوانین و احکام غیرمنصوصه به مقتضای زمان؛
۳. اداره امور پیروان در سراسر دنیا؛
۴. ایجاد مؤسسات تبلیغی و اعلان و انتشار و تبلیغ بهائیت و ترویج مصالح بهائیان؛

۵. سرکوب اختلافات به وجود آمده در جامعه بهائی.^۱

نکته دیگر آنکه طبق قوانین کتاب اقدس، فقط مردان می‌توانند عضو بیت‌العدل اعظم باشند و زلن علی رغم ادعای تساوی حقوق در بهائیت، از این حق بدون دلیل محروم شده‌اند. مقر بیت‌العدل در شهر حیفای اسرائیل در کوه کرمل است. بهاء‌الله در سال ۱۸۹۰م در لوح کرمل، کوه کرمل را برای ساختمان مرقد و مدفن استخوانهای باب و همچنین مقر بیت‌العدل برگزید.

هیئت مشاوران قاره‌ای

هیئت مشاوران قاره‌ای، به عنوان یکی از واحدهای وابسته به دارالتبلیغ بین‌المللی در قالب قاره‌های آسیا، اروپا، آمریکا، افریقا و اقیانوسیه از طریق هیئت‌ها، مدیریت محافل ملی کشورها را بر عهده دارد. این هیئت، افزون بر مدیریت محافل ملی کشورها، دو وظیفه عمده صیانت از تشکیلات، جامعه بهائی و تبلیغ و نشر مرام بهائیت را نیز عهده‌دار است.

محافل روحانی ملی و محلی

جامعه بهائی در حال حاضر، در صورت امکان در هر شهری، یک گروه ۹ نفره به نام «محفل روحانی محلی» انتخاب می‌کند. به این ترتیب که انتخاب اعضای محافل بدون کاندیدا و تبلیغات و به صورت رأی مخفی و آزاد است. بهائیان ساکن هر شهر و روستا، چنانچه به حد نصاب ۹ نفر برسند، ملزم به برپایی محفل

۱. ارکان نظم بدیع، ص ۳۲۰ و ۳۲۱.

محلی‌اند. این محفل، همانند محفل ملی، مرکب از نه نفر، و در واقع، زیر مجموعه محفل ملی است و از تمامی اختیارات و وظایف لازم برای اداره و کنترل بهائیان تحت حوزه خود برخوردار است.

نمایندگان منتخب، اعضای «محفل روحانی ملی» را از بین کلیه اعضای جامعه بهائی آن کشور انتخاب می‌کنند. این محفل، در واقع رابط جامعه بهائی هر کشور با بیت‌العدل، و مجری سیاستها و اهداف بیت‌العدل در آن کشور است. پیروی از دستورهای محفل ملی بر بهائیان آن کشور واجب است و سرپیچی از آن دستورها، محرومیت‌های گسترده‌ای را در پی دارد و متخلفان به اشد وجه مجازات می‌شوند. البته به تازگی بر اثر فشارهای موجود، در این مجازات‌ها تجدید نظرهایی صورت گرفته است.

همچنین اعضای محافل ملی، اعضای ۹ نفره بیت‌العدل اعظم الهی را انتخاب می‌کنند.

محفل‌های محلی و ملی، طبق وصایای شوقی افندی به جای بیت‌العدل‌های محلی و ملی تا آمادگی جوامع برای برپا کردن گروه مذکور برقرار خواهند بود. اعضای محافل می‌توانند مذکر یا مؤنث باشند.

به‌درستی معلوم نیست که نخستین محفل روحانی در جهان در کجا تشکیل شد. پس از ارسال کتاب اقدس به ایران که در آن بهاء‌الله به تشکیل بیت‌العدل خصوصی در هر شهر دستور داده بود، مجمعی مشتمل بر برخی بهائیان سرشناس تهران در سال ۱۲۹۴ (۱۸۷۷ش) تشکیل شد که سه سال بعد یعنی در سال ۱۸۸۰م به

صورت رسمی‌تری در آمد. این مجمع، انتخابی نبود و اعضای دیگری نیز به آن اضافه می‌شد.

عبدالبهاء در سال ۱۳۱۵ق (۱۸۹۷ - ۱۸۹۸م) دستور داد که ایادی امرالله، محفل روحانی مرکزی تهران را تشکیل دهند. نخستین مجمع شورای بهائیان آمریکا در کنوشا ویسکونسین یا نیویورک در ۱۸۹۷م یا ۱۸۹۸م تشکیل شد. بنابراین، محفل روحانی بهائیان عشق آباد را که در سال ۱۳۱۳ق برابر با ۱۸۹۵م تأسیس شد، باید نخستین محفل روحانی در جهان بهائی به شمار آورد.^۱

بیت‌العدل و بحران مشروعیت

یکی از معضلات لاینحل این فرقه، بحران مشروعیتی است که برای بیت‌العدل به عنوان مهم‌ترین و بالاترین نهاد مذهبی، پس از مرگ شوقی افندی به وجود آمده است. امروز پس از پنجاه سال، این تشکیلات عریض و طویل به جز توجیحات فاقد ارزش، پاسخی برای مخالفان خویش نیافته است؛ با اینکه بسیاری از آنها افرادی هستند که به بهاء‌الله معتقدند.

عبدالبهاء در پایان عمر با نوشتن الواح وصایای خود برای رهبری و ریاست بهائیان، قرار تازه‌ای نهاد و سلسله ولایت امرالله را تأسیس کرد. او در این الواح مدعی شد که اولیای امر بهائی ۲۴ نفرند. وی می‌گوید:

۱. جامعه بهائی عشق آباد، ص ۳۰۳، برگرفته از سایت بهائی پژوهشگاه به آدرس

«... در هر دوری، اوصیا و اصفیا دوازده نفر بودند. در ایام حضرت یعقوب دوازده پسر بودند و در ایام حضرت موسی دوازده نقیب، رؤسای اسباط بودند و در ایام حضرت مسیح، دوازده حواری بودند و در ایام حضرت محمد، دوازده امام بودند؛ ولکن در این ظهور اعظم، بیست و چهار نفر هستند، دو برابر جمیع؛ زیرا عظمت این ظهور چنین اقتضا نماید...»^۱

«آنان یکی پس از دیگری خواهند آمد و هر یک باید جانشین خود را تعیین نماید و ایشان روشن‌کننده آثار بهائی و مرجع مطاع همگانی و رئیس دائمی مجلس بیت‌العدل هستند.»^۲

بر اساس این نوشته، نخستین ولی امر، شوقی افندی است و پس از او ۲۴ نفر، سلسله اولیای امر در نسل فرزند ذکور و بکر^۳ او خواهد بود.

عبدالبهاء در الواح و وصایا، شوقی افندی را با لقب ولی امر الله به عنوان جانشین خود برگزید. این نخستین ولی امر از سلسله ولی امرهای بیست و چهارگانه خیالی عبدالبهاء بود. وی باید برابر دستورالعمل‌هایی که عبدالبهاء از آیات بهاء‌الله استخراج می‌کرد، در رأس بیت‌العدل به عنوان تنفیذکننده قوانین مصوبه، حضور داشته باشد. دستور عبدالبهاء این است:

۱. مفاوضات، نسخه PDF از کتابخانه الکترونیکی جامع آثار بهائی، ص ۴۵ و ۴۶.

۲. نظر اجمالی در دیانت بهائی، ص ۶۶.

۳. بکر یعنی پسر اول ولی امر.

«... ولی امرالله رئیس مقدّس این مجلس و عضو اعظم ممتاز لاینعزل و اگر در اجتماعات بالذّات حاضر نشود نایب و وکیلی تعیین فرماید...؛ این بیت عدل، مصدر تشریح است و حکومت قوه تنفیذ. تشریح باید مؤید تنفیذ گردد و تنفیذ باید ظهیر و معین تشریح شود.»^۱

پس از درگذشت شوقی افندی، علیرغم وعده عبدالبهاء مبنی بر اولیاء امر ۲۴گانه جامعه بهائی فاقد رهبری از نسل بهاءالله شد و بخش عمده بهائیان بدون توجه به اهمیت ولی امر در نظم اداری امرالله، رهبری بیتالعدل بدون ولی امر را به راحتی پذیرفتند؛ در حالی که بنا به نظر شوقی، بیتالعدل بدون وجود ولی امر، سازمانی فلج محسوب می شود. او می نویسد:

«مؤسسات سه گانه الواح مبارک وصایا: ولی امرالله مبین آیات الله است، بیت عدل عمومی (بین المللی) قانونگذار است و ایادی امرالله از راه تحقیقات و نمونه بودن زندگی و منش خود به تدریس و تبلیغ می پردازند؛ چنانچه یکی از این مؤسسات از فعالیت باز ماند، نظم اداری امرالله فلج خواهد شد.»^۲

بهائیان ارتدکس، بیتالعدل حیفا را فاقد مشروعیت می دانند. اصلی ترین دلیل آنها نبود ولی امر مصون از خطا در رأس این مؤسسه است. بیتالعدل به صورت کاملاً غیر قانونی، وظایف ولی امر را بر بهائیان اعمال می کند و با ابزار قرون وسطایی، راه هرگونه انتقاد را بر خود بسته است. بیتالعدل، مبارزه وسیعی را با

۱. گنجینه حدود و احکام، ص ۲۱۷.

۲. روحیه خانم، یادداشتهای حیفا (سخنان شوقی افندی)، ص ۲۹.

بهائیان ارتدکس آغاز کرده است؛ اما جامعه بهائیان ارتدکس با نصوص و متون انکارناپذیر، بی‌پایگی و لرزان بودن بنیان بیت العدل را بر همگان آشکار کرده اند. ناگفته نماند که بهائیان ارتدکس با این مبارزه جانانه، بنای بیت العدل را به سوی ویرانی می‌رانند؛ اما با تأسف، خودشان نیز در چنبره توهمات، منتظر وعده های دروغین عبدالبهاء نشسته‌اند.

در وب سایت بهائیان ارتدکس ایران آمده است:

«در حال حاضر، که نزدیک به زمان نزول کتاب مستطاب اقدس است و احکام آن، هنوز به طور کامل اجرا نمی‌شود، وضع احکام جدید مورد ندارد؛ لهذا بیت عدل عمومی یا بیت عدل اعظم (حقیقی) در آینده در میقات معین بنا به اراده الهی منطبق با مفاد الواح و صایای حضرت عبدالبهاء تشکیل خواهد شد.»^۱

۱. دریافت از سایت بهائیان ارتدکس ایران به آدرس: www.iranbahai.blogfa.com

فصل هشتم: بهائیت و سیاست

الف) بهائیت و استعمار

شاید لازم نباشد بحث کنیم که بهائیت محصول سیاستهای استعماری غرب برای تغییر در بنیان فکری، اجتماعی جوامع اسلامی است؛ زیرا آنچه اهمیت دارد روابط و هم‌پیمانی دیروز و امروز آنان با بیگانگان و استعمارگران است؛ آن هم آن چنان آشکار و رسوا که مورخان حوزه تاریخ معاصر ایران، بی‌هیچ تردیدی به آن معتقدند؛ حتی وابستگان و پیروان این فرقه، با تلاش برای توجیه مسئله ثابت می‌کنند که منکر اصل قضیه نیستند و آن را در آثاری که از سوی بابیان و بهائیان به جای مانده می‌توان ردگیری کرد. برای مثال، بهاء‌الله برای فرار از مجازات و تسلط حکومت ایران بر او و طرفدارانش، به‌راحتی چشم از وطن مألوف پوشید. سپس تصمیم گرفت که خود و همه بابیان همراه او، تابعیت دولت عثمانی را بپذیرند؛ در حالی که کشوری بیگانه بود، بابیان ساکن بغداد نیز در مدت ۳ هفته، همگی تبعه دولت عثمانی شدند.

عبدالبهاء می‌نویسد:

«بواسطه این تدبیر، تسکین فساد شد و قونسول دست از تعرض کوتاه

نمود.»^۱

فریدون آدمیت به عنوان نماد روشنفکری الحادی درباره وابستگی‌های سیاسی

بهائیان می‌نویسد:

«... دستگاه بهائی پیوستگی خاصی با سیاستهای مختلف خارجی داشته و این

کیفیت با گرویدن عنصر یهودی به آن گروه، حدت گرفته است. مرام و مقصد آنان،

رواج بی‌وطنی است و راه و رسم آنان، سرسپردگی به سیاستهای اجنبی... رأی ما در

این باره، مبتنی است بر شواهد عینی و آنچه برای ما معتبر است، همان شواهد عینی

است.»

وی سپس با بررسی شواهد خود چنین نتیجه می‌گیرد که عنصر بهائی چون

عنصر جهود به عنوان یکی از عوامل پیشرفت سیاست انگلیس در ایران درآمد و در

ادامه چنین می‌آورد:

«... طرفه اینکه از جهودان نیز کسانی به این فرقه پیوستند.»^۲

مورخان غیربهائی بی‌طرف، اندک تردیدی ندارند که این نحله با حمایت

قدرتهای استعماری برای تغییر در ساختار جامعه مذهبی ایران و نیز گام برداشتن

۱. مقاله سیاح، ص ۵۱.

۲. فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، ص ۱۴۶.

برای منافع استثمارگران شکل گرفته است. برای اثبات این مدعا شواهدی ارائه می‌کنیم و وجدانهای بیدار را به داوری می‌طلبیم:

بهائیت و روسیه

حکومت دیکتاتوری روسیه تزاری در منابع تاریخی، اعم از مسلمان، بابی، بهائی و... به عنوان نخستین دولتی مطرح می‌شود که ارتباطی تنگاتنگ با بهائیت دارد. این دولت، بارها و بارها با دخالت در قضیه بابیه و حمایت از آن، مانع نابودی و اضمحلال این نحله جعلی شد. شواهد بسیاری در این باره به ویژه در کتابهای بابی و بهائی برجای مانده است که هر گونه تردید را برای جویندگان حقیقت برطرف می‌کند:

۱. اشتغال تعدادی از نزدیکان میرزا حسین علی نوری (بهاءالله) در سفارت دولت روسیه؛ مانند پدرش میرزا عباس نوری که دستیار شاهزاده «روس فیل»^۱ قاجار، امام وردی میرزا بود. برادر، شوهر خواهر و خواهر زاده وی نیز در استخدام سفارت روسیه بودند.^۲
۲. فعالیت و پیگیریهای مشکوک «کینیز دالگورکی» سفیر کبیر دولت روسیه در ایران در جریان حرکت بابیه و تصویر برداری از جسد باب؛^۳

۱. روس فیل، یعنی طرفدار همه جانبه دولت روس.

۲. نشریه ایام، ش ۲۹، ص ۴ (بهائیت و روسیه تزاری).

۳. تلخیص تاریخ، ص ۴۸۱.

۳. اقدام پیگیر و مؤثر سفیر روسیه در نجات جان حسین علی نوری (بهاءالله) که در واقعه ترور ناصرالدین شاه به زندان افتاده بود؛^۱
۴. دعوت رسمی و البته نمایشی از بهاءالله برای اقامت در روسیه؛^۲
۵. نظارت بر حسن انتقال حسین علی نوری (بهاءالله) در تبعید به عراق؛^۳
۶. صدور لوح ویژه به افتخار امپراتور روسیه از سوی بهاءالله:
 «... قد نجینی احد سفرائک اذ کنت فی السجن تحت السلاسل والاعلال بذلک کتب الله لک مقاماً لم یحط به علم احد الا هو؛^۴ به تحقیق یکی از سفیران تو مرا نجات داد، زمانی که تحت غل و زنجیر بودم و برای همین، خداوند برای تو مقامی داده است که دانش هیچ کس به جز خودش به آن احاطه ندارد.»
۷. اجازه به بهائیان برای ساخت اولین معبد (مشرق الاذکار) در خاک آن کشور.^۵
- ابوالفضل گلپایگانی از طرف جناب عبدالبهاء به بهائیان این چنین دستور می‌دهد:

۱. عبدالحمید اشراق خاوری، ص ۳۸۷ و نیز رک: قرن بدیع، قسمت ۲، ص ۳۳.

۲. تلخیص تاریخ، ص ۵۸۹.

۳. اشراقات، ص ۱۰۴.

۴. کتاب مبین، شامل سوره هیکل الدین و الواح دیگر، ص ۷۶.

۵. عبدالحسین آواره، الکواکب الدریه فی مآثرالبهائیه، ج ۲، ص ۵۵.

«باید این طایفه مظلومانه ابدًا این حمایت و عدالت دولت بهیه روس را از نظر محو ننمایند و پیوسته تایید و تسدید حضرت امپراتور اعظم و جنرال اکرم را از خداوند جل جلاله مسئلت نمایند.»^۱

میرزا حیدرعلی اصفهانی بهائی در صفحه ۱۲۸ کتاب «بهجت الصدور» می‌نویسد:

«و القائم بامر الله (بهاء) را گرفتند و حبس کردند و بقدر یک کرور اموال و املاک و عمارتش را بردند و غارت نمودند و در ظاهر چون دولت بهیه روس، حمایت آن قائم بامر الله که ملقب به بهاء الله است نمود، نتوانستند شهید نمایند، به دار السلام بغداد نفی نمودند.»^۲

در پی این مطلب از حیدرعلی اصفهانی، این سؤال به ذهن متبادر می‌شود که علت حمایت امپراتوری روسیه تزاری از بنیانگذار فرقه بهائی چیست؟ در شرایطی که حکومت ایران بایان بسیاری را به قتل می‌رساند؛ چرا باید تنها بهاء الله و برخی افراد خاص، مسمول عنایت دولت روسیه قرار گیرند؛ آنهم شخصی که بنا به قول شوقی افندی:

«در واقعه عظیمه رمی شاه انظار از هر جانب متوجه آن حضرت گردید و افکار برای قلع و قمع آن وجود مقدس بکار افتاد.»^۳

۱. اسدالله فاضل مازندرانی، مصابیح هدایت، ج ۲، ص ۲۸۲.

۲. بهائیان، ص ۶۰۰.

۳. قرن بدیع، ص ۱۶۰.

آیا سفیر روسیه بی توجه به عواقب احتمالی^۱ به یاری بی دریغ از متهم ردیف اول حادثه می شتابد؟ آیا او به بهاءالله ایمان آورده بود؟ اگر چنین بود چرا بهاءالله وقتی بنای تشکر دارد از شخص امپراتور تشکر می کند؟ اینها سؤالاتی است که نباید از سوی بهائیان، منتظر پاسخ آنها بود. کند و کاو تاریخی در مناسبات میان ایران و روسیه روشن کرده است که کوشش این دولت، مانند سایر استعمارگران، همواره برای بهره گیری بیشتر از منابع اقتصادی و موقعیت جغرافیایی ایران بوده است. بنابراین نجات جان بهاءالله قطعاً به منافع این کشور نزدیک تر بوده است.

البته گاهی قصه‌هایی را مطرح می‌کنند؛ مانند اینکه سفیر روسیه برای رضایت منشی سفارت‌خانه‌اش (که میرزا حسین علی بهاء، برادر همسرش بوده است) یا به سبب دخترش که شیفته جوانی و زیبایی بهاءالله شده بود، او را یاری کرده است. اینها از جمله مطالبی است که درباره آن فقط می‌توان گفت: «یضحک به الثکلی؛ مادر فرزند مرده را به خنده وامی دارد.»

بهائیت و انگلیس

روابط میان انگلیس و بهائیت از دوره حضور بابیان در بغداد آغاز می‌شود؛ چرا که دولت انگلیس در آن موقع، قصد تصرف عراق و سای متصرفات دولت عثمانی

۱. مثل اختلال در روابط دیپلماتیک با دولت ایران که در آن زمان برای روسیه اهمیتی قابل توجه داشت.

را داشت. بنابراین به افرادی مانند بهاءالله نیاز داشت تا اقتدار رهبران دینی مسلمانان را بشکند.

شوقی افندی در کتاب قرن بدیع در این باره آورده است:

«کلنل سر آرنولد باروز کمبال که در آن اوقات، سمت جنرال قونسولی دولت انگلستان را در بغداد حائز بود، چون علو مقامات حضرت بهاءالله را احساس نمود^۱ شرحی دوستانه به محضر انور معروض، و بطوری که هیکل مبارک بنفسه الاقدس شهادت داده، قبول حمایت و تبعیت دولت متبوع خویش را به محضر مبارک پیشنهاد نمود و درتشراف حضوری، متعهد گردید که هر گاه حضرت بهاءالله مایل به مکاتبه با ملکه ویکتوریا باشند، در ارسال اوراق به دربار انگلستان اقدام نماید؛ حتی معروض داشت حاضر است ترتیباتی فراهم کند که محل استقرار هیکل اقدس به هندوستان یا هر نقطه دیگر که مورد نظر مبارک باشد، تبدیل یابد...»^۲

این پیوند در دوران ریاست عباس افندی (عبدالبهاء) به اوج خود رسید. پس از پایان جنگ جهانی اول و واگذاری قیمومیت فلسطین به دست شورای عالی متفقین به بریتانیا، سرهربرت ساموئل، اولین کمیسر عالی فلسطین، مأموریت مهمی یافت. وی به دیدار عباس افندی شتافت و از سوی امپراتوری بریتانیا به پاس قدردانی از

۱. اگر علو مقامات بهاءالله او را تا این حد به وجد آورد؛ چرا به دیانت بابیه نگرید که بهاءالله، داعیه آن را داشت.

۲. قرن بدیع، ص ۱۳۴.

خدمات بهائیان در دوران جنگ نشان «نایت هود» و عنوان اشرافی «Sir» را به وی اعطا کرد.^۱

عبدالبهاء با گرفتن نشان و دعا برای پادشاه انگلیس، جرج پنجم، وابستگی تاریخی این فرقه را به استعمارگران، بیش از پیش آشکار کرد. این روند وابستگی تا به امروز ادامه دارد و بهائیت برای پیشبرد فرقه خود که در واقع گامی در جهت منافع استعمارگران است، همچنان به انگلیس و دوی استعماری آن نیازمند است.

نمونه‌هایی از وابستگی بهائیان به انگلستان^۲

در اعلامیه‌ای که ارگان محفل بهائیان (اخبار امری) در شماره ۴ خود (مرداد ۱۳۲۹ش) منتشر کرد، خاطر نشان شد که محفل بهائیان انگلیس در امر پیشبرد تبلیغات بهائیت در قاره سیاه با مراکزی چون انجمن پادشاهی آفریقایی (انگلیس)، مدرسه السنه شرقی لندن، شعبه ای از دانشگاه آکسفورد و دوی دیگر در اداره آفریقای شرقی و غیر آن رایزنی داشته و از آنها کمک فکری و اطلاعاتی گرفته است. برخی نشانه‌ها و نتایج این امر را در موارد ذیل می‌بینیم:

۲دی ۱۳۳۹ش، ام‌المعابد (مشرق‌الاذکار مرکزی) بهائیان در آفریقا واقع در کامپالا (پایتخت اوگاندا) به دست «روحیه ماکسول»، همسر شوقی افندی افتتاح شد. در مراسمی که به همین عنوان برگزار شد، نماینده حکومت انگلستان، برادر پادشاه

۱. همان، ص ۳۰۵.

۲. نشریه ایام، ش ۲۹.

اوگاندا با خانواده خود و جمعی از مأموران عالی رتبه کشوری و لشکری دولت دیکتاتوری اوگاندا شرکت کردند.^۱

۲۱ می ۱۹۷۱م (خرداد ۱۳۵۰ش) کنفرانس جهانی بهائیان در شهر کینگزتون، سالن هتل شرایتون (بزرگ‌ترین هتل جزیره جامائیکا در اقیانوس اطلس) برگزار شد. ذکرالله خادم (از ایادی امرالله و نماینده بیت‌العدل بهائیت در اسرائیل) و ۳ تن از اعضای هیئت مشاوران قاره‌ای در آمریکای مرکزی در آن مراسم حضور داشتند. این مراسم با پیام بیت‌العدل افتتاح شد.

گفتنی است که در نخستین لحظات تشکیل این کنفرانس، حاکم کل حضور یافت. وی نماینده رسمی ملکه انگلیس و شخص اول جزیره جامائیکا بود و در حدود نیم ساعت به ایراد نطق در تأیید بهائیت پرداخت.^۲

یک فستیوال ملی در سی شیلز از اول تا هشتم اکتبر ۱۹۷۲م (برابر مهر ۱۳۵۱ش) برگزار شد و شاهزاده مارگرت و لرد استودن به عنوان نمایندگان خاندان سلطنتی انگلیس در آن شرکت جستند. سپس از غرفه بهائیان در آن دیدار کردند که آثار و کتب بهائیت را معرفی می‌کرد و به نمایش می‌گذاشت.^۳

۱. مجله اخبار امری، ش ۱۱ و ۱۲، ۱۳۳۹ش، ص ۷۲۴ و ۷۳۴.

۲. آهنگ بدیع، ش ۲ و ۳، ۱۳۵۳ش، ص ۷۱-۷۳.

۳. مجله اخبار امری، ش ۱، سال ۱۳۵۲ش، ص ۱۸.

در اواخر ۱۳۵۲ش، در شهر سیدنی استرالیا، سالن اپرایی افتتاح و جریان مراسم آن از تلویزیون پخش شد. در این مراسم، جامعه بهائی نیز از سوی دفتر ملکه انگلیس برای شرکت در جشن افتتاحیه دعوت شده بودند.^۱

محفلی ملی بهائیت در انگلیس به مناسبت روز تولد ملکه انگلستان، تلگراف تبریک ذیل را در آوریل ۱۹۶۷م (اردیبهشت ۱۳۴۶ش) برای ملکه ارسال کرد:

«محفلی روحانی ملی بهائیان جزایر بریتانیا به نمایندگی بهائیان جزایر بریتانیا، تبریکات صادقانه و مسرت‌آمیز خود را به مناسبت روز تولد آن علیا حضرت تقدیم می‌کند.»

منشی مخصوص ملکه نیز در جواب، تلگراف ذیل را خطاب به محفل ملی انگلستان مخابره کرد:

«علیا حضرت ملکه، صمیمانه از بهائیان جزایر بریتانیا به مناسبت این پیام محبت‌آمیز درباره تبریک آنان به مناسبت روز تولد علیا حضرت ملکه تشکر می‌کند.»

مجله بهائی «اخبار امری» ضمن انعکاس تلگرافهای فوق، تأکید ورزید:

«انتظار داریم... جوامع بهائی در ممالک مشترک‌المنافع، پیامهای تبریک‌آمیز خود را در آن روز به قصر بوکینگهام مخابره کنند.»^۲

۱. همان، ش ۱۹، سال ۱۳۵۲ش، ص ۵۳۲ و ۵۳۳.

۲. همان، ش ۴ و ۵، ۱۳۴۶ش، ص ۱۵۰ و ۱۵۱.

بهائیت و اسرائیل

قدمت روابط صمیمانه و همکاری صهیونیستها و دستگاه رهبری بهائیت از عمری به اندازه عمر این فرقه برخوردار است. ریشه‌های ارتباط و صمیمیت این دو غده سرطانی به سالها پیش از تشکیل این دولت بر می‌گردد. از روزی که بنیانگذاران رژیم صهیونیستی برای غصب سرزمین فلسطین کوشش می‌کردند تا امروز، روابط حسنه‌ای میان آن دو برقرار بوده است.

بن زوی، اولین رئیس جمهور اسرائیل، هنگامی که هنوز تا تشکیل دولت اشغالگر، راه درازی را در پیش داشت، ملاقات و مذاکره ه ایی با عبدالبهاء داشته است. وی از چنین ملاقاتی به خشنودی و رضایت، یاد می‌کند.^۱

در شرایطی که اعراب و به ویژه مردم مسلمان فلسطین با صهیونیسم و انگلستان مشغول مبارزه بودند، بهائیان با انگلستان و صهیونیستها در فلسطین، روابط حسنه‌ای برقرار کرده بودند؛ زیرا به خوبی می‌دانستند که اگر مسلمانان عرب روی کار آیند و حکومت فلسطین را از دست انگلیسیها خارج سازند، قطعاً با بهائیان به دلیل هتک حرمت و نسخ اسلام، دعوی پیغمبری و کتاب جدید و ادعای خدا یی رهبران این فرقه، برخوردی چون سایر بلاد اسلامی خواهند داشت؛ چرا که تاکنون هیچ یک از جوامع اسلامی جهان، وجود بهائیان را تحمل نکرده‌اند و حاضر به همزیستی با آنان نشده‌اند. بنابراین بهائیان، راهی جز خیانت به مسلمانان و خدمت به دشمن آنان را پیش روی خود ندیدند.

۱. مجله اخبار امری، ارگان محفل ملی بهائیان، ش ۳، ۱۳۳۳ش. ص ۸ و ۹.

بهائیان سرنوشت خود را گره خورده به سرنوشت اسرائیل دانسته و این حقیقت را رهبران در کتب و نشریات مختلف خویش تصریح کرده‌اند، در نوشته‌هایی که از عبدالبهاء بر جای مانده است، این موضوع به وضوح، قابل درک است. او چندین سال پیش از تشکیل اسرائیل سرنوشت صهیونیسم و بهائیان را سرنوشتی مشترک می‌داند. وی می‌گوید:

«اینجا فلسطین است. اراضی مقدسه است. عنقریب قوم یهود به این اراضی بازگشت خواهند نمود. سلطنت داوودی و حشمت سلیمانی خواهند یافت. این از مواعید صریحه الهیه است و شک و تردیدی ندارد. قوم یهود، عزیز می‌شود، در ظل امر وارد می‌شود و تمام این اراضی بایر، آباد خواهد شد. تمام پراکندگان یهود جمع می‌شوند و تردیدی در آن نیست [که] مقام اعلیٰ به بهترین طرز ساخته خواهد شد؛ دعا و مناجات انبیای الهی به هدر نمی‌رود و وعده‌های الهی تماما تحقق خواهد یافت. اسارت و در بدری و پراکندگی یهود مبدل به عزت ظاهری آنها می‌شود؛ حتی بحسب ظاهر، عزیز خواهند شد.»^۱

او برای عزت اسرائیل و شوکت یهودیان - که به زودی با توسل به غیرانسانی‌ترین ابزارها مردم فلسطین را از سرزمین شان بیرون می‌کنند - دعا می‌کند و پیش از آن می‌گوید:

«اسرائیل، عنقریب جلیل گردد و این پریشانی به جمع مبدل شود، شمس حقیقت طلوع نمود و پرتو هدایت بر اسرائیل زد تا از راههای دور با نهایت سرور

۱. خاطرات حبیب، ج ۱، ص ۲۰.

به ارض مقدس ورود یابند. ای پروردگار! وعده خویش آشکار کن و سلاله حضرت جلیل را بزرگوار فرما! نقوی مقتدر و توانا و توئی بینا و شنوا و دانا.^۱

دستگاه رهبری بهائیت در دوره حاکمیت عثمانیها برای ماندگاری ناچار بود از هر گونه مطلب حساسیت برانگیز دربارهٔ مسلمانان خودداری کند و با وسواس و دقت در سرزمین فلسطین به رعایت ظواهر اسلامی بپردازد. حضور مستمر عبدالبهاء در نمازهای جمعه و جماعت به همین منظور است. مهم‌تر آنکه این فرقه به‌شدت تبلیغی به هیچ‌وجه، اجازه تبلیغ در سرزمین فلسطین را به یاران و مریدان خود نمی‌داد و البته این کتمان نمی‌توانست چندان ادامه پیدا کند.

بنابراین، بهائیت برای تأمین منافع خود و رسیدن به مرحله کنونی باید بکوشد تا یا انگلستان به استعمار خود در فلسطین ادامه دهد و یا صهیونیسم به عنوان حافظ منافع امپریالیسم انگلستان و میراث‌خوار استعمار، روی کار آید؛ از این روی، بهائیان و زعمایشان در فلسطین به هیچ‌وجه بر خلاف مصالح صهیونیسم سخنی نگفتند و نسبت به صدها هزار آواره فلسطینی و غصب حقوق ساکنان این آب و خاک، نه تنها هیچ‌گونه همدردی از خود نشان ندادند؛ بلکه به تحکیم روابط خود با صهیونیسم پرداختند.

شوقی افندی در پیام تبریک نوروز ۱۳۲۹ش، خطاب به بهائیان، اعلام کرد:

۱. همان، ج ۱، ص ۵۳.

«مصدق وعده الهی به ابناء خلیل و وراث کلیم، ظاهر و باهر و دولت اسرائیل در ارض اقدس مستقر شده است.»^۱

«لروی آیواس» منشی کل شورای بین المللی بهائی، در نامه مورخه ۳ مه ۱۹۵۴م با کمال افتخار به ملاقات شوقی افندی با رئیس جمهور اسرائیل اشاره کرده، می نویسد:

«روز دوشنبه ۲۶ آوریل ۱۹۵۴م، از برای عالم بهائی، روزی تاریخی به شمار می رود؛ زیرا در این یوم برای اولین دفعه در تاریخ امر، رئیس دولت مستقلی رسماً از مقام مبشر شهید آئین بهائی و مقام مرکز میثاق حضرت بهاءالله دیدن نموده، به حضور ولی امر بهائی (شوقی افندی) مشرف گردید.»^۲

شوقی افندی، این افتخار عظیم را در تلگراف تاریخ ۴ مه ۱۹۵۴م به محفل بهائیان ایران، این گونه اطلاع می دهد:

«رئیس جمهور اسرائیل به اتفاق قرینه محرمه میسیس بن زوی بر حسب قرار قبلی، پس از پذیرایی که به افتخار ایشان در بیت مبارک حضرت عبدالبهاء به عمل آمد، اعتبار مقدسه را در جبل کرمل زیارت نمودند. این زیارت، نخستین تشریف رسمی است. یکی از رؤسای دولتهای مستقل از مقامات مقدسه حضرت اعلی و مرکز میثاق حضرت بهاءالله است.»^۳

۱. شوقی افندی، توقیعات مبارکه، ص ۲۹۰.

۲. مجله اخبار امری، ش ۳، ۱۳۳۳ش، ص ۹.

۳. همان، ش ۱۲، فروردین ۱۳۳۲ش، ص ۱۳.

میرزا حسین علی در سرسپردگی به سفارت روس و عباس افندی در سرسپردگی به انگلستان بسیار کوشیدند. شوقی افندی نیز تصمیم گرفت با تمام قوا راه سرسپردگی بهائیت به صهیونیسم را بیپیماید. هیئت بین المللی بهائی حیفاً در نامه‌ای به محفل روحانی ملی بهائیان ایران در اول ژوئیه ۱۹۵۲م رابطه شوقی افندی را با حکومت اسرائیل به نحوی کاملاً سربسته و محرمانه، چنین به اطلاع پیروان این فرقه رسانید:

«روابط حکومت (اسرائیل) با حضرت ولی امر الله و هیئت بین المللی بهائی، دوستانه و صمیمانه است و فی الحقیقه جای بسی خوشوقتی است که راجع به شناسایی امر در ارض اقدس موفقیت‌هایی حاصل گردیده است.»^۱

بهائیان در توجیه روابط صمیمی سازمان رهبری خویش (دیروز شوقی و عبدالبهاء و امروز بیت‌العدل اعظم) با رهبران و سران رژیم نژاد پرست اسرائیل، کوشش می‌کنند آن را تنها یک تصادف تاریخی معرفی کنند؛ اما این اسناد، آشکارا، اهداف مشترک و همسوئی این نحله استعماری را با آن رژیم به نمایش می‌گذارد.

آن حکومت نژاد پرست با اتکا به پشتیبانی دولتهای غربی، به ویژه انگلستان به بهانه تهیه مسکن برای صهیونیستهای مهاجر از نخستین روزهای غصب فلسطین، دفتری را در تاریخ ستمگری گشود که نظیر آن را کم‌تر کسی به یاد دارد. بسیاری از این جنایات در زمان تبعیت فرقه ضاله بهائیت در فلسطین اتفاق افتاد و رهبران آنها،

۱. همان، ش ۵، ۱۳۳۱ش، ص ۸ و ۹.

به ویژه شوقی افندی، بی توجه به انبوه جنایات اشغالگران، پس از استقرار آن رژیم، تلاش گسترده‌ای را برای ارتباط عمیق‌تر با ایشان آغاز کردند.

بهائیان در سطوح عالی مدیریت خود، روابط نزدیکی با رؤسای اسرائیل برقرار کردند؛ از جمله می‌توان به دیدار اعضای عالی‌رتبه هیئت بین‌المللی بهائی با رئیس جمهور در ۱ فوریه ۱۹۵۴م و دعوت از وی برای دیدار از اماکن بهائی اشاره کرد که در پی آن، رئیس جمهور از اماکن این فرقه دیدار کرد و ملاقات مفصلی با شوقی افندی داشت.^۱ وی در پی آن با افتخار تمام و بدون پرده‌پوشی، روابط و پیوند استوار دولت اسرائیل با مرکز بین‌المللی بهائی را به اطلاع یاران ایرانی خود رسانده، می‌گوید:

«در ارض اقدس (اسرائیل) شعائر بهائیت بی‌پرده و حجاب اجرا می‌شود ... و معافیت مقامات بهائیت و توابع آن از مالیاتهای دولت اسرائیل از طرف اولیای امور تصویب گردید.»^۲

وی از امکانات رفاهی اسرائیل خشنود است و مشتاقانه می‌گوید:

«دولت اسرائیل وساطی راحتی ما را فراهم کرد.»^۳

۱. توفیعات مبارکه ولی امرالله خطاب به احبای شرق، توفیق نوروز ۱۰۱ بدیع، ص ۲۲۳.

۲. همان.

۳. مجله اخبار امری، سال ۱۰۷ بدیع، ش ۸، ص ۲.

در حالی که در اغلب کشورهای اسلامی، شعائر امر بهائی ممنوع اعلام شده است، دولت اسرائیل همه گونه آزادی را به بهائیان ارزانی می‌دارد و حتی آنها را از مالیاتهای سنگین معاف می‌کند:

«در ارض قدس، شعائر امریه بی‌پرده و حجاب مجری گشت و تسجیل عقدنامه بهائی در دوائی حکومتی و معافیت مقامات و توابع آن از رسوم دولت از طرف اولیای امور تصویب گردید.»^۱

یکی از نزدیکان شوقی به عنایات صهیونیستها اشاره کرده، می‌گوید:
 «دولت اسرائیل... دستور رسمی داده است که [بهائیان] از کلیه عوارض و مالیاتها معاف باشند.

البته دامنه حمایتها تنها بدینجا محدود نمی‌شد؛ بلکه معافیت از مالیات، شامل بیت مبارک حضرت عبدالبهاء و مسافرخانه شرقی و غربی نیز شد...، عقدنامه بهائی به رسمیت شناخته شد، وزارت ادیان، قصر مزرعه را تسلیم نمود و وزارت معارف اسرائیل، ایام متبرکه بهائی را به رسمیت شناخت.»^۲

با وجود نیاز دولت اسرائیل به کمکهای مالی و در پی جمع آوری اعانات مختلف از یهودیان و دولتهای اروپایی، آنقدر بهائیان برای صهیونیستها ارزش دارند که تمام مصالح ساختمانی سنگین قیمت بهائیان را که از ایتالیا برای ساختن مقبره

۱. توقیعات مبارکه، نوروز ۱۰۱ بدیع، ص ۱۵۹.

۲. سالنامه جوانان بهائی ایران، ج ۳ (۱۰۸ و ۱۰۹ بدیع)، ص ۱۳۰.

باب و دیگر ساختمانهای مقرر بهائیان به حیفا و عکا وارد می‌شود، از تمام گمرکیهای سرسام‌آور معاف کزید.

مجله اخبار امری در مقاله‌ای می‌نویسد:

«دولت اسرائیل برای مصالح ساختمانی مقام اعلی، گمرک نمی‌گیرد.»^۱

خانم روحیه مکسول نیز این جمله را از خود به یادگار نهاده است:

«من ترجیح می‌دهم که جوان‌ترین ادیان (بهائیت) از تازه‌ترین کشورهای جهان

(اسرائیل) نشو و نما نمایند و در حقیقت باید گفت، آینده ما (بهائیت و اسرائیل)

چون حلقه‌های زنجیر بهم پیوسته است.»^۲

۱. مجله اخبار امری، ش ۵، ۱۳۳۰ش، ص ۱۱، ستون دوم.

۲. همان، ش ۱۰، ۱۳۴۰ش، ص ۶۰۱.

ب) بهائیت و ایران

بی‌هیچ تردیدی باید دوره حکومت پهلوی را دوره حضور قاطع بهائیت در حکومت ایران دانست. حضور آنان در مناصب مهم سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی و امنیتی با سنگینی تمام حس می‌شد و اعتماد بیش از حد و غیرطبیعی پهلویها به آنان برای همه متدیران و میهن‌دوستان بسیار آزار دهنده بود. در خاطرات ارتشبد سابق، حسین فردوست آمده است:

«سرگرد صنیعی در آن زمان از بهائیهای طراز اول بود. او بعدها سپهد و مدتی هم وزیر جنگ شد. انتصاب او به سمت آجودان مخصوص ولیعهد، حاکی از احترام و اعتماد رضاخان به بهائیها و میزان نفوذ آنان در دستگاه دولتی است.»^۱

هم‌چنین وی می‌نویسد که محمد رضا نیز این اعتماد را به بهائیان داشت: «... یکی از فرقه‌هایی که توسط اداره کل سوم ساواک با دقت دنبال می‌شد، بهائیت بود. شعبه مربوط، بولتنهای نوبه‌ای (سه ماهه) تنظیم می‌کرد که یک نسخه

۱. خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، ج ۱، ص ۵۷-۵۹.

از آن از طریق من (دفتر ویژه اطلاعات) به اطلاع محمدرضا می رسید. این بولتن مفصل هم‌تراز بولتن فراماسونری بود؛ اما محمدرضا از تشکیلات بهائیت و به خصوص حضور افراد بهائی در تصدی پستهای مهم و حساس مملکتی اطلاع کامل داشت و نسبت به آنان حسن ظن نشان می داد...»^۱

بهائیان در دوره پهلوی با اعتماد به نفس بسوی تسلط بر تمامیت ایران حرکت می کردند. یکی از نویسندگان نشریه خبریه این فرقه با آرزویی - که آن روز آن را غیرمحمتمل نمی دانست - می نویسد:

«دیانت بهائی از سوی اولیای امور به عنوان دیانت رسمی مملکتی شناخته خواهد شد... و این رسمیت به مرور ایام منجر به تئیس سلطنت بهائی خواهد گشت که در ظل آن، حدود و احکام مقدس اقدس ام‌الکتاب شریعت بهائی در جمیع امور شرعی و مدنی کاملاً به موقع اجرا گذاشته خواهد شد و این مرحله مآلاً منتهی به تئیس و استقرار سلطنت جهانی بهائی... خواهد گردید.»^۲

رهبر کبیر و بنیانگذار جمهوری اسلامی، امام خمینی؛ با بیداری و آگاهی، عمق فاجعه را شناخته، در سخنرانی مورخ ۱۸ شهریور ۱۳۴۲ش با هشدار این موضوع به ملت در مسجد اعظم قم فرمودند:

۱. عبدالله شهبازی، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۳۷۶.

۲. مجله اخبار امری، ش ۳، ۱۳۳۲ش، ص ۱۴.

«...اینها (بهائیان) عمال اسرائیل در ایران [هستند]؛ هر جا انگشت می گذاری می بینی که یکی از اینهاست. مراکز حساس؛ مراکز خطرناک؛... از دربار گرفته تا آن آخر مملکت؛ از این اشخاص [بهائی] آنجا موجودند...»^۱

در سال ۱۳۳۹ش فهرستی از اسامی مقامات نظامی و غیرنظامی تهیه شد که نشانگر تصدی بیشتر پستهای اطلاعاتی، امنیتی، سیاسی و اقتصادی کشور به وسیله بهائیان بود. البته به دلیل پنهانکاری و کتمان، نام بعضی افراد که در پستهای مهم بودند، در این فهرست نیامده است و بی تردید، تعداد بهائیان شاغل در دستگاهها چندین برابر فهرست مذکور بوده است. در سالهای بعد، تعداد بهائیان شاغل و سطوح اشتغال آنان بالا رفت؛ به گونه ای که «امیرعباس هویدا»، نخست وزیر سیزده ساله، «لیلی امیر ارجمند» مشاور ویژه فرح و مدیر برنامه های آموزشی و تربیتی رضا پهلوی، «عباس شاه قلی» وزیر بهداری و وزیر علوم، «روحانی» وزیر آب و برق و کشاورزی در دولت هویدا، «شاپور راسخ» مشاور عالی و در واقع گرداننده سازمان برنامه و بودجه و مدیر تشکیلات بهائیت در ایران، «عبدالکریم ایادی» پزشک مخصوص شاه و... از آن جمله اند.^۲

۱. صحیفه نور، ج ۱، ص ۳۸۹.

۲. جواد منصوری، تاریخ قیام پانزدهم خرداد به روایت اسناد، ج ۱، ص ۳۲۴ و ۳۲۵.

وزرای بهائی در دوره پهلوی

۱. علی محمدخان موقرالذوله از سران درجه اول بهائیان ایران، وزیر فواید عامه و تجارت و فلاحات در کابینه سید ضیاءالدین طباطبائی (دوره رضاخان)^۱؛
۲. منصور روحانی (وزیر آب و برق و کشاورزی)؛
۳. ناصر گلسرخی (وزیر منابع طبیعی)؛
۴. خانم فرخرو پارسا (وزیر آموزش و پرورش)؛
۵. هوشنگ نهاوندی (وزیر کار و آبادانی و مسکن)؛
۶. سپهبد اسدالله صنیعی (وزیر دفاع)؛
۷. سپهبد دکتر ایادی (پزشک مخصوص شاه و دارنده بیش از هشتاد شغل سیاسی و نظامی)؛
۸. سپهبد علی محمد خادمی (رئیس سازمان هواپیمائی ملی ایران هما).

همچنین صدها نفر دیگر در ادارات و قسمتهای مهم و مرتبط با ضروریات زندگی مردم، مثل: اداره غله، قند و شکر و... با توجه به اعتماد و محبت زیاد شخص شاه و هویدا به بهائیان کار می کردند، بدین روی، گرایش به بهائیت زیاد

۱. علی محمد خان موقرالذوله سرکنسول ایران در بمبئی در سال ۱۸۹۸م، نماینده وزارت خارجه در ۱۹۱۵ بود. موقرالذوله علاوه بر اینکه از اعضای خاندان افغان، یعنی از خویشان علی محمد باب بود، با عباس افندی و شوقی افندی نیز خویشی داشت. میرزا هادی شیرازی، داماد عباس افندی و پدر شوقی، پسر دایی موقرالذوله بود.

شده بود و بسیاری از اشخاص، برای گرفتن پست و مقام دولتی به بهائیت تظاهر می‌کردند.

بهائیان و قیام ۱۵ خرداد

در پرونده سپهبد پرویز خسروانی، که یک بهائی است، سند قابل توجهی به چشم می‌خورد. این امر، عمق روابط میان حکومت پهلوی و بهائیان را نشان می‌دهد. این سند، مربوط به قیام خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ش و حمایت علما و مردم قم از حضرت امام خمینی است.

بهائیان، بی‌درنگ، با ارسال نامه‌ای به سپهبد پرویز خسروانی، فرمانده ژاندارمری ناحیه مرکز^۱ ضمن ابراز خوشحالی از این کشتار وحشیانه از سردمدار هم مسلک خود در این جنایت تشکر کردند. متن نامه بدین شرح است:

«تیمسار سرتیپ پرویز خسروانی فرماندهی ژاندارمری ناحیه مرکز

تاریخ یکصد و بیست ساله جهان بهائی، بخصوص در ایران، همواره مشحون از شهادت نفوس و تاراج دارایی و اموال آنان به دست اراذل و اوباش و به تحریک ارباب عمائم و یا افرادی نادان بوده است؛ ولی در خلال صفحات این تاریخ، همواره ستاره‌های درخشانی در مقامات دولتی وجود داشته‌اند که با توجه به وظایف اساسیه وجدانیه و اجتماعی خود، نوع دوستی و عدالت گستری نموده و به کرات، مانع تجاوز رجاله و یا علمای بد عمل شده‌اند.

۱. ۵ روز پس از این واقعه.

در اثر همین حسن تشخیص و میهن‌دوستی و نوع‌پروری واقعی آنان در واقع، آبروی کشور مقدس ایران تا اندازه‌ای محفوظ مانده و از سوء شهرتی که دیگران ایجاد نموده‌اند کاسته شده است. زحمات و خدمات و سرعت عمل تیمسار نیز در جلوگیری از تجاوز اراذل و اوباش و رجاله^۱ کراراً در سنین اخیر در این محفل مذکور شده است، ب‌خصوص در این ایام که بحمدالله، اولیای امور نیز به رأی‌العین سوء عمل جهلای معروف به علم را مشاهده کرده و هر دیده منصفی، رذالت و جهالت و پستی فطرت این افراد را گواهی می‌دهد.

یقین است عموم دوستداران مدنیت و علم و اخلاق و دیانت، زحمات تیمسار را با دیده احترام و تقدیر نگریسته و تاریخ امر بهائئ آن جناب را در ردیف همان چهره‌های درخشان حافظ و نگهبان مدنیت عالم انسانی ثبت و ضبط خواهد نمود. با رجای تأیید ۲۰/۳/۴۲، منشی محفل.^۲

بهائیان و جمهوری اسلامی

پیروزی انقلاب اسلامی، طلایی‌ترین فرصت نفوذ و چپاول را از فرقه بهائیت گرفت و نقطه‌های امید آنان را، به یأس تبدیل کرد. بنابراین دشمنی آنان را با نظام اسلامی می‌توان امری طبیعی تلقی کرد.

۱. رجاله، به معنای اراذل است.

۲. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده سپهد پرویز خسروانی، نقل از: روزنامه کیهان، ش ۱۸۹۸، مورخ ۱/۱۰/۸۶، ص ۸.

پیش تر گفته شد که بهائیت ، مدعی دوری از سیاست و تکلیف بهائیان در برابر حکومتها، اطاعت و تسلیم است. اکنون برای پرده برداری از کنشهای سیاسی فرقه ضاله بهائیت، این موضوع بررسی می شود.

قوانین در جمهوری اسلامی بر پایه شریعت شکل گرفته است و شریعت اسلام نمی تواند در برابر اضلال بندگان خدا بی تفاوت باشد و بهائیت، مصداق بارز گمراه کردن مردم محسوب می شود. بنابراین طبق قوانین جمهوری اسلامی ، تبلیغات بهائیت غیرقانونی است و بهائیان، حق فعالیت در این حوزه را ندارند؛ اما پیروان آن فرقه می توانند به دور از تبلیغات به اجرای شعائر دینی خود مشغول باشند و نظام اسلامی، مزاحم آنان، نخواهد شد؛ همان گونه که از آغاز حکومت اسلامی، این گونه بوده است. البته همواره تشکیلات بهائیت کوشیده است به انحاء مختلف به رفتارهای مودیانه خود ادامه داده و همزمان به مظلوم نمایی پردازد.

فصل نهم: مروری بر ادله اثبات بهائیت

بہائیان برای اثبات حقانیت «سید علی محمد باب» و «میرزا حسین علی بہاء اللہ» استدلالہایی آورده اند کہ در ذیل مطرح می شود و مورد نقد و بررسی قرار می گی۔

دلیل تقریر

میرزا ابوالفضل گلپایگانی، مشہورترین مبلغ فرقه بہائی در کتاب «فرائد» این دلیل را بزرگ ترین برہان حقانیت یک پیامبر دانستہ، می نویسد:

«در چگونگی استدلال بہ دلیل تقریر: اعلم ایہا السید المجید ایدک اللہ و ایانا بالبصارۃ الکاشفۃ و الرأی السدید کہ دلیل تقریر اکبر، دلیلی است کہ علمای اعلام در تفریق بین الحق و الباطل بہ آن تمسک جستہ اند و در کتب مصنفات خود بہ آن مبسوطاً و مفصلاً استدلال فرمودہ اند.

تقریر این دلیل بدین گونه است کہ اگر نفسی مدعی مقام شاریت شود و شریعتی تشریح نماید و آن را بہ خداوند تبارک و تعالی نسبت دہد و آن شریعت

نافذ گردد و در عالم باقی ماند، این نفوذ و بقا برهان حقیقت آن باشد؛ چنان که بالعکس زهوق و عدم نفوذ، دلالت بر بطلان دعوت زائله غیر باقیه نماید؛ خاصه اگر نفوذ و بقای کلمه حق، چنان که عاده الله در ارسال رسل و تشریح شرایع به آن جاری شده است، به علوم و معارف کسبیه و یا به عصیبت و معاونت قومیه و یا به مکتب و ثروت ظاهریه و یا به تسلط و عزت دنیویه متعلق و مربوط نباشد.

در این صورت، حتی بر فلاسفه که تتبع علل نمایند نیز حجت بالغ گردد و نفوذ و بقای آن به صرف اراده غیبیه الهیه انتساب یابد؛ چه وجود معلول، بدون علت، متصور و معقول نباشد و خلاصه القول، حق جل جلاله در جمیع کتب مقدسه سماویه به این برهان عظیم احتجاج فرموده و بقای حق و زهوق و زوال باطل را آیت کبری و دلیل اعظم شمرده است و خصوصاً در قرآن مجید، تصریحا و تمثیلاً در مواضع متعدده این مسئله نازل گشته چنانکه در سوره مبارکه شوری می فرماید:

Γ وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ Φ

ترجمه آیه شریفه این است: که کسانی که محاجه و مجادله می نمایند در امر خداوند، بعد از آنکه اجابت کرده شد؛ یعنی خلق قبول نمودند و اجابت کردند، حجت ایشان باطل و زایل است نزد پروردگار و غضب الهی بر ایشان احاطه نماید و عذاب شدید نازل گردد. و سوره شوری مکیه است و وقتی نازل شد که اصحاب حضرت رسول، جمعی قلیل بودند، معذک می فرماید که پس از آنکه این جمع قبول کردند و اجابت نمودند خدا را، من بعد حجت مجادل باطل باشد و

احتجاجشان سبب نزول خشم خداوند گردد و سبب، همین است که بر هر عاقل متفلسف اگر اندکی تأمل نماید، واضح می‌شود که جز خداوند تبارک و تعالی احدی قادر بر انفاذ و ابقای شرایع نباشد و قاهریت و احاطه قدرت الهیه مانع است که شریعت باطله کاذبه باقی ماند.

این است که در همین سوره مبارکه نیز می‌فرماید: Γ اَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَ لَوْ لَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ Φ می‌فرماید و یا برای ایشان شرکاء است که بر ایشان شریعتی تشریح نموده باشند بدون اذن خداوند و اگر کلمه فصل نبود، هر آینه حکم شده بود میانه ایشان و هر آینه برای ستمکاران عذابی است دردناک؛ یعنی تا کنون آیا شده است که احدی شریعتی بدون اذن خداوند تبارک و تعالی تشریح نموده باشد که این ظالمان، امر اسلام را به آن قیاس کنند و شریعت مجعوله شمرند.^۱

نقد

مدعای میرزا ابوالفضل گلپایگانی باطل است زیرا او می‌گوید:

- اگر نفسی مدعی مقام شاریعت شود (ادعا)؛
- شریعتی تشریح کند و آن را به خداوند تبارک و تعالی نسبت بدهد (کتاب)؛
- آن شریعت نافذ شود (نفوذ)؛
- در عالم باقی ماند(بقا).

۱. ابوالفضل گلپایگانی، فرائد، ص ۶۱.

- این نفوذ و بقاء برهان حقیقت آن دین است.
فردی مانند گلپایگانی، بیشتر از هرکس دیگر به موهن بودن این ادعا واقف است؛ زیرا:

الف) ادعای دروغین نبوت و رسالت در طول تاریخ بسیار افتاده است؛
ب) کتابهای بسیاری هم به دست مدعیان دروغین نگاشته شده است که آن را به خدا نسبت داده‌اند و خداوند در قرآن کریم به نویسندگان چنین کتابهایی هشدار داده است: Γ فویل للذین یکتبون الکتاب بأیدیهم ثم یقولون هذا من عندالله Φ ؛^۱ «وای بر کسانی که با دستان خود کتاب می‌نویسند و بعد می‌گویند: این کتاب از سوی خدا است»؛

ج) بسیاری از مدعیان دروغین، صاحب نفوذ هم بوده‌اند و نفوذ آنها دلیل بر حقانیتشان نبوده است.
بهاءالله می‌گوید:

«نفسی از اهل سنت و جماعت در جهتی از جهات ادعای قائمیت نموده و الی حین قریب صد هزار نفس اطاعتش نمودند و به خدمتش قیام کردند و قائم حقیقی به نور الهی در ایران قیام بر امر فرمود شهیدش نمودند.»^۲

۱. بقره / ۷۹.

۲. اشراقات، ص ۷.

د) به ادعای رهبران بهائی بسیاری از پیامبران حقیقی خداوند با همه زحمات ی که کشیدند یاوران چندانی نیافتند. بهاءالله در کتاب ایقان با توصیفی توأم با همدردی با نوح نبی الله می نویسد:

«از جمله انبیاء نوح بود که نهصد و پنجاه سال نوحه نمود و عباد را به وادی ایمن روح دعوت فرمود و احدی او را اجابت ننمود.»^۱

عباس افندی نیز در شرح حال حضرت ابراهیم 7 می نویسد:

«کسی با او موافقت نکرد؛ مگر برادرزاده اش لوط و یکی دو نفر دیگر هم از ضعفاء. و همچنین کل عباد بنفسه مأمور به عرفان آن شمس احدیه بوده اند، دیگر در این مقام رد و اعراض یا توجه و اقبال عباد برای احدی دلیل و حجت نبوده و نخواهد بود.»

بنابراین نمی توان به حقانیت هر مدعی که در میان مردم نفوذی پیدا کرده و مریدانی اطرافش را گرفتند نظر داد و نفوذ را دلیل حقانیت مدعی تلقی کرد.

دلیل استقامت

بهاءالله در «ایقان» به این دلیل متمسک می شود تا داعیه سید علی محمد شیرازی را اثبات کند. وی می نویسد:

«دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین دلائل مشرق است، استقامت آن جمال ازلی است بر امر الهی که با اینکه در سن شباب بودند و امری که مخالف کل اهل

۱. ایقان، ص ۴.

ارض از وضع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت بود با وجود این قیام به آن امر فرمود؛ چنانچه کل استماع نمودند و در هیچ کس و هیچ نفسی خوف نمودند و اعتنا نفرمودند. آیا می‌شود این به غیر امر الهی و مشیت مثبتة ربانی.^۱

نقد

اولاً: آن‌گونه که در منابع متعدد بابی و بهائی و مسلمان آمده است، نه باب و نه بهاء‌الله در هیچ‌یک از دعاوی خود ثابت‌قدم نبوده‌اند. گاهی، مدعی بابیت و گاه رسالت و نبوت و گاهی بالاتر؛ حتی ادعای خدایی می‌کردند. باب در لوح یحیی ازل، خود را «الله مهیمن القیوم» می‌خواند و بهاء‌الله در لوح میرزا علی سیاح مراغه‌ای می‌نویسد:

«بسم الله الابهی ان یا علی فاشهد بانى ظهور الله فى جبروت البقاء... و کل خلقوا بامری و یطوفون فی حولی...»^۲ پس گواهی بده به اینکه من ظهور خدا هستم در جبروت بقاء... و همه با امر من خلق شدند و طواف‌کنندگان من هستند.»
وقت دیگر به بابیان بغداد می‌نوشت:

«این نامه از این نمله فائیه به سوی احبای خدا ارسال می‌شود.»^۳

۱. ایقان، ص ۱۵۳.

۲. عبدالحمید اشراق خاوری، گنج شایگان، ص ۸۰.

۳. آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۲۶۴.

او گاهی خود را فرستاده خدا می خواند^۱ و زمان دیگر، خطاب به ناصرالدین شاه چنین می نگاشت:

«یا ملک ارض اِسمع نداء هذا «المملوک» اِنّی عبد آمنت بالله و آیاتق؛^۲ ای پادشاه زمین! فریاد این مملوک را بشنو. من بنده ای هستم که به خدا و آیاتش ایمان آوردم.» ولی از آن سوی مدعی بود که همه خدایان و آن خدایی که به محمد^۹ عیسی و موسی^۸ وحی فرستاده است، از فرمان من به وجود آمدند:

کلّ الألوّه من رشح امری تألّهت وکلّ الربوب من طفح حکمی تربت^۳

ترجمه: همه خدایان در تراوش امر من خدا شدند و تمام پروردگاران در پی حکم من پرورده شدند.

با این همه، به هیچ وجه، میرزا حسین علی در دوران اقامت در بغداد، اسلامبول، ادرنه، و عکله شهادت نداشت میان مردم برود و همیشه به آداب و عقاید مسلمانان احترام می نهاد و خود برخلاف نوشته هایش و نامه هائی که به ایران می فرستاد، هم رنگ آنها و در لباس مسلمانی مرتبط با آنها بوده است.

«شوقی افندی» تصریح می کند:

۱. اقتدارات، ص ۵۴.

۲. عزیزالله سلیمانی اردکانی، لوح سلطان، ص ۲۰.

۳. گنج شایگان، ص ۱۰.

حسین علی میرزا در بغداد، پیشنماز مساجد مسلمین و در محراب امام جماعت، اقامه صلوة می کرده است و به نحوی تا پایان عمرش، ادای نماز را ترک نکرده و بعدها هم جانشین و فرزندش از ترس مؤاخذه پادشاهان عثمانی در نماز جماعت اسلامی حاضر می شده‌اند.

عباس افندی پس از پدر، این شیوه را در نظر داشت، و هنگام توقف در عکا و حیفا رعایت مصلحت را کاملاً در نظر داشت؛ به نحوی که در چنین ایامی، مردم عرب‌زبان و مسلمان این شهرها، به هیچ‌وجه پی نبردند که در ذهن بهائیان چه می‌گذرد، و چه دعاوی جدیدی را برخلاف اصول مسلم اسلام در سر و بر قلم جاری می‌سازند.

برای روشن شدن هرچه بیشتر این موضوع، ذکر اقوالی موثق، به نظر منطقی

می‌رسد؛ برای مثال صبحی مهتدی، ضمن بیان خاطرات خود می‌نویسد:

...از روز نخست که بهاء و کسانش به عکا تبعید شدند، عموم رعایت مقتضیات

حکمت را فرموده، متظاهر به آداب اسلامی از قبیل: نماز و روزه بودند. بنابراین هر

روز جمعه عبدالبهاء به مسجد می‌رفت و در صف جماعت اقتدا به امام سنت کرده،

به آداب طریقه حنفی که مذهب اهل آن بلاد است، نماز می‌گذازد...^۱

مرحوم حسن نیکو نیز می‌نویسد:

۱. خاطرات صبحی، ص ۹۸.

برای شاهد قضیه که میرزا در حدود فلسطین و سوریه ابداً دعوتی نکرده، بلکه من باب احتیاط تبلیغ را هم در آن حدود حرام نموده که مبادا سر و صدا می بلند شود و مشت او نزد مسلمین آن اقلیم، باز گردد، عین لوحی را که میرزا عباس برای شیخ فرج الله زکی الکردی در مصر (قاهره) فرستاده است، درج می‌کنم:

ای شیخ محترم! در السن و افواه ناس، مفتریاتی چند انتشار یافته که ضرر به امر دارد؛ لهذا باید من ملاقات با بعض نفوس مهمه نمایم و این افکار را زائل نمایم و تا بحال هر کس ملاقات نمود، منقلب گردید. اگر نفسی از احباء، زبان به تبلیغ گشاید و به نفسی حرفی ولو به مدافعه بزند، مردم به کلی فرار نمایند و نزدیک نیایند؛ لهذا جمال مبارک، تبلیغ را در این دیار حرام فرموده‌اند.

مقصود این است که احباء باید ایامی چند، به کلی سکوت نمایند و اگر کسی سؤال نماید، به کلی اظهار بی‌خبری کنند که مهمه و دمدمه (دغدغه) قدری ساکت شود و من بتوانم به مصر آیم و با بعضی از نفوس مهمه ملاقات کنم؛ زیرا حال حکمت اقتضا چنین می‌نماید؛ لهذا جمیع احباء را به کلی از تکلم از این امر، البته [در] حال، منع فرمائید و علیکم التحیه و الفضل و الاحسان من الرب المنان ع.ع.^۱

اینجا ملاحظه کنید آقایان... برای چند روز که می‌خواهند به مصر تشریف ببرند، تبعه خود را از تبلیغ کردن مرام و مبادی خود مخفی می‌کنند و به آنها تأکید می‌کنند که ابداً اسم این امر را هم نبرید و تا زمانی که من در مصر هستم، خاموش محض شوید و مسلمان صرف گردید. وقتی که من از مصر مراجعت، به حیفا برگردم پدر

۱. مکاتیب، ج ۳، ص ۳۲۷. (ع ع امضای عبداله‌اء است که مخفف عبداله‌اء عباس می‌باشد.)

خودتان را در آورید و خودتان را به آتش بزنید... در اینجا به شیخ فرج الله آن‌طور دستور می‌دهد و در ایران که هرگز عبورش نمی‌افتد، به من این‌طور دستور می‌دهد: هو الله ايها الرجل الرشيد..... فاستبشر ببشارت الله و شمر الذيل و لاتخف الويل واجتهد في اعلاء كلمة الله في تلك القدوة القصوى... عليك بهاء‌الابهى ۲۰ رمضان ۱۳۲۷ عبدالبهاء عباس؛^۱ ای مرد رشید! پس بشارت بده به بشارتهای الهی و نترس و هراسی نداشته باش و در اعلا کلمه الهی بکوش (تبلیغ بهائیت نما) ...

مسلم است اگر عباس افندی، عقاید خود را نشر داده بود و یا زعمای بهائیت در اظهار عقاید خود استقامت و پایداری می‌داشتند، مسلمانان هرگز تماس و ارتباطی با او نمی‌گرفتند و در تشییع جنازه او با قرآن و صلوات، زعمای ملت اسلام، شرکت نمی‌کردند. شوقی افندی در ذکر حالات عباس افندی در آخرین هفته حیاتش تصریح می‌کند که در آخرین جمعه توقف مبارکش در جهان ناسوت با وجود خستگی و ضعف فراوان جهت ادای صلاة ظهر در جامع مدینه حضور بفرموده رسانید.^۲

چنین شیوه‌ای از جانب حسین علی میرزا، جانشینان و اطرافیانش از یک سو، و از سوی دیگر رعایت مصلحت سبب شد که حسین علی میرزا آشکار بگوید:

۱. فلسفه نیکو، ج ۱، ص ۱۰۹.

۲. قرن بدیع، ج ۳، ص ۳۱۸.

«تالله قد ضلّت راس الخیط فی امری و صرت متحیراً؛^۱ سوگند به پروردگار که سر نخ در کارهایم گم گشته و گیج و سرگردان شده‌ام.»^۲

دلیل واجدیت ویژگیهای خاص انبیا

یکی از ادعاهای بهائیان این است که چون باب و بهاء ویژگیهای خاص انبیاء را دارند، پس پیامبر هستند. آنان به امّی بودن باب و بهاء در این خصوص استناد می‌کنند.

سید علی محمد شیرازی ضمن وصف حالات و مقامات خود می‌نویسد:

«در اعجمین نشو و نما نمود و در این آثار حقه، نزد احدی تعلیم نگرفته، بل «امی صرف» بود.»^۳

«عباس افندی» نیز در این باره می‌نویسد:

«جمیع مظاهر الهیه چنین بوده‌اند، حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت مسیح و حضرت محمد و حضرت باب و حضرت بهاء‌الله در هیچ مدرسه‌ای داخل نشدند.»^۴

۱. آثار قلم اعلی، ص ۳۲۹.

۲. بهائیان، ص ۴۵۰ - ۴۶۹، با اندکی تصرف و تلخیص.

۳. صحیفه عدلیه، ص ۹.

۴. خطابات مبارکه، ص ۷.

«در میان طائفه شیعیان عموماً مسلم است که حضرت ابداً در هیچ مدرسه ای تحصیل نفرموده‌اند. و نزد کسی اکتساب علوم نکرده‌اند و جمیع اهل شیراز گواهی می‌دهند، با وجود این به منتهای فضل بغتاً در میان خلق ظاهر شده‌اند.»^۱
میرزا حسین علی (بهاءالله) می‌گوید:

«ما قرئت ما عند الناس من العلوم و ما دخلت المدارس فسئل المدينة التي كنت فيها؛ من علومی را نخوانده‌ام و به هیچ مدرسه‌ای نرفته‌ام، اگر می‌خواهی از همشهریانم پرس و جو کن.»^۲

عباس افندی (عبدالبهاء) می‌گوید:

«نزد جمیع اعظم و علمای ایران در تهران مسلم است که حضرت بهاءالله در مکتبی نبوده‌اند و در مدرسه‌ای تعلیم نگرفته‌اند؛ از بدو طفولیت روش و سلوکی دیگر داشتند؛ با وجود این، علما و فضلاى ملل شرق بر علم و فضل و دانایی و کمالات خارق‌العاده او شهادت دادند.»^۳

«جمال مبارک لسان عرب نخواندند و معلم و مدرسی نداشتند و در مکتبی وارد نشده‌اند.»^۴

۱. مذاکرات، ص ۱۹.

۲. نامه میرزا حسین علی به ناصرالدین شاه قاجار، مندرج در کتاب: مقاله شخصی سیاح، ص ۱۱۶ و مبین، ص ۸۹.

۳. مکاتیب، ج ۳، ص ۳۴۷.

۴. مذاکرات، ص ۲۷.

مبلغ بهائی، احمد یزدانی می‌گوید:

«در عهد صباوت و شباب به هیچ وجه، تحصیل علم و تلمذ در مدرسه ای نفرمودند و به شغلی نیز مشغول نبودند.»^۱

نقد

بر خلاف تلاش ایشان برای امی معرفی کردن باب و بهاء، گاه، چرخش قلم خود آنها بگونه‌ای بوده است که درست در نقطه مقابل ادعای پوشالی آنها واقع شده است.

محمد حسینی، مورخ بهائی می‌نویسد:

«حضرت باب چند بار در آثار مبارکه خویش از جناب سید کاظم رشتی به عنوان معلم خود یاد فرموده‌اند؛ از جمله در رساله سلوک از آثار نازله، قبل از اظهار امر مبارک، جناب سید را به عنوان معلم خویش یاد فرموده‌اند.

عین بیان مبارک چنین است: «و علی التفصیل کتبها سیدی و معتمدی و معلمی

الحاج سید کاظم الرشتی اطلال الله بقائه.»^۲

به هر روی باب در مدتی که نزد سید کاظم رشتی شاگردی می‌کرد، با مسائل عرفانی و تفسیر و تأویل آیات و احادیث و مسائل فقهی به روش شیخیه آشنا شد و از آرای شیخ احسانی آگاهی یافت.»^۳

۱. نظر اجمالی در دیانت بهائی، ص ۷.

۲. حضرت باب، ص ۱۶۱.

۳. فاضل مازندرانی، ظهور الحق، ج ۳، ص ۹۷.

«وی هنگام اقامت در کربلا، از درس ملا صادق خراسانی که مذهب شیخی داشت، بهره گرفت و چندی نزد او بعضی از کتب ادبی متداول آن ایام را خواند.»^۱

دلیل احتجاج به آیه نگاریهای باب و بهاء

می‌دانیم که مهم‌ترین راه شناخت انبیای الهی آیات و پیامهایی است که ایشان از سوی خدا می‌آورند. آیاتی نیز از قرآن کریم، شاهد بر این مدعاست که عبارت‌اند از:

Γیرید الله ان يحق الحق بكلماته ويقطع دابر الكافرين^۲Φ

Γو ان كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا فاتوا بسورة من مثله^۳Φ

باب و بهاء نیز بگونه‌ای شگفتی‌آفرین چندین برابر قرآن آیه نازل کرده‌اند که ارزش ادبی بسیاری دارد. عباس افندی می‌نویسد:

«فصاحت و بلاغت جمال مبارک در زبان عرب و الواح عربی العبارة محیر

العقول فصحا و بلغای عرب بود و کل، مقرر و معترف‌اند که مثل و مانندی ندارد.»^۴

نقد

برای پی بردن به ارزش ادبی نوشته‌های باب و بهاء و کذب گفتار عبدالبهاء شاید همین کافی باشد که اولاً: بهائیت نتوانسته است، حتی نام یک ادیب متشنخص

۱. هم، اسرار الآثار، ج ۴، ص ۳۷۰.

۲. الانفال / ۷.

۳. البقره / ۲۳.

۴. مفاوضات، ص ۲۷.

زبان عرب را در جامعه ایران یا عرب ذکر کند که در صورت ملاحظه آثار علی محمد شیرازی و حسین علی میرزا، زبان به تمسخر نگشوده باشد، و ثانیاً: بهائیت شهامت انتشار بسیاری از آثار باب و بهاء را ندارد.

در مطالبی نیز که آیات باب به دست می‌دهد چیزی که قابلیت طرح داشته باشد و نشانه‌ای از نوآوری در آن باشد به چشم نمی‌خورد.

می‌توان محتوای ابواب بیان را در چند بند خلاصه کرد:

الف. گزافه‌گویی‌های بسیار درباره مقام و منزلت خویش؛

ب. صدور احکام ضد و نقیض و گاهی غیر قابل اجرا؛ مثل این حکم در بیان

فارسی، ص ۱۹۸: «فی حکم محو کلّ الکتب کلّها إلا ما أنشئت أو تنشئ فی ذلک

الأمر؛ در حکم نابودساختن همه کتابها تماماً - مگر آنچه درباره بابت نوشته شده یا

نگاشته خواهد شد».

ج. دادن وعده‌های نافرجام؛

د. بشارت به ظهور من یظهره الله؛

هـ. برخی جملات نامفهوم.

آورده‌های بها نیز ب ۲ بخش تقسیم می‌شود:

۱. مطالبی که برگرفته از ادیان و اندیشه‌های معاصر وی بوده است که به

گونه‌ای رندانه تلاش کرده است، آنها را به نام خویش صادره کرد؛

۲. مطالبی که از خودش بوده و سابقه‌ای در اندیشه‌ها و ادیان قبل نداشته است و

نه تنها محل به آخرت انسانهاست که هیچ گرهی را نیز از زندگی بشری نمی‌گشاید.

در فصلهای ۵ و ۶ به تفصیل در این باره توضیح داده شده است.

چند سؤال از بهائیان

۱. آیا حجت ادعای بهاءالله تنها آیات است؟

اگر دلیل، تنها آیات است؛ میرزا یحیی ازل هم آیه داشت. آیا او هم پیامبر است؟
جمعی از بابیان به بهاءالله ایراد گرفتند: «اگر برای ادعای خود حجتی غیر از آیات
دارید، بفرمایید؟»

میرزا حسین علی بهاء پاسخ داد: «این تصریحاً مخالف با آنچه نقطه بیان روح
ماسواه فداه در کل بیان نازل فرموده: و من تکلم بهذه الکلمة او یتکلم لعن و یلعنه کل
الذرات... نقطه بیان در کل بیان تصریحاً فرموده است که حجت ظهور بعد، غیر
آیات نبوده و نخواهد بود...»^۱

آنها گفتند: «اکنون که دلیل شما همین آیات است، میرزا یحیی صبح ازل، افزون
بر نص صریح مقام جانشینی باب، آیات بیشتری در مجلدات کثیره دارد.»
بهاء پاسخ داد: «اگر نزد نفسی، یک قطعه از یاقوت باشد و نزد نفسی صد هزار
خروار حصاة، کدامیک را غنی می دانی؟ والله الذی لا اله الا هو مجلداتی که می گوئی
از برای این خوب است که به آب محو شود.»^۲

۱. حسینعلی نوری، مبین، ص ۲۶۲.

۲. همان، ص ۲۶۲.

۲. وقتی حسین علی میرزا می گوید نوشته‌های میرزا یحیی صبح ازل برای این خوب است که به آب محو شود، چرا خود برخی نوشته هایش را که آیات الهی می دانست، در شط می ریخت؟

۳. عباس افندی درباره آثار پدرش می گوید: «علما و فضلاى ملل شرق در علم و فضل و دانایی و کمالات خارق العاده او شهادت داده اند.»^۱ اگر چنین است چرا به رغم این شهادت، حسین علی نوری می گوید: «علمای شیعه طراً برمنابر به سب و لعن حق مشغول.»^۲

۴. آیا بهائیت نشان می دهد کدام یک از علما و بزرگان ادب، علم، فلسفه، عرفان و دین در ملل اسلامی بوده است که کتب حسین علی میرزا را، آثاری بزرگ تلقی کرده است؟

دلیل استمرار فیض (فیض مقتضی)

بهائیان می گویند:

دیانت الهی بایستی مبتنی بر اصل مقتضیات زمان باشد. اقتضای هر زمانی، ایجاب می کند که خداوند، مردمان را از فیض خود و متناسب با مقتضیات زمان بهره مند سازد. بنابراین چون مقتضیات زمانه، مدام در حال تغییر و تبدیل است، ختم رسالت و نبوت، منافی تداوم همیشگی فیض الهی است.

۱. مکاتیب، ج ۳، ص ۲۴۷.

۲. اشراقات، ص ۱۴۲.

نقد و بررسی

مسلمانان بنا به دلایلی - که برخی از آنها در ذلی بیان می‌شود - معتقدند که حضرت محمد⁹ پیغمبر اسلام، خاتم رسولان و اسلام، واپسین دین و جامع‌ترین آئینی است که خداوند به بشر ارزانی داشته است. اسلام به تمام نیازهای بشر در جنبه‌های مختلف پاسخ داده است. پس دیگر به تجدید دین نیازی نخواهد بود:

اولاً: آیات متعدد قرآن کریم شاهد بر این مدعا است که روشن‌ترین مورد آن، آیه ۴۰ سوره احزاب است: «محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، همانا او فرستاده و پایان دهنده پیامبران (خاتم النبیین) است.»

در این آیه به صراحت با واژه خاتم از مقام خاتمیت شخص رسول‌الله⁹ سخن به میان آمده است. این واژه به معنای چیزی است که با آن به چیزی پایان دهند. افراد در گذشته پس از بسته‌شدن نامه، مهری بر روی آن می‌زدند که به معنای پایان نامه بشمار می‌آمد و از آنجا که این مهر بصورت انگشتر ساخته می‌شد، رفته رفته کلمه خاتم برای هر نوع از انگشتر بشکار رفت.

در قرآن نیز ماده ختم به معنای پایان یا بستن است؛ مانند: Γ الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ابدهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون Φ ؛ «امروز (روز حساب) بر

دهان آنها مهر می‌زنیم و دستهایشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان بر آنچه به دست آورده‌اند، گواهی می‌دهند.^۱

اگر خاتم‌النبیین بخوانیم، معنایش واضح و ساده است. خاتم، اسم فاعل و به معنای ختم کننده است. خاتم‌النبیین، یعنی پایان دهنده پیغمبران. خاتم نیز همین معنی و مفهوم را می‌بخشد و افزون بر آن مفهوم اضافه‌ای دارد و آن تشبیه نبوت به نامه‌ای است که پایان می‌یابد و نویسنده آن نامه، مهر خود را در پایان آن نقش می‌زند. پس باز هم مفهوم آن، پایان دادن است.^۲

ثانیاً: روایات مورد قبول و اتفاق فرق مختلف اسلامی ادعای فوق را اثبات

می‌کند؛ مانند: احادیثی که در شأن و منزلت امیر مؤمنان^۷ آمده است؛ همچون:

- «یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی؛^۳ ای علی، تو

برای من، به منزله هارون برای موسی هستی؛ مگر اینکه پس از من پیامبری نیست.»

۱. علاقه‌مندان برای درک عمیق‌تر و شناخت نظر شیعه، درباره خاتمیت پیامبر عظیم‌الشأن به کتاب خاتمیت، اثر ارزشمند آیت الله العظمی حاج شیخ جعفر سبحانی مراجعه فرمایند. بخش عمده این کتاب، پاسخگویی به شبهات میرزا ابوالفضل گلپایگانی، مبلغ مشهور بهائی در کتاب فرائد است.

۲. مرتضی مطهری، خاتمیت، ص ۱۷ و ۱۸.

۳. بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۲۵۴ و ۲۸۹.

- «ایها الناس، انه لا نبی بعدی و لا امة بعدکم؛^۱ ای مردم! همانا نه پیامبری بعد از من است و نه امتی بعد از شما.»

- «ایها الناس انه لا نبی بعدی و لا سقّ بعد سرتی؛^۲ ای مردم! همانا نه پیامبری بعد از من است و نه سنتی بعد از سنت من است.»

اعتراف باب و بهاء

سید علی محمد باب و بهاء الله، با آنکه ادعای دین جدید دارند، به مقام خاتمیت حضرت محمد⁹ نیز اذعان و اعتراف کرده‌اند.

سید علی محمد شیرازی (باب) در کتاب «صحیفه عدلیه» که در زمان ادعای بابیت امام زمان⁴ نوشته است می‌گوید:

«... و بعد از آنکه تکلیف ب مقام خلق لحمیه تعلق گرفت، به علت اینکه تبدیلی از برای او مقدر نشده، این شریعت مقدسه (اسلام) هم نسخ نخواهد شد؛ بل حلال محمد⁹ حلال الی یوم القیامه و حرام محمد⁹ حرام الی یوم القیامه...»^۳

و بهاء الله می‌نویسد:

۱. «حضرت خاتم انبیا، روح ما سواه فداه از مشرق امر الهی ظاهر و عنایت کبری و فضل بی منتها ناس را به کلمه مبارکه توحید دعوت نمودند. مقصود آنکه نفوس غافله را آگاه فرمایند و از ظلمات شرک نجات بخشند؛ ولی قوم بر اعراض و

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۵.

۲. همان.

۳. صحیفه عدلیه، ص ۵.

اعتراض قیام کردند و وارد آوردند آنچه را که معشر انبیاء در جنت علیا نوحه نمودند.^۱

۲. «... انتم تقرؤون فی الكتاب بان الله لما ختم النبوة بحبیبه بشر العباد بلاقائه؛^۲ شما در قرآن می‌خوانید خدای بزرگ، آن‌گاه که نبوت را به حبیبش (حضرت محمد) پایان بخشید، بندگان را به لقای خود بشارت داد.»

۳. «الصلوة و السلام علی سید العالم و مربی الامم الذی به انتهت الرسالة و النبوة و علی آله و اصحابه؛^۳ سلام و درود بر آقای [اهل] عالم و پرورش‌دهنده امتها، کسی که به او نبوت و رسالت پایان یافته و برخاندان و دوستانش [سلام و درود دائمی و ابدی و سرمدی باد]».

۴. «... ناله منبری که در مدن و دیار آن اقلیم است اصغاء شد و به این کلمات ذاکر: الهی خاتم رسل و سید کل رسول الله روح ماسواه فداه ما را از برای ذکر و ثنای تو تربیت داده... و حال معشر جهلا بر ما به سب و لعن حضرت مقصود مشغول‌اند...»^۴

۱. مجموعه الواح مبارکه بهاءالله، ص ۲۷۰.

۲. مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۶۰.

۳. بدیع، ص ۲۹۳.

۴. اشراقات، ص ۲۴۶.

۵. «از این گذشته خاتم‌النبین از محکّمات آیات کتاب رب‌العالمین است . اگر هزار و دویست و هفتاد سنه احدی به معنی آن مطلع شد، حال هم معانی کلمات منزله بیان را نفسی دون‌الله می‌تواند ادراک نماید.»^۱

مبلغ بهائی، عبدالحمید اشراق خاوری می‌نویسد:

«خداوند همانا در قرآن مجید حضرت رسول را خاتم‌النبین نامیده و سلسله نبوت را به وجود مبارکش ختم کرده و در سوره الاحزاب نازل شده Γ ما كان مُحَمَّدٌ اَبَا اَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُوْلَ اللهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ...Φ.»^۲

بهاء‌الله تصریح می‌کند که او خاتمیت حضرت رسول^۹ را پذیرفته است و اعلام می‌کند مقام او مقام نبوت نیست. با تمام این تصریحات، عبدالبهاء فرزند و جانشین منصوص وی بدون توجه به گفته‌های پدر، در کتاب «مفاوضات» او را یکی از انبیای اولوالعزم معرفی می‌کند و می‌نویسد:

«مظاهر نبوت کلیه که بالاستقلال اشراق نموده اند ؛ مانند حضرت ابراهیم ، حضرت موسی، حضرت مسیح و حضرت محمد و حضرت اعلی و حضرت جمال مبارک...»^۳

۱. همان، ص ۱۱۷.

۲. قاموس تویق منیع، ج ۱، ص ۱۱۴.

۳. مفاوضات، ص ۱۲۴.

استدلال به آیات قرآن کریم

۱. آیه پنجم سوره مبارکه سجده

آنان به این آیه استدلال می کنند که می فرماید: Γ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ Φ ؛ سپس می گویند که منظور از امر در این آیه، دین و مذهب و تدبیر به معنای فرستادن دین و عروج به معنای برداشتن و نسخ دین است. بنابراین هر مذهبی بیش از هزار سال نمی تواند عمر کند و باید جای خود را به مذهب دیگر بسپارد و طبق قرآن پس از گذشتن هزار سال، مذهب دیگری خواهد آمد.

نقد

الف) کلمه امر به معنای دین و مذهب نیست؛ بلکه به معنای فرمان آفرینش استعمال شده است؛ مانند: Γ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ Φ ؛ «جز این نیست کار خدا که چون به چیزی اراده فرماید می گوید: باش پس [بی درنگ] موجود می شود.»

در این آیه و آیات دیگری مانند: آیه ۵۰ سوره قمر، آیه ۲۷ سوره مؤمنون، آیه ۵۴ سوره اعراف، آیه ۳۲ سوره ابراهیم، آیه ۱۲ سوره نحل، آیه ۲۵ سوره روم، آیه ۱۲ سوره جاثیه و آیات دیگر، امر به معنای امر تکوینی استعمال شده است؛ نه به معنای تشریح دین.

ب) کلمه تدبیر نیز درباره خلقت و آفرینش و سامان‌بخشیدن به وضع جهان هستی به کار می‌رود، نه به معنای نازل کردن مذهب؛ از این رو می‌بینیم در آیات دیگر، هرگز کلمه تدبیر دربارهٔ دین و مذهب به کار نرفته است؛ بلکه کلمه تشریح یا تنزیل و یا انزال به کار رفته است.

ج) آیات قبل و بعد آیه مورد بحث، مربوط به خلقت و آفرینش جهان است؛ نه تشریح ادیان؛ زیرا در آیه قبل، گفتگو از آفرینش آسمان و زمین در شش روز و به عبارت دیگر شش دوران بود و در آیات بعد، سخن از آفرینش انسان است. ناگفته آشکار است تناسب آیات ایجاب می‌کنند که این آیه هم که در وسط آیات خلقت واقع شده است، مربوط به خلقت و تدبیر امر آفرینش باشد.

د) مطالعهٔ کتب تفسیر در صدها سال قبل نشان می‌دهد با اینکه در تفسیر این آیه، احتمالات گوناگونی داده‌اند، هیچ‌کس احتمال نداده است که این آیه، مربوط به تشریح ادیان بوده باشد؛ مثلاً در تفسیر مجمع‌البیان که از مشهورترین تفاسیر اسلامی به شمار می‌رود و مؤلف آن در قرن ششم هجری می‌زیسته است، اقوال مختلفی در تفسیر آیه فوق ذکر شده است؛ ولی از احدی از دانشمندان اسلام، قولی نقل نکرده است مبنی بر اینکه آیه مربوط به تشریح ادیان باشد.

هـ) کلمه عروج به معنای صعود کردن و بالا رفتن است؛ نه به معنای نسخ ادیان و زایل شدن. در هیچ جای قرآن، عروج به معنای نسخ دیده نمی‌شود. این کلمه در پنج آیه از قرآن آمده است و در هیچ‌مورد به این معنا نیست؛ بلکه دربارهٔ ادیان، همان کلمه نسخ یا تبدیل و امثال آن به کار می‌رود.

اساساً ماهیت ادیان و کتب آسمانی به گونه‌ای نیست که پس از پایان عمر به آسمان عروج کنند؛ بلکه اصول آئینهای نسخ شده به قوت خود باقی است و تنها شکل و شیوه عبادات تبدیل شده و عمق معارف آنها بیشتر شده است. (و فاصله ادیان گذشته با یکدیگر در هیچ مورد، هزار سال نبوده است. فاصله میان ظهور نوح با حضرت ابراهیم بیش از ۱۶۰۰ سال، فاصله ابراهیم ۷ با موسی ۷ کم‌تر از ۵۰۰ سال، فاصله حضرت موسی با حضرت مسیح بیش از ۱۵۰۰ سال و نیز فاصله میان حضرت مسیح و ظهور پیامبر بزرگ اسلام ۵۷۰ سال بوده است؛ حتی برای نمونه، فاصله یکی از مذاهب و ادیان گذشته با آئین بعد از خود، هزار سال نبوده است.

ز) تولد باب در سال ۱۲۳۵ و شروع ادعایش در سال ۱۲۶۰ هجری قمری بود و با توجه به آغاز دعوت پیامبر ۹ فاصله میان این دو ۱۲۷۳ سال می‌شود؛ یعنی ۲۷۳ سال اضافه دارد.

ح) اگر بهائیت، مبدأ را پایان دوران ائمه اطهار: به حساب می‌آورد، باید توجه داشت که امامان اسلام ۱۲ نفرند، نه یازده نفر و اگر امام دوازدهم علی محمد شیرزای است؛ پس باید مبدأ این هزار سال را سال ۱۲۶۶ ق بگیریم که در نتیجه، سال میعاد برابر ۲۲۶۶ ق خواهد شد.

۲. آیه ۳۴ سوره اعراف

این آیه می فرماید: Γ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ Φ .

آنها بیان می کنند که قرآن گفته است هر امتی پایانی دارد و منظور از امت، مذهب است. بنابراین مذهب اسلام نیز باید پایانی داشته باشد. ابو الفضل گلپایگانی، مبلغ بهائیت درباره آیه چنین استدلال کرده است:

بنابر آیه قبل که عمر اسلام را ۱۰۰۰ سال می داند و این آیه که می گوید در زمان ظهور موعود، یک ساعت نیز تأخیر نخواهد شد، چون سال ۲۶۰، سال رحلت حضرت عسکری است و سال ۱۲۶۰ سال میعاد ظهور باب است، فلذا ادعای باب درست است.

نقد

۱. از ۶۴ مورد استعمال کلمه امت در قرآن چنین استفاده می شود که امت در اصل به معنای جمعیت و گروه است؛ برای نمونه به آیات ذیل توجه بفرمایید:

Γ و لما ورد ماء مدین وجد علیه امة من الناس یسقون. Φ ^۱

Γ و لتكن منكم امة یدعون الی الخیر. Φ ^۲

Γ و قطعناهم اثنتی عشرة اسباطا امما. Φ ^۳

۱. قصص / ۲۳.

۲. آل عمران / ۱۰۴.

۳. اعراف / ۱۶۰.

Γ و اذ قالت امة منهم لم تعظون قوما الله مهلكهم.Φ^۱

از این آیات روشن می‌شود که امت به معنای جمعیت و گروه است؛ نه به معنای مذهب یا پیروان مذهب. و اگر به پیروان مذهب، امت گفته می‌شود، برای آن است که آنها نیز برای خود گروهی هستند. اصولاً امت در هیچ مورد به معنای مذهب به کار نرفته است.

۲. تاریخ دقیق فوت حضرت امام عسکری ۷۸۷ ربیع‌الاول ۲۶۰ است که تا پنجم جمادى‌الاولی ۱۲۶۰ق (آغاز دعوی علی محمد شیرازی) بیش از ۵۶ روز اختلاف است.

۳. بر فرض، سال ظهور موعود، سال ۱۲۶۰ق، باشد؛ مگر هر کس که در چنین سالی، ادعایی کند بر حق است؟ عین همین استدلال را «غلام احمد قادیانی» نیز برای اثبات خود اقامه کرده است.

۴. علی محمد شیرازی در سال ۱۲۶۰ق، ادعای رسالت نداشت؛ بلکه تا اواخر سال ۱۲۶۴ق، خود را به اسلام پایبند نشان می‌داد.

استدلال به احادیث

بایان برای اثبات مدعای خود، به بعضی از احادیث نیز تمسک جسته اند که بعضی از نمونه‌های آن بیان می‌شود.

۱. اعراف / ۱۶۴.

الف) حدیث لوح فاطمه 3

میرزا حسین علی در «ایقان» برای اثبات حقانیت ادعای سید علی محمد باب به

این حدیث اشاره می‌کند. او می‌نویسد:

«چنانچه در کافی در حدیث جابر در لوح فاطمه در وصف قائم می‌فرماید: عَلِيهِ

كَمَالُ مُوسَى وَ بَهَاءُ عِيسَى وَ صَبْرُ أَيُّوبَ فَيَذَلُّ أَوْلِيَاءَهُ فِي زَمَانِهِ وَ تَتَّهَدَى رُؤُوسُهُمْ كَمَا

تُتَّهَدَى رُؤُوسُ التُّرْكِ وَ الدَّيْلَمِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُحْرِقُونَ وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَ جَلِينَ

تُصَبِّحُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ وَ يَقْشُو الْوَيْلُ وَ الرِّئَةُ فِي نِسَائِهِمْ أَوْلِيَاءِي حَقًّا. حال

ملاحظه فرمائید که حرفی از این حدیث باقی نماند مگر آنکه ظاهر شد؛ چنانچه در

اکثر اماکن دم شریفشان ریخته شد و در هر بلدی، ایشان را اسیر نموده و به ولایات

و شهرها گردانیدند و بعضی را سوختند. معذک هیچ نفسی فکر ننمود که اگر قائم

موعود به شریعت و احکام قبل مبعوث و ظاهر شود، دیگر ذکر این احادیث برای

چه شده و چرا این همه اختلاف ظاهر می‌شود تا آنکه قتل این اصحاب را واجب

دانند و اذیت این ارواح مقدسه را سبب وصول به معارج قرب شمرند؟^۱

نقد

۱. فقره مورد استناد میرزا حسین علی این است که وقتی قائم 4 ظهور می‌فرماید

یارانش در نهایت خواری هستند. وی می‌کوشد تا آن را با وضعیت بابیان در آن دوره

۱. ایقان، ص ۱۶۲ و ۱۶۳.

تطبیق دهد؛ حال آنکه با التفات به متن حدیث روشن می‌گردد که وضعیت یاد شده یاران حضرت، مربوط به زمان غیبت ایشان است؛ زیرا روایت می‌گوید:

«او در زمانی خواهد آمد که دوستان من خوار شده و چون مغولان و دیلمیان مشرک، سرافکنده گشته و به آتش کشیده می‌شوند، سرهای آنان به عنوان هدیه به اطراف و اکناف فرستاده می‌شود و ترسان و لرزان می‌شوند، زمین از خون آنان رنگین می‌شود و هلاکت و فریاد و شیون در بین زنانشان همه‌گیر می‌شود. آنان به حقیقت، حجّت و اولیای من در زمین خواهند بود...»^۱

اما وقتی قائم موعود⁴ ظهور فرمود این ذلت به عزت بدل می‌شود؛ زیرا در ادامه حدیث می‌فرماید:

«به دست اینان هر فتنه کور و سیاه را از خلق دور خواهم ساخت و با آنها حرکت‌های ظریف و پنهان معاندان دین الهی کشف می‌شود و قید و بندها و زنجیرهای بندگی از دوش خلق برداشته می‌شود. صلوات و رحمت خداوند بر آنان باد. اینان همان هدایت یافندگانند.»^۲

۲ بررسی تمام فقرات حدیث ثابت می‌کند این روایت شریفه، نه تنها هیچ ربطی به مدعای باب و بهاء ندارد؛ بلکه در هم‌شکننده دعاوی دروغین آنها است؛ چرا که این حدیث، یکی از موارد مسلم شناخت ائمه دوازده‌گانه، به ویژه حضرت قائم⁴ از

۱. شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۳۰۸ - ۳۱۲ و نیز رک: الکافی، ج ۱، ص ۵۲۷، ح ۳.

۲. همان.

نظر منابع معتبر شیعه اثنی عشری است. این از الطاف الهی است که منابع مهم بهائی، صحت این حدیث را تأیید و تصدیق کرده‌اند.

ب) حدیث ظهور موعود در سنه ستین

بهاءالله در ایقان مدعی می‌شود که در روایات ائمه طاهرین: سال ظهور حضرت را برابر سال ظهور باب معین کرده‌اند. او می‌نویسد:

«ملاحظه فرمایید که در اخبار، سنه ظهور آن هویّه نور را هم ذکر فرموده‌اند. مع ذلک شاعر نشده‌اند و در نَفَسِی از هوای نفس منقطع نگشته‌اند. فِی حَدِيثِ الْمُفَضَّلِ
«سَلَّ عَنِ الصَّادِقِ فَكَيْفَ يَا مَوْلَايَ فِي ظُهُورِهِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي سَنَةِ السِّتِّينِ يَظْهَرُ
أَمْرُهُ وَيَعْلُو ذِكْرُهُ.» باری، تحیّر است از این عباد که چگونه با این اشارات واضح
لائحه از حقّ احتراز نموده‌اند.»^۱

گلبایگانی، مبلغ بهائی نیز به تأسی از سرور خود این ادعا را در کتاب مشهورش «فرائد» آورده است. وی می‌نویسد:

«و همین است مقصود از عبارت حدیث مفضل بن عمر که از حضرت صادق^۷ روایت نموده که آن حضرت در میعاد ظهور فرمود: «و فی سنّة السّتین! یظهر امره و یعلو ذکرة یعنی در سنه شصت، امر آن حضرت ظاهر گردد و ذکر ظهورش انتشار و استعلا یابد.»

نقد

۱. ایقان، ص ۱۶۸.

عملکرد بهاء‌الله در ارائه این روایت، یکی از بهترین شواهد برای اثبات درستکار و امین نبودن او است. وی با تقطیع و تحریف این روایت را نقل کرده، مدعی ذکر تعیین سنه ظهور قائم موعود در روایات می‌شود و اتفاقاً روایتی که به عنوان شاهد مدعای خود می‌آورد در صدد نفی تعیین سنه ظهور است:

از آقایم امام صادق 7 پرسیدم: «آیا برای مأمور منتظر مهدی 4 وقتی تعیین شده است که مردم بدانند؟»

فرمودند: «حاشا که چنین باشد و شیعیان ما آن را دانسته باشند.» عرض کردم: «چرا چنین است؟» فرمودند: «چون ظهور مهدی همان ساعتی است که خداوند می‌فرماید: از تو در باره قیامت می‌پرسند [که] وقوع آن چه وقت است بگو: علم آن تنها نزد پروردگار من است؛ جز او [هیچ کس] آن را به موقع خود آشکار نمی‌گرداند [این حادثه] بر آسمانها و زمین گران است... مفضل می‌گوید: از امام پرسیدم: «بنا بر این وقتی برای آن (ظهور امام) تعیین نکرده است؟»

امام فرمودند: «ای مفضل! نه من وقتی بر آن معین می‌کنم و نه هم وقتی برای آن تعیین شده است. هر کس برای ظهور مهدی ما وقت تعیین کند، خود را در علم خداوند شریک دانسته و [به ناحق] ادعا کرده که توانسته است بر اسرار خدا آگاهی یابد...»

مفضل گفت: «وقت ظهورش چگونه است؟»

امام 7 فرمود: ای مفضل! او در وضع شبهه‌ناکی آشکار می‌شود، تا اینکه امرش روشن شود و نامش بالا رود و کارش آشکار شود، و نام و کنیه و نسبش برده شود،

و آوازه او بر زبان پیروان حق و باطل و موافقان و مخالفان زیاد برده می شود تا اینکه بلشناختن او حجت بر مردم تمام شود.

همچنین ما داستان ظهور او را برای مردم نقل کرده و نشان داده و نام و نسب و کنیه او را برده و گفته ایم: او همانم جدش پیغمبر خدا و هم کنیه اوست تا مبادا مردم بگویند: اسم و کنیه و نسب او را نشناختیم. ب خدا سوگند! کار او با روشن شدن نام و نسب و کنیه اش - که بر زبانهای مردم بالا گرفته - متحقق می شود؛ به گونه ای که آن را برای یکدیگر بازگو می کنند. همه اینها برای اتمام حجت بر آنهاست؛ آن گاه همان گونه که جدش وعده داده، خداوند او را ظاهر می گرداند...»^۱

۱. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱-۵، از نرم افزار معجم بحارالانوار (نور). بخش مورد استناد ما از روایت چنین است: ما یكون عند ظهوره 7 بروایة المفضل بن عمر أقول روى في بعض مؤلفات أصحابنا عن الحسين بن حمدان عن محمد بن إسماعيل و علي بن عبد الله الحسيني عن أبي شعيب و محمد بن نصير عن عمرو بن الفرات عن محمد بن المفضل عن المفضل بن عمر قال سألت سيدي الصادق 7 هل للمأمور المنتظر المهدي 7 من وقت موقت يعلمه الناس فقال حاش لله أن يوقت ظهوره بوقت يعلمه شيعتنا قلت يا سيدي ولم ذاك قال لأنه هو الساعة التي قال الله تعالى يسئلونك عن الساعة أيان مرساها قل إنما علمها عند ربي لا يجليها لوقتها إلا هو نقلت في السماوات والأرض الآية وهو الساعة التي قال الله تعالى يسئلونك عن الساعة أيان مرساها وقال عنده علم الساعة ولم يقل إنها عند أحد وقال فهل ينظرون إلا الساعة أن تأتيهم بغتة فقد جاء أشراطها الآية وقال اقتربت الساعة وانشق القمر قال ما يدريك لعل الساعة تكون قريباً يستعجل بها الذين لا يؤمنون بها والذين آمنوا مشفقون منها و يعلمون أنها الحق إلا إن الذين يمارون في الساعة لفي ضلال بعيد قلت فما معنى يمارون قال يقولون متى ولد و من رأى و أين يكون و متى يظهر و كل ذلك استعجالاً لأمر الله و شكاً في قضائه و دخولاً

نمی‌دانم بهاء‌الله چه تصویری از خوانندگان ایقان در ذهن داشته است که در جمله فی شُبُهَةِ لَيْسْتَيْنِ به این تحریف، دست زده و آن را به سنه ستین بدل نموده است تا آن را با سال وقوع ادعای دروغین باب منطبق کند. جملات صدر روایت هرگونه تعیین وقت را نفی می‌کند. فقرات ذیل روایت نیز به نام و نشان معین مهدی موعود اشاره دارد.

→ در روایتی دیگر شیخ مفید از ابوبصیر از آن حضرت روایت کرده است که فرمود:

فِي قُدْرَتِهِ أَوْلِيَاكَ الَّذِينَ خَسِرُوا الدُّنْيَا وَإِنَّ لِلْكَافِرِينَ لَشَرَّ مَا بَ قُلْتُ أ فَلَا يُوقَّتُ لَهُ وَقْتُ فَقَالَ يَا مُفَضَّلُ لَا أَوْقْتُ لَهُ وَقْتًا وَلَا يُوقَّتُ لَهُ وَقْتُ إِنَّ مَنْ وَقَّتَ لِمَهْدِيْنَا وَقْتًا فَقَدْ شَارَكَ اللَّهَ تَعَالَى فِي عِلْمِهِ وَادَّعَى أَنَّهُ ظَهَرَ عَلَى سِرِّهِ وَمَا لِلَّهِ مِنْ سِرٍّ إِلَّا وَقَدْ وَقَعَ إِلَى هَذَا الْخَلْقِ الْمَعْكُوسِ الضَّالِّ عَنِ اللَّهِ الرَّاغِبِ عَنِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَمَا لِلَّهِ مِنْ خَبْرٍ إِلَّا وَهُمْ أَحْصَوْهُ بِسِرِّهِ وَهُوَ عِنْدَهُمْ وَإِنَّمَا أَلْقَى اللَّهُ إِلَيْهِمْ لِيَكُونَ حُجَّةً عَلَيْهِمْ قَالَ الْمُفَضَّلُ يَا مَوْلَايَ فَكَيْفَ بَدَأَ ظُهُورَ الْمَهْدِيِّ عَ وَإِلَيْهِ التَّسْلِيمُ قَالَ عَ يَا مُ فَضَّلُ يُظْهِرُ فِي شُبُهَةِ لَيْسْتَيْنِ فَيَعْلُو ذِكْرُهُ وَيُظْهِرُ أَمْرَهُ وَيُنَادِي بِاسْمِهِ وَكُنْيَتِهِ وَنَسَبِهِ وَيَكْثُرُ ذَلِكَ عَلَى أَفْوَاهِ الْمُحَقِّقِينَ وَ الْمُبْطِلِينَ وَ الْمُوَافِقِينَ وَ الْمُخَالِفِينَ لِتَلْزَمَهُمُ الْحُجَّةُ بِمَعْرِفَتِهِمْ بِهِ عَلَى أَنَّهُ قَدْ قَصَصْنَا وَ دَلَّلْنَا عَلَيْهِ وَ نَسَبْنَا وَ سَمَّيْنَا وَ كَنَيْنَا وَ قُلْنَا سَمِيَّ جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ صَ وَ كُنْيَتَهُ لِتَلَّا يَقُولُ النَّاسُ مَا عَرَفْنَا لَهُ اسْمًا وَ لَا كُنْيَةً وَ لَا نَسَبًا وَ اللَّهُ لَيَتَحَقَّقُ الْإِيضَاحُ بِهِ وَ بِاسْمِهِ وَ نَسَبِهِ وَ كُنْيَتِهِ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ حَتَّى لَيْسَمِيَهُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ كُلُّ ذَلِكَ لِلزُّومِ الْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ ثُمَّ يُظْهِرُهُ اللَّهُ كَمَا وَعَدَ بِهِ جَدُّهُ صَ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْمَهْدِيِّ وَ دِينِ الْحَقِّ يُظْهِرُهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ....

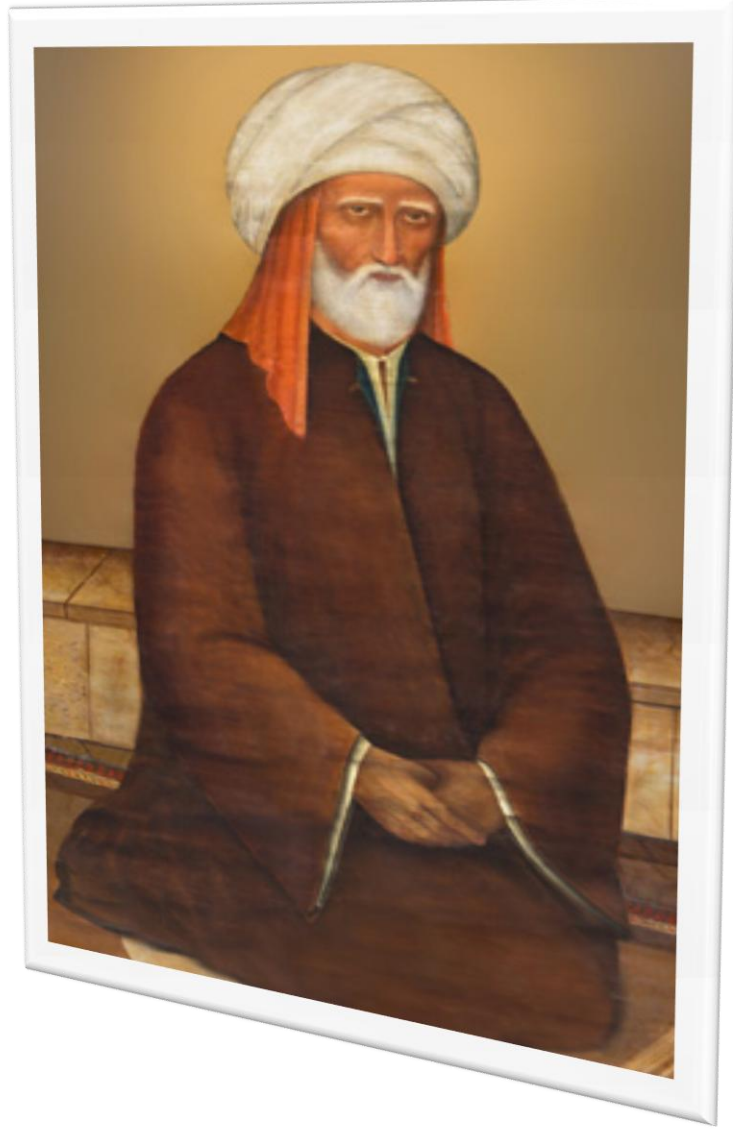
«لا يخرج القائم ألاً في وتر من السنين...؛ حضرت قائم در سال فرد ظهور می‌فرمایند.»^۱ بر فرض صحت سنه ستین، با این روایت در تعارض است؛ زیرا سال شصت زوج است.

بر فرض محال که عبارت، همان سنه ستین باشد، سال ۶۰ چه ربطی به سال ۱۲۶۰ دارد؟ جمله «سئل عن الصادق» بهترین دلیل است که جناب بهاء، مختصر اطلاعی از زبان عربی نداشته است؛ زیرا لفظ «عن» که ایشان به کار بسته‌اند، در اینجا غلط است و باید گفت: «سئل الصادق.» اشراق خاوری، مبلغ بهائی در کتاب رحيق مختوم برخلاف سرورش، عین عبارت «فی شبهة لیستین امره» را آورده است.

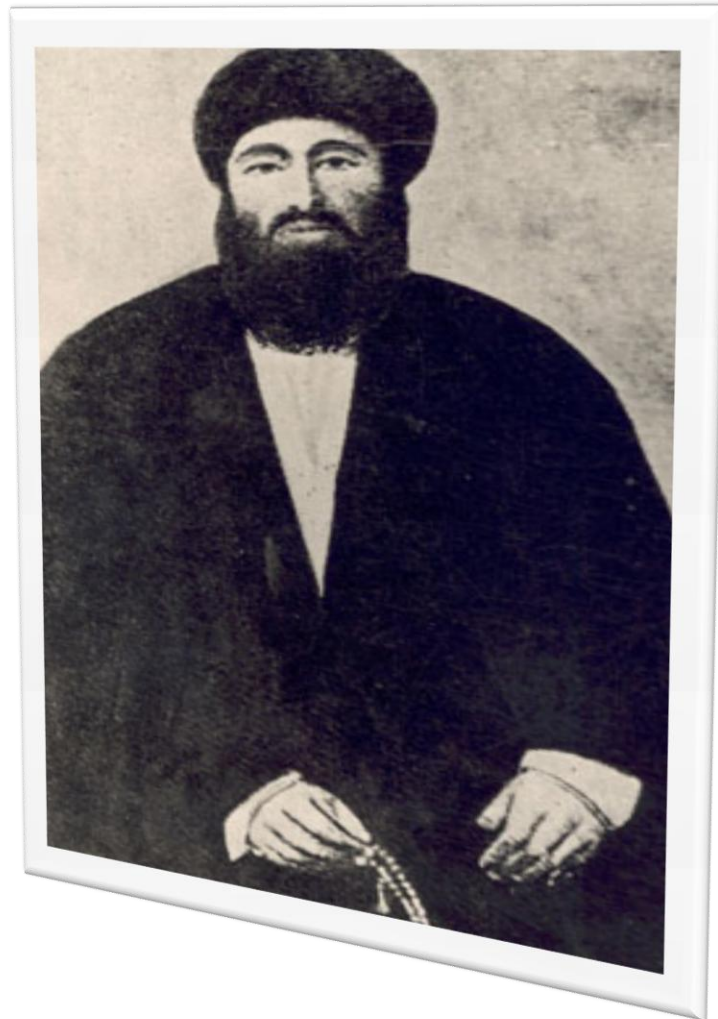
۱. سید هاشم رسولی محلاتی، ارشاد، ترجمه رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۳۵۳.

آلبوم تصاویر بهائی

تصویر شیخ احمد احسائی



تصویر سید کاظم رشتی



تصویر میرزا شفیع تبریزی (ثقه الاسلام) و فرزندش میرزا موسی از رهبران شیخیه
تبریز



تصویر محمد کریم خان قاجار کرمانی بنیانگذار فرقه کریمخانیه



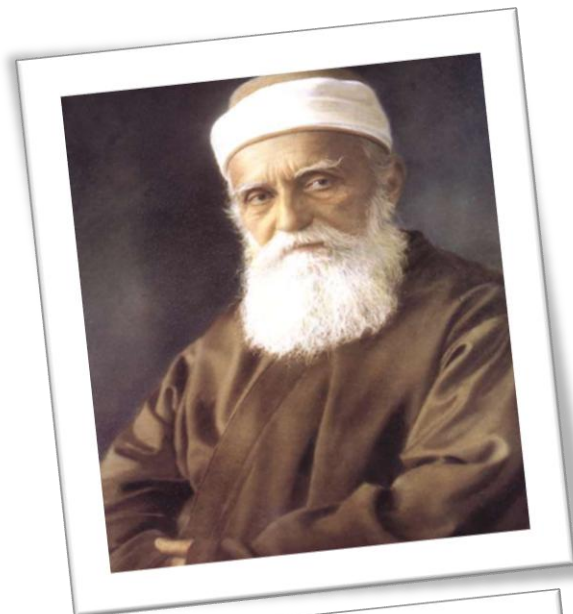
آرم بهائیت که بهائیان آن را به عنوان اسم اعظم می‌شناسند. این تصویر که توسط عبدالبها طراحی شده است، مقدس‌ترین نشان در بهائیت به شمار می‌رود.



تصویر حسینعلی نوری رهبر و بنیانگذار فرقه ضاله بهائیت
تصویر میرزا دراندیشه بهائیان تا آنجا قداست دارد که حتی حق نگهداری آن را در
منازل خود ندارند.



تصاویری از عباس افندی (عبدالباها) جانشین بهاءالله





دو تصویر از سالمندی و جوانی شوقی افندی ربانی ولی امر بهائیت





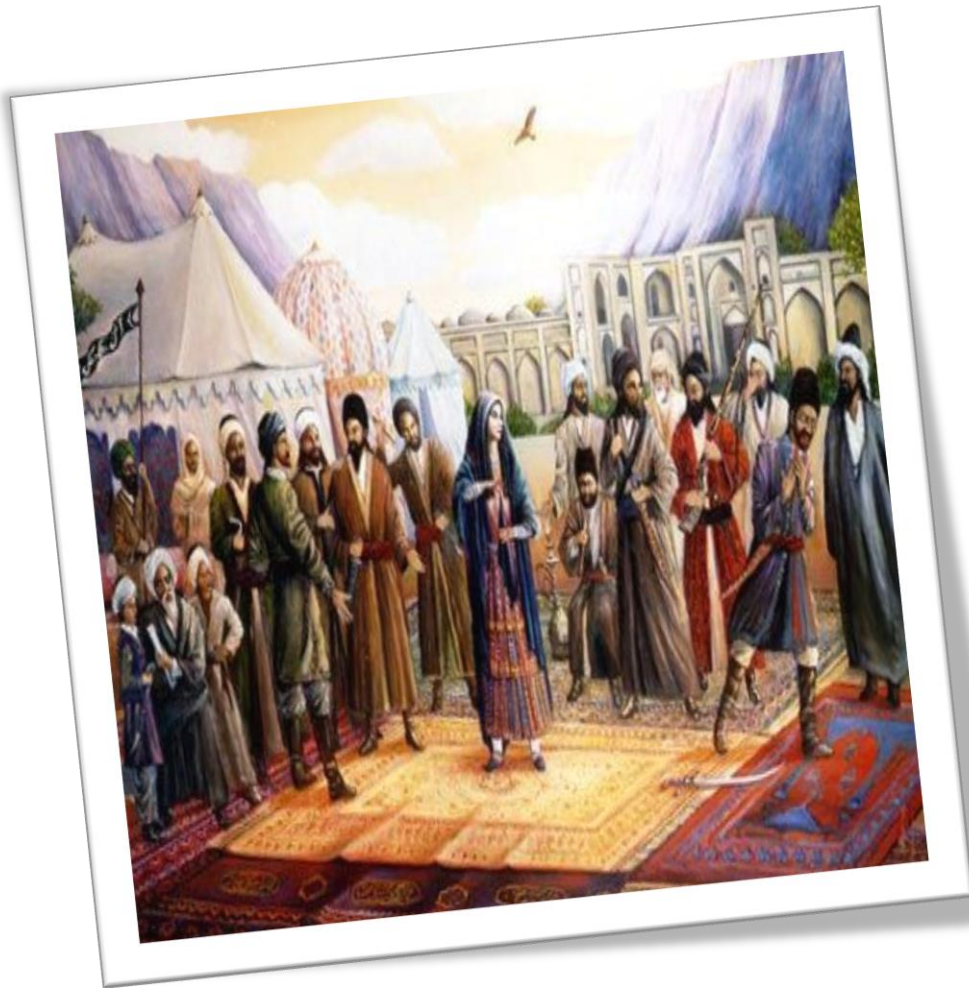
تصویر سالمندی روحیه مکسول (همسر شوقی افندی) که در میان بهائیان به عنوان امةالبا شهرت دارد. وی از زمان مرگ شوقی افندی تا پایان عمر، رهبر معنوی فرقه ضاله بهائیت به شمار می‌رفت.



نمای خارجی و داخلی منزل سید علی محمد باب در شیراز



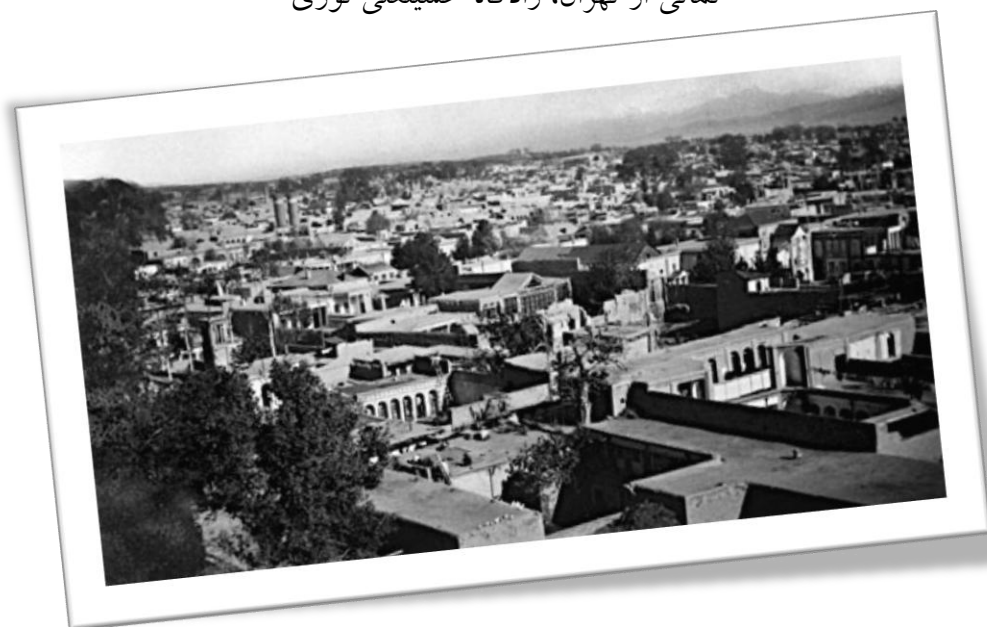
نقاشی از واقعه بدشت و کشف حجاب قره‌العین در حضور بابیان



نقشه مسیر حرکت حسینعلی نوری از تهران به عکا



نمایی از تهران، زادگاه حسینعلی نوری



مقبره سید علی محمد باب در بندر حیفا واقع در فلسطین اشغالی بنا به شهادت مورخین، جسد باب در تیریز طعمه درندگان شد، اما بهائیان مدعیند جسد وی پس از شصت سال به فلسطین اشغالی انتقال یافت و در این مکان دفن شد. این مقبره خیالی یکی از جاذبه های توریستی فلسطین اشغالی به شمار می رود.



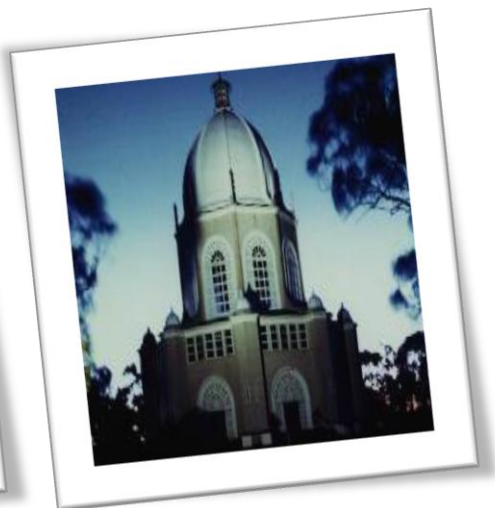
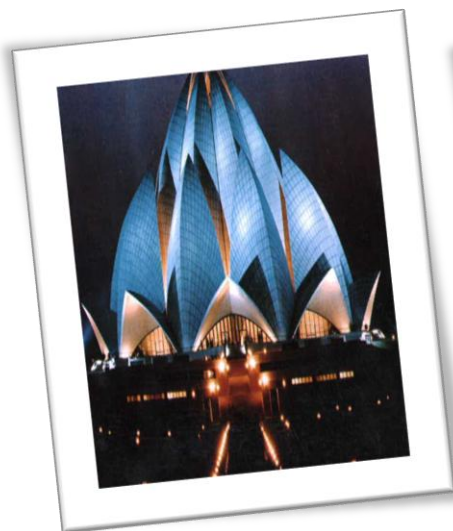
نمای خارجی مقبره حسینعلی نوری که قبله نماز بهائیان نیز محسوب می شود.



نمای داخلی مقبره حسینعلی نوری

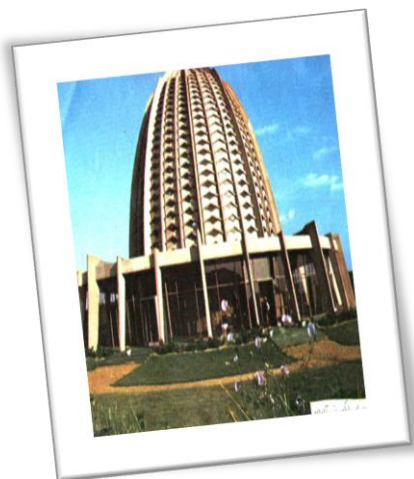


نمائی از چند مشرق الاذکار بهائی در گوشه و کنار جهان
مشرق الاذکار سیدنی



مشرق الاذکار فرانکفورت

مشرق الاذکار کامپالا - اوگاندا



دو نما از باغ نجیبیه (رضوان) - بغداد
محل ادعای پیامبری حسینعلی نوری در آخرین روزهای اقامت در بغداد





دو نما از بیت العدل اعظم بهائیان در بندر حیفا - فلسطین اشغالی



مقبره شوقی افندی در لندن. وی در آخرین مسافرت خود به لندن به طرز مشکوکی درگذشت و در آنجا دفن گردید.



اعضای اولین بیت العدل (منتخبین سال ۱۹۶۳)



اعضای فعلی بیت العدل (منتخبین سال ۲۰۰۸)



فهرست منابع و مآخذ:

- قرآن کریم

الف. کتابها:

۱. آدمیت، فریدون، اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی، چاپ دوم، تهران، انتشارات پیام، ۱۳۵۷.
۲. آواره (آیتی)، عبدالحسین، کواکب الدریه، قاهره، مطبعه سعادت، ۱۹۲۳ م.
۳. آواره، عبدالحسین، الكواکب الدریه فی مآثرالبهائیه، مطبعه سعادت، مصر، ۱۳۴۲ هـ ق.
۴. آیتی، عبدالحسین، کشف الحیل، چاپ ششم، تهران، ۱۳۲۶ هـ ش.
۵. ابراهیمی، عبدالرضا خان، پاسخ کتاب مزدوران استعمار، کرمان، چاپخانه سعادت.

۶. احسائی، احمد، جوامع الكلم، تبریز، ۱۲۷۳ق.
۷. احسائی، شیخ احمد، شرح الزيارة الجامعة الکبیره، کرمان، چاپخانه سعادت، ۱۳۵۶ش.
۸. احسائی، عبدالله، شرح احوال شیخ احمد احسائی، ترجمه محمد طاهر کرمانی، کرمان، ۱۳۸۷ق.
۹. احقاقی، میرزا عبدالرسول، حقایق شیعیان، چاپ دوم، تهران، نشر پروا، ۱۳۷۸ش.
۱۰. اخبار امری، ارگان رسمی بهائیان، ایران، شمارگان مختلف از سال ۱۳۲۴ تا ۱۳۴۷ش.
۱۱. اسلمنت جی ای، بهاء الله و عصر جدید، چاپ حیفا، با اطلاع و تصویب محفل روحانی بهائیان حیفا، ۱۹۳۲ م.
۱۲. اشراق خاوری، عبد الحمید، پیام ملکوت، تهران، مؤسسۀ ملای مطبوعات امری تهران، ۱۳۰ بدیع.
۱۳. اشراق خاوری، عبد الحمید، رحیق مختوم، تهران، مؤسسۀ ملی مطبوعات امری، ۱۰۱ بدیع.
۱۴. اشراق خاوری، عبد الحمید، ایام تسعه، چاپ سوم، تهران، مؤسسۀ ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ بدیع.
۱۵. اشراق خاوری، عبد الحمید، قاموس توقیع منیع، تهران، مؤسسۀ ملی مطبوعات امری.

۱۶. اشراق خاوری، عبدالحمید، گنج شایگان، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع.
۱۷. اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۲ بدیع.
۱۸. اشراق خاوری، عبدالحمید، مطالع الانوار (تلخیص تاریخ نبیل زرنندی)، مؤسسه ملی مطبوعات امری.
۱۹. اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود واحکام، چاپ سوم، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع.
۲۰. اصفهاری، میزا حیدر علی، بهجة الصدور، بمبئی، ۱۳۳۱ ق.
۲۱. افراسیابی، بهرام، تاریخ جامع بهائیت (نوماسونی)، چاپ دهم، تهران، نشر مهر فام، ۱۳۸۲.
۲۲. افنان، ابوالقاسم، چهار رساله تاریخی درباره قره العین، چاپ اول، مؤسسه عصر جدید، آلمان، ۱۵۶ بدیع، ۱۳۷۸ م.
۲۳. افنان، مهری، نفحات فضل، مؤسسه معارف بهائی، کانادا، ۱۴۴ بدیع.
۲۴. امام خمینی، صحیفه امام، ج اول، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۲۵. الامین، السيد محسن، اعیان الشیعه، نرم افزار تراجم، مؤسسه تحقیقات کامپیوتری نور.
۲۶. باب، سید علی محمد، تفسیر سورہ یوسف، نسخه خطی ۱۷ سطر ی ۲۷۴ صفحه

- ای، با شماره عمومی ۶۷۴۵ کتابخانه آستان قدس رضوی.
۲۷. باب، سید علی محمد، دلائل سبعه، نسخه خطی، بی‌جا، بی‌تا.
۲۸. باب، سید علی محمد، صحیفه عدلیه، قطع جیبی، ۴۲ صفحه، ۲۵ سطری سربی، چاپ بابیان، تهران، نقتا.
۲۹. باب، سید علی محمد، لوح هیکل‌الدین، نسخه خطی.
۳۰. باب، سید علی محمد، بیان عربی، نسخه خطی، تهران، بی‌تا.
۳۱. بالیوزی، حسن موقر، بهاء‌الله شمس حقیقت، ترجمه از انگلیسی، مینو ثابت، انتشارات گئورگ رونالد، ۱۹۸۰.
۳۲. تنکابنی، می‌زا محمد، قصص العلماء، تهران، علمیه اسلامی، بی‌تا.
۳۳. توقیعات مبارکه ولی امرالله خطاب به احبای شرق، لجنه ملی نشر آثار امری لانگنهاین، آلمان، ۱۴۹ بدیع.
۳۴. جامعه عمومی دنیا، از انتشارات لجنه جوانان بهایی تهران، ۱۳۳۸ شمسی.
۳۵. حبیب‌آبادی، محمدعلی، مکارم الآثار، چ اول، اصفهان، کمال، ۱۳۶۲.
۳۶. حسینی جلالی، سید محمد حسین، فهرس التراث، چ اول، قم، انتشارات دلیل ما، ۱۳۸۰.
۳۷. خاطرات ارتشید سابق حسین فردوست، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۵.
۳۸. خالصی، محمد بن محمد مهدی، خرافات و کفریات ارشاد العوام، مرکز اسناد

- امام خالصی، از روی چاپ اول، یزد، ۱۳۶۷.
۳۹. خندق آبادی همدانی، میرزا محمد باقر، الاجتناب، بی تا، بی جا.
۴۰. دور بهائی، نشریه لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۳۲۲.
۴۱. رائین، اسماعیل، انشعاب در بهائیت، چاپ اول مؤسسه تحقیقی رائین، تهران، بی تا.
۴۲. ربای (مکسول)، روحیه، گوهر یکتا، مترجم، ابوالقاسم فیضی، نسخه Word، سایت جامع آثار بهائی.
۴۳. ربای (مکسول)، روحیه، یادداشتهای حیفای.
۴۴. ربای، شوقی (افندی)، توقیعات مبارکه، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ بدیع.
۴۵. ربای، شوقی (افندی)، قرن بدیع، ترجمه نصر الله مودت، چاپ دوم، انتشاری کانادا، مؤسسق معارف بهائی، ۱۴۹ بدیع.
۴۶. رسولی محلاتی، سید هاشم، ترجمه ارشاد، چاپ دوم، اسلامیه، تهران، ۱۳۴۶.
۴۷. زعیم الدوله تبریزی، میزا مهدی، مفتاح باب الابواب، تهران، انتشارات فرخی، بی تا.
۴۸. سبحاری، شیخ جعفر، موسوعه طبقات الفقهاء، مؤسسه امام صادق، قم، ۱۴۱۸ق.
۴۹. سلیمانی اردکانی، عزیزالله، لوح سلطان، مؤسسه ملی مطبوعات امری، چاپ ۲، هند، ۱۳۲ بدیع.

۵۰. شاهرودی، شیخ احمد، حق المبین، تهران، چاپ سنگی، ۱۳۴۱ق.
۵۱. شاهرودی، شیخ احمد، مرآت العارفين فی دفع شبهات المبطلين، تهران، ۱۳۴۱ق.
۵۲. شفا، امان الله، نامه‌ای از سن پالو، چ اول، تهران، دارالکتب الاسلامی، ۱۳۴۹.
۵۳. شهبازی، عبدالله، جستارهایی از تاریخ بهائیگری در ایران، کتابخانه الکترونیک سایت شهبازی.
۵۴. شهبازی، عبدالله، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، چاپ نوزدهم، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۸۵.
۵۵. صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۰۵.
۵۶. عاملی، شریح حر، وسائل الشیعه، نرم افزار جامع الروایات، مؤسسه تحقیقات کامپیتری نور.
۵۷. عبدالبها، عباس (افندی)، خطابات عبدالبها، لجرق ملّی نشر آثار امری، مصر ۱۹۲۱م.
۵۸. عبدالبها، عباس (افندی)، مفاوضات، به اهتمام کلیفورد بارنی، چاپ مطبعه بریل، لیدن هلاند، ۱۹۰۸م.
۵۹. عبدالبها، عباس (افندی)، مفاوضات، نسخه PDF از کتابخانه الکترونیک جامع آثار بهائی.

۶۰. عبدالبها، عباس (افندی)، مقاله سرطخ، سایت جامع آثار بهائی.
۶۱. عبدالبها، عباس (افندی)، مقاله شخصی سیاح، مؤسسه مطبوعات امری، آلمان، ۲۰۰۱/م.
۶۲. عبدالبها، عباس (افندی)، مکاتیب، به اهتمام فرج الله ذکی الکردی، چاپ مصر، ۱۳۴۰ هـ ق = ۱۹۲۱ م.
۶۳. فاضل مازندرانی، اسدالله، اسرار الآثار خصوصی، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری.
۶۴. فاضل مازندرانی، اسدالله، رساله امر و خلق، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع.
۶۵. فاضل مازندرانی، اسدالله، رهبران و رهروان در تاریخ ادیان، مؤسسه ملی مطبوعات امری، تهران.
۶۶. فاضل مازندرانی، اسدالله، ظهورالحق، تهران، چاپخانه آزردهگان، ۱۳۲۲ شمسی.
۶۷. فشاهی، محمد رضا، واپسین جنبش قرون وسطای در دوران فتودال، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۶.
۶۸. قدس جورابچی، علاءالدین، بهاءالله موعود کتابهای آسمانی، کتابخانه الکترونیکی سایت جامع آثار بهائی.
۶۹. قدیمی، ریاض، گلزار تعالیم بهائی، نسخه PDF، کتابخانه الکترونیکی سایت جامع آثار بهائی.

۷۰. قرّة العین، دیوان اشعار، چاپ اول، آلمان، نسخه PDF، نشر بنیاد کتابهای سوخت ایران، بی‌جا، ۱۳۸۵.
۷۱. کرمانی، حاج ابوالقاسم خان، فهرست، کرمان، چاپخانه سعادت.
۷۲. کرمانی، حاج محمد کریم خان، ارشاد العوام، کرمان، چاپخانه سعادت.
۷۳. کرمانی، حاج محمد کریم خان، رساله ناصریه، طبع دوم، کرمان، چاپخانه سعادت، ۱۳۷۵ ه ق.
۷۴. کسروی، احمد، بهائیگری، تهران، انتشارات فرخی، ۱۳۲۲.
۷۵. کاشانی، میرزا جانی، نقطة الکاف، به سعی و اهتمام ادوارد براون، چاپ مطبعه بریل لیدن هلاند، ۱۳۲۸ ه ق = ۱۹۱۰ م.
۷۶. کربن، هانری، مکتب شیخی، ترجمه دکتر فریدون بهمنیار، تهران، چاپ تابان، ۱۳۴۶.
۷۷. کرمانی، حاج محمدکریم خان، رساله مبارکه رکن رابع، چاپ دوم، کرمان، چاپخانه سعادت، ۱۳۶۸ ق.
۷۸. کرمانی، حاج محمدکریم خان، هدایة الطالبین، چاپ دوم، کرمان، مدرسه ابراهیمی، ۱۳۸۰/ق.
۷۹. گلپایگانی، می‌زا ابوالفضل، فرائد، طبع مطبعة هندیة بشارع المهدی بالازبکی، ه، شوال، ۱۳۱۵ ه ق.
۸۰. گلپایگانی، می‌زا ابوالفضل، کشف الغطاء، چاپ ترکستان، بی‌تا.

۸۱. گهر رین، هوشنگ، حروف حی، چاپ اول، هندوستان، دهلی نو، مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت، ۱۹۹۳.
۸۲. مؤید، حبیب، خاطرات حبیب، مؤسسه ملی مطبوعات امری، تهران، ۱۳۴ بدیع.
۸۳. مجلسی، مولی محمدباقر، نرم افزار معجم موضوعی بحارالانوار، مؤسسه تحقیقات کامپیوتری نور.
۸۴. محمد حسینی، نصرت الله، حضرت باب، انتاری، کانادا، مؤسسه معارف بهایی، ۱۹۹۵ م، ۱۵۳ بدیع.
۸۵. مدرسی چهاردهی، مرتضی، شیخیگری و بایبگری، چاپ دوم، تهران، انتشارات فروغی، ۱۳۵۱/ش.
۸۶. مصطفوی تهرانی، حسن، محاکمه و بررسی باب و بهاء، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۸۶/ق.
۸۷. مطهری، مرتضی، خاتمیت، انتشارات صدرا، چاپ پانزدهم، قم، ۱۳۸۱.
۸۸. مطهری، مرتضی، نظام حقوق زن در اسلام، انتشارات صدرا، چاپ چهاردهم، قم، ۱۳۶۹.
۸۹. مکی، حسینی، زندگی میزا توی خان امی کبی، چاپ نهم، تهران، انتشارات ایان، ۱۳۶۶.
۹۰. ملک خسروی نوری، محمدعلی، اقلیم نور، چاپ لجنه تصویب تألیفات امری، ۱۳۳۷ شمسی.

۹۱. منتخباتی از مکاتبات عبدالبهاء، ج ۱، لجنه نشر آثار امری، لانگنهاین آلمان، ۱۹۹۲.
۹۲. منصوری، جواد، تاریخ قیام پانزدهم خرداد به روایت اسناد، چاپ اول، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۷.
۹۳. موژان مؤمن، جامعه بهائی عشق آباد، برگرفته از سایت بهائی پژوهشگاه.
۹۴. موسوی بجنوردی، کاظم، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
۹۵. مهرباخاری، روح الله، رسائل و رقائم حضرت ابوالفضائل گلپایگانی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، تهران، ۱۵۳ بدیع.
۹۶. ناطق، هما، راه یابی فرهنگی، نشر پیام لندن، ۱۹۸۸.
۹۷. نجفی، سرمد محمد باقر، بهائیان، ج دوم، نشر مشعر، قم، ۱۳۸۰/ش.
۹۸. نوبان، حسینعلی، زندگاری و شخصیت شریخ انصاری قدس سره، چ ۳، تهران، ۱۳۶۹.
۹۹. نوری، حسینعلی، آیات الهی، جلد اول، لجنه نشر آثار امری بلسان فارسی و عربی، لانگنهاین، آلمان ۱۴۸، بدیع.
۱۰۰. نوری، حسینعلی، ایقان، نسخه الکترونیک، کتابخانه جامع آثار بهائی حیفاء.
۱۰۱. نوری، حسینعلی، کتاب مبین، چاپ ۱۳۰۸، قمری.
۱۰۲. نوری، حسینعلی، لوح شیخ محمد تقی اصفهانی معروف به نجفی، مؤسسه معارف بهائی، کانادا، ۱۵۷ بدیع، ۲۰۰۱ میلادی.

۱۰۳. نوری، حسینعلی، لوح شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی (لوح شیخ نجفی)، لانگه‌این، ۱۳۸ بدیع.
۱۰۴. نوری، حسینعلی، مائده آسمانی.
۱۰۵. نوری، حسینعلی، کتاب عَهْدِی (مجموعه الواح بهاء‌الله)، چاپ مصر.
۱۰۶. نوری، عزیه خانم، تنبیه النائمین، مؤمنین بیان، بی‌تا، نسخه الکترونیکی.
۱۰۷. نیکو بروجردی، میرزا حسن، فلسفه نیکو، تهران، انتشارات فراهانی، ۱۳۴۳.
۱۰۸. یزدانی، احمد، نظر اجمالی در دیانت بهائی، چاپ دوم، تهران، لجنه ملی نشریات امری، ۱۳۲۷.
۱۰۹. یزدانی، میرزا احمد، نظر اجمالی در دیانت بهائی، لجنه ملی نشریات امری، تهران ۱۳۲۶.

ب. نشریات:

۱۱۰. روزنامه کیهان، شماره ۱۸۹۸۰، مورخ ۱، ۱۰، ۸۶.
۱۱۱. سالنامه جوانان بهائی ایران، ج ۳ (۱۰۸ و ۱۰۹ بدیع).
۱۱۲. فصلنامه مطالعات تاریخی، سال چهارم، شماره هفدهم، تابستان ۸۶.
۱۱۳. ماهنامه گوهر، سال ۶، شماره ۳، خرداد ۱۳۵۷، شماره مسلسل ۶۳.
۱۱۴. مجله ایران‌شناسی، سال دوم، شماره سوم، پاییز ۱۳۶۹.

۱۱۵. مجله آهنگ بدیع، سال ۲۹ (۱۳۵۳ش)، ش ۲ و ۳.

۱۱۶. ویژه نامه ایام (جام جم)، تابستان ۱۳۸۶.

ج. ساینها:

۱۱۷. سایت بهائی پژوهشنامه به آدرس www.pazhuheshnameh.org

۱۱۸. سایت بهائی پژوهی به آدرس: www.bahairesearch.ir

۱۱۹. سایت بهائیان ارتودکس ایران به آدرس: www.iranbahai.blogfa.com